

منازل الاخرة

سرنوشت انسان هنگام مرگ و بعد از آن

حاج شیخ عباس قمی



بسم الله الرحمن الرحيم

کرد آوزندگان

سید احمد حسینی

EMAIL : AHMAD.HOSSEINI@YAHOO.COM

سید مهدی قمی

EMAIL : PALMGOLDEN4@GMAIL.COM

قمی، عباس، ۱۲۵۴-۱۳۱۹.

منازل الآخرة: سرنوشت انسان هنگام مرگ و بعد از آن / تألیف عباس قمی. - اصفهان: مرکز فرهنگی شهید مدرّس: ۱۳۸۰.

۱۴۴ ص.

ISBN 964-91568-8-7

۴۵۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. معاد. ۲. مرگ. الف. انتشارات مرکز فرهنگی شهید مدرّس. ب. عنوان.

ج. عنوان: سرنوشت انسان هنگام مرگ و بعد از آن.

۲۹۷/۴۴

۸۶ م ۸ ق / ۲۲۲ BP

۶۵-۱۵۹۲ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات مرکز فرهنگی شهید مدرّس

اصفهان: خیابان مسجد سید، خدمات فرهنگی فدک، تلفن ۲۲۰۵۴۸۵

منازل الآخرة

نوشته / حاج شیخ عباس قمی

تحقیق و پاورقی / ولی فاطمی

حروفچینی / سجّاد

چاپ سوم / ۱۳۸۰

شمارگان / پنج هزار جلد

چاپ / عتّرت

۴۵۰ تومان

شابک: ۷-۸-۹۱۵۶۸-۹۶۴

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

منازل الآخرة

سرنوشت انسان هنگام مرگ و بعد از آن

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله

به جای مقدمه

«دانشستن شرح حال عالم وارسته‌ای که کتابهای ارزنده و زهد و تقوا و اخلاص او زبانزد همگان است، برای جامعه ما به ویژه برای نسل جوان و پویندگان دین و دانش بسیار ضروری می‌باشد. حقیر به اندازه بضاعت ناچیز خود و با استفاده از نوشتار محققان و دانشمندان، مختصری از احوالات این بزرگ مرد را به اطلاع خوانندگان محترم می‌رسانم. نخست می‌پردازم به شرح حالی که به قلم مبارک خودش نوشته شده است :

□ شرح حال مرحوم حاج شیخ عباس قمی به قلم خودش

عالم ربّانی مرحوم حاج ملاعلی واعظ خیابانی «تبریزی» در کتاب «علماء معاصرین» (که شرح حال علماء معاصر می‌باشد) در بخش احوالات محدّث قمی رحمته الله چنین می‌نگارد: «حاج شیخ عباس قمی رحمته الله المتوفی سنه ۱۳۵۹» حسب استدعای حقیر این جمله را در ترجمه خود از اَرْضِ اَقْدَسِ رَضَوِی صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِ اِنْقَاذ داشته‌اند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ، وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی. عِبْدِ اَیْمٍ «عبّاس بن محمّد رضا ابن ابی‌القاسم» عَفَى اللّٰهُ عَنْهُمْ گوید: سؤال کردی از من اَیْدَکَ اللّٰهُ تَعَالٰی که احوال و ترجمه خود را برای شما بنویسم، این که مسئلت تو را اثبات می‌کنم اِنْشَاءَ اللّٰهِ وَ مُلَخَّصًا می‌نگارم:

□ استجازه صاحب الترجمة از علامه نوری علیه الرّحمة

و در خلال استفاده من از آن بزرگوار استجازه نمودم که مرا به روایت مؤلفات اصحاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ اجازه مرحمت فرماید، پس به من منت گذارده و در اواخر ایام حیاتش مسئلت مرا قبول فرموده، اجازه دادند که مؤلفات اصحاب را قدیماً و حدیثاً در تفسیر و حدیث و فقه و اصولین و غیرها از آنچه اجازه دارد، و روایت آنها به طریق معهوده او از مشایخ عظام که در خاتمه مستدرک مشروحاً مذکور است، برای او صحیح است از برای من نیز اجازه دادند که روایت بکنم.

و بعد از وفاتش دو سال در نجف مانده به عجم به «دارالایمان قم» مهاجرت کرده تا سنه ۱۳۲۹ آنجا بودم، پس دوباره به حج مشرف شده به قم برگشتم، و تقریباً دو سال آنجا مانده بعد به مشهد مَوْلَانَا الْأَمَامُ الْمُغْصُومُ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَاؑ مهاجرت کرده^۱ تا امسال سنه ۱۳۴۶ در این مکان شریف هستم، و در خلال این حال مکرر به زیارت ائمه عراقؑ و سیم بار به زیارت بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ مشرف شدم، و عمرم از پنجاه گذشته و کثیری از زندگانیم در آشغال و انقطاع از کتب و صُحُف گذشته، با وجود این کتب کثیره از من بروز کرده! و ختم می‌کنم کلام را به تمثّل به این ابیات:

عمر فزون گشته زپنجاه عام	از روش این فلک سبز فام
خورده‌ام افسوس خوشی‌های یار	در سر هر سالی از این روزگار
کآنچه مرا داد همه پس گرفت	باشدم از گردش گردون شگفت
آب زرخ رنگ هم از مو برفت	قوتم از زانو و بازو برفت
گوهر دندان همه یک یک بریخت	عقد ثریای من از هم گسیخت
بار گناه آمد و طول آمد	آنچه بجا ماند نیاید خلل
همسفران روی نهاده به راه	بانگ رحیل آمد از این کوچگاه
زاد کم و طول مسافت زیاد	آه زبسی‌زادی و روز معاد

۱- مرحوم آیه‌الله حاج آقا حسین قمی در سال ۱۳۳۲ هجری از عتبات به مشهد آمدند و در آن شهر مقدس سکونت ورزیدند. حاج شیخ عباس نیز به واسطه خویشی سببی که با آن مرحوم داشت، و بر اثر گرفتاری‌های داخلی در همان سال به قصد اقامت در مشهد، قم وطن مألوف را ترک گفت و روانه مشهد شد. آیه‌الله قمیؑ از ایشان می‌خواهند که در مشهد بماند، و نامه می‌نویسد به قم و دختر برادرشان را می‌طلبند، و به عقد وی درمی‌آورند. «حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوی و فضیلت ص ۲۳».

که من در حرم اهل البیت قم المحمیه در عشر آخر از مائة ثلثه بعد الالف^۱ متولد شده‌ام، و در بلدة مذکوره الی سنه ۱۳۱۶ به تحصیل علم اشتغال ورزیده^۲ بعد به نجف اشرف مشرف شدم.

پس خداوند متعال به من منت گذارد به ملازمت شَيْخُنَا الْأَجَلُ الْأَعْظَمُ وَ... ذُو الْفَيْضِ الْقُدْسِيِّ ثِقَّةِ الْأَسْلَامِ الْخَوَرِيُّ الطَّبْرَسِيُّ أَنَاذَرَ اللَّهِ تَعَالَى بُزْهَانَهُ وَ اسْكَنَهُ بُحْبُوحَةَ جَنَّاتِهِ، و خاتمه «مستدرک الوسائل» را برای او استنساخ می‌کردم که بفرستد به ایران برای طبع. و در خدمت او بودم تا سنه ۱۳۱۸، پس خداوند متعال حَجَّ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ و زیارت قبر حضرت سَيِّدُ الْأَنْبَاءِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الْأَفْ التَّحِيَّةُ وَ السَّلَامُ مرا عنایت فرمود، و پس از اداء حج و فراغ از زیارت از طریق فارس به بلد خود «قم» برای زیارت سَيِّدَتْنَا «فاطمه بنت موسی بن جعفر»ؑ که وعده بهشت در زیارت او وارد شده و تجدید عهد با والدین مراجعت کردم.

ایام قلیله مانده به مشهد مولا یم امیرالمؤمنینؑ مسافرت نموده ملتزم خدمت شیخی العلامة النوری نَوَّزَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ گشته، در مقابله «مستدرک» و «کشف الاستار» و استنساخ «لؤلؤ و مرجان» و تصنیف «تحیة الزائر» و غَیْرُ ذَلِكَ مساعدت نمودم، تا در این بین که از جنابش استفاده می‌کردیم «غراب البین» آواز داد و روزگار بساط زندگانی آن عالم ربانی را از بسیط ارض برچیده، سنه ۱۳۲۰ به رحمت حق پیوست.^۳

۱- در سال ۱۲۹۴ هجری قمی.

۲- قسمتی از تحصیلات خود را نزد مرحوم «حاج میرزا محقق ارباب» از علمای بزرگ قم فراگرفت، و چون از لحاظ معیشت در تنگی بسر می‌برده از کتابخانه استادش مرحوم ارباب استفاده می‌نموده است. «نقل از کتاب حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت ص ۱۸ ط ۱۳۵۴ ه. ش».

۳- محدث نوری قبلاً مقیم سامره بود و در سال ۱۳۱۴ هجری یعنی دو سال پیش از ورود حاج شیخ عباس قمیؑ به نجف، به آن شهر مقدس بازگشته بود. به طوری که مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی علامه متنبع معاصر می‌نویسد... مرحوم آقا شیخ علی قمی روحانی زاهد مشهور محدث قمی را به استادش حاجی نوری معزفی می‌کند. از آن روزها تا پایان زندگی محدث نوری این سه تن از شاگردان مخصوص و پاک سرشت آن دانشمند بزرگوار به شمار می‌آمدند و همه جا معروف بودند: «حاج شیخ عباس قمی، آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی و آقا شیخ علی قمی»، با این که هر سه از علمای اَوْتَاد و ملازم محدث نوری بودند، رابطه محدث قمی به گفته خود علامه طهرانی بیش از دو روحانی عالی قدر دیگر بود. «نقل از کتاب حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت صص ۱۹ - ۲۰».

بارِ گران بر سر دوشم چو کوه
ای که بر عفوِ عظیمت گناه
فضل تو گرد دست نگیرد مرا
جز به جهنم نرود راه من
بندۀ شرمندۀ نادان منم
خالقِ بخشندۀ احسان تویی
کوه هم از بار من آمد ستوه
در جلو سیلِ بهار است کاه
عصمت از باز گذارد مرا
در سَقَر انداخته بنگاه من
غوطه زن لَجۀ عصیان منم
فرد و نوازنده به غفران تویی

کَتَبَهُ بَيْتُهَا الْوَايزَةُ عَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ رَضِيَ الْقَمِي عَفِيَ عَنْهُ سَنَةِ ١٣٤٦

□ مرحوم حاج شیخ عباس قمیؒ از دیدگاه علامه شیخ آقا بزرگ تهرانیؒ

یکی از دوستان دیرینه محدث قمیؒ عالم نستوه و بزرگوار، مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی (طاب ثراه) بوده است که سالهای متمادی با هم در حوزه علمیه نجف به تحصیل اشتغال داشتند، علامه شیخ آقا بزرگ تهرانیؒ طهرانی که خود یک کتاب شناس بزرگ و دانشمند محقق بوده است، بیش از دیگران به عظمت روحی و اخلاقی محدث قمی آشنا بوده است، او در بیان شخصیت دوست قدیمی خود چنین می نویسد:

«... «حاج شیخ عباس قمی» بیشتر اوقات خود را در خدمت استاد «محدث نوری» می گذرانید... ما شاگردان «محدث نوری» با هم رابطه صمیمی داشتیم، و همگی پیوسته ملازم او بودیم.

من با سایر فضلا در دروس علمای بزرگ غالباً گرد می آمدم با این فرق که رابطه من با «شیخ عباس قمی» محکم تر از دیگران بود، زیرا ما دو نفر در اطاق یکی از مدارس نجف با هم سکونت داشتیم و کار و لوازم زندگی را مشترکاً انجام داده و تهیه می کردیم، حتی در پختن غذا. دو سال بعد از محدث نوری نیز ما با هم بودیم و نزد سایر اساتید درس می خواندیم.

من از همان موقع به خوبی «حاج شیخ عباس قمی» را شناختم. او را انسانی کامل

و مصداق دانشمندی فاضل دانستم، آراسته به صفات پسندیده بود، اخلاقی ستوده داشت و از فروتنی خاصی برخوردار بود، سرشتی سالم و نفسی شریف داشت، به علاوه فضلی سرشار و تقوایی بسیار و پارسائی و زهد و فراوان.

مدتها به همنشینی او انس گرفتم و جانم با جان او در آمیخت! تا این که در سال ۱۳۲۲ هجری به ایران بازگشت و به قم آمد و به کارهای علمی خویش اشتغال ورزید، و به بحث و تألیف همت گماشت.

در سال ۱۳۲۹ برای دومین بار به زیارت بیت الله الحرام توفیق یافت، در سنه ۱۳۳۱ عازم مشهد مقدس شد در آنجا سکنی گزید و به طبع و نشر بعضی از مؤلفات خود پرداخت و دست به تصنیف کتبی دیگر زد.

او پیوسته سرگرم کار بود، عشقی شدید به نوشتن و تألیف و بحث و تحقیق داشت. هیچ چیز او را از این شوق و عشق منصرف نمی کرد، و مانعی در این راه نمی شناخت.

در اثنای این که در مشهد اقامه داشت بارها به زیارت عتبات عالیات و ائمه عراق توفیق یافت، و برای سومین بار به حج بیت الله نائل گشت.

هنگامی که «حاج شیخ عبدالکریم حائری» مؤسس حوزه علمیه قم وارد قم شد، و علمای قم از وی خواستند که در آن شهر اقامت کند و سر و سامانی به حوزه علمیه و آن مرکز دینی بدهد، و او نیز دعوت علمای قم را اجابت نمود، «حاج شیخ عباس» یکی از معاونان و یاوران او بود.

با این که آن موقع در مشهد بود او سهم زیادی در این کار داشت، و یکی از بزرگترین مروجین «حاج شیخ عبدالکریم» به شمار می رفت، و با دست و زبان او را تأیید می کرد.

در نیمه شب سه شنبه ۲۳ ذی الحجه سال ۱۳۵۹ هجری وفات یافت و در صحن مبارک امیرالمؤمنینؑ در ایوانی که استاد ما «محدث نوری» مدفون است

نزدیک وی به خاک رفت.

او دارای آثار پرارزشی در رشته‌های مختلف علوم متنوع است که همگی دلالت بر مقام شامخ علمی و اطلاع وسیع و تصلب^۱ وی در بحث و تنقیب^۲ می‌کند. کتب او به عربی و فارسی است، از کتابخانه محدث نوری استفاده فراوان برد، زیرا محتوی تعداد زیادی از ذخائر و نفائس بود که بیشتر آن را کتب خطی تشکیل می‌داد.^۳

□ مفاتیح الجنان گرانبهارترین اثر محدث قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی چون، محدثی ماهر و در رشته حدیث کارآمد و استاد بوده است شایسته آن بود که کتاب دعای جامع و کاملی تألیف نماید تا طبقات گوناگون جامعه از آن بهره‌مند شوند، «مفاتیح الجنان» نشانگر ایمان سرشار و فضل و دانش وافر آن بزرگوار می‌باشد.

مرحوم آية الله العظمیٰ مرعشی نجفی (طاب ثراه) در مقدمه مفاتیح الجنان در معرفی مؤلف بزرگوار، آن مطالب بسیار ارزنده‌ای را بیان فرموده است که ترجمه قسمتی از آن چنین می‌باشد:

«علامه بخائه نقاد، مؤلف و نویسنده کتابهای فراوان، عالم بزرگوار و بلند مرتبه، راهنمای دانا در دانش حدیث، و روایت کننده سخنان معصومین^۴، دانا و متبحر در نقل احادیث، حُجَّةُ الْأَسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ مرحوم مبرور، معشوق و یار بهشت و حور، «حاج شیخ عباس» فرزند «محمد رضای قمی» که از بزرگان مشایخ ما در اجازه روایت بوده است، تألیف او (مفاتیح الجنان) را بهترین کتابی یافتم که در باب «ادعیه و زیارات و آداب و سنن و مناجات» نوشته شده است... مؤلفش آن را از مدارک معتبر و اسناد مورد اعتماد گردآوری نموده است، پس به جانم سوگند که همانا آن اثر جاویدی می‌باشد که در معابد و مشاهد مشرفه مورد استفاده همگان قرار می‌گیرد، چه مجموعه

۱- محکمی و استواری، سخت‌کوشی.

۲- تفحص و کنکاش.

۳- حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت صص ۱۰۹-۱۱۳.

گرانبها و شریفی؟! و چه کتاب منظم و آراسته با ارزشی است؟! که نمایانگر مهارت و اطلاع گردآورنده و تنظیم کننده و ناشرش می‌باشد.^۱

□ صفا و اخلاص محدث قمی در تألیف مفاتیح الجنان

دانشمند محقق و فرزانه جناب حُجَّةُ الْأَسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ آقای علی دوانی خاطره شیرینی را از جناب آقای شیخ محمد آخوندی مسؤل دارالکتب العلمیه تهران در رابطه با «مفاتیح الجنان» نقل نموده است که از اوج اخلاص مؤلف آن حکایت می‌کند، و شایسته توجه مؤلفین و ناشرین می‌باشد:

«... مطلبی که لازم بود یادآوری شود که کاملاً وارستگی و پارسائی این عالم بزرگوار [محدث قمی] را می‌رساند آن بود که: در سال ۱۳۵۶ هجری قمری به واسطه کارهای شخصی و تجاری [از نجف] به ایران بازگشتم و مقداری کتب تهیه و به عراق فرستادم، از آن جمله خرید یک هزار جلد کتاب «مفاتیح الجنان» چاپ اول گراوری از تألیفات آن جناب در تهران بود که شرکت «تضامنی محمد حسن علمی و شرکاء» با بهترین کاغذ و چاپ و جلد چرمی چاپ کرده و در شُرْف انتشار بود. کتب مزبور را از آقای «حاج محمد علی علمی» که در آن زمان مدیر فروشگاه بود، به ارزش هر جلد ۲۳ ریال خریداری و به عراق فرستادم.

به واسطه سوابقی که با مؤلف عالی مقام کتاب مزبور داشتم آقای علمی از من درخواست نمود به ایشان نامه‌ای بنویسم که در برابر یک هزار تومان در آن روز مؤلف مزبور حق چاپ کتاب را به مؤسسه علمی واگذار نمایند.

پس از چندی جواب نامه از طرف مؤلف عالی مقدار رسید که به آقای علمی بگو: «من کتاب را ننوشته‌ام که از آن استفاده مادی نمایم، طبع کتاب مزبور آزاد است؛ هر کس می‌خواهد چاپ نماید.» در عین حال آقای علمی سی مجلد از کتاب مزبور را به وسیله این جانب برای مؤلف عالی قدر فرستاد.^۲

۱- مقدمه مفاتیح الجنان ص ۱۵ ط فراهانی.

۲- حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت، صص ۱۳۳-۱۳۴ بخش خاطرات ناشر.

□ سَفِينَةُ الْبَحَارِ محصول ۳۵ سال تلاش

دانشمند بزرگوار آقای علی دوانی که پروژه بزرگ فرهنگی او به نام «مفاخر اسلام» و دیگر کتابهای ارزنده اش وی را در ردیف یکی از بزرگترین نویسندگان محقق قرار داده است، درباره معرفت «سَفِينَةُ الْبَحَارِ» می نویسد: «کار عمده و اساسی محدث قمی، تألیف کتاب گرانقدر «سَفِينَةُ الْبَحَارِ» در دو جلد بزرگ است. این کتاب پُرمایه کلید رمز و فهرست رؤس مطالب و موضوعات ابواب «بحار الانوار» علامه مجلسی رضوانُ الله علیه است.

... محدث قمی تألیف این کتاب را اساس کار خود قرار داده بود، به طوری که سایر تألیفاتش تقریباً در خلال آن انجام گرفته و در درجه دوم اهمیت قرار داشته است. تألیف این کتاب نفیس از آغاز تا انجام به گفته خود آن مرحوم جمعاً ۳۵ سال طول کشیده است! خود آن مرحوم می گفته: برای تألیف «سَفِينَةُ الْبَحَارِ» دوبار بحار را از اول تا آخر مطالعه کرده است. یک بار به مدت هفت سال شب و روز غرق مطالعه دقیق آن بوده است.

بار دوم فهرست مطالب و مضامین احادیث را با حروف تهجی در فیش یادداشت نموده، و هر موضوعی را در حرف خود جای داده و همان فیش ها و اوراق را در سفرها همه جا با خود می برده، و آن را مرتب و منظم می کرده، بدینسان «سَفِينَةُ الْبَحَارِ» را به وجود آورده است.^۱

محصول کار پرارزش او بدینگونه است که مثلاً امروز ما می توانیم احادیث مربوط به علم را در تمام مجلّذات بحار و هر بابی در لفظ «علم» بیابیم، و هکذا سایر عناوین برای یافتن بقیه مطالب و موضوعات مندرج در بحار الانوار.

محدث قمی متوجه شده بود که بسیاری از مطالب در «بَحَارُ الْأَنْوَارِ» در مورد خود و باب مناسب نیامده است، به همین علت او در «سَفِينَةُ الْبَحَارِ» همه را در

۱- بِخُدَايَالله بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی و انتشارات اُسوه، هر کدام جداگانه تحقیقات گوناگون و ارزنده ای پیرامون مطالب «سَفِينَةُ الْبَحَارِ» انجام داده و آن را منطبق با بحار الانوار جدید به سبک زیبایی چاپ و منتشر نمودند، امید آن که همواره در احیای معارف اهل بیت (علیهم السلام) موفق باشند.

جای مناسب خود ذکر کرده است، و عموم اهل علم و ارباب رجوع را از سرگردانی نجات داده است.

به علاوه محدث قمی در هر ماده و تحت هر عنوانی، به مناسبت، مطالبی را گلچین نموده و آورده است که از هر جهت بر اهمیت کتاب افزوده است.^۱

□ وفات مرحوم حاج شیخ عباس قمی طاب ثراه

محدث قمی پس از ۶۵ سال عمر بابرکت، که در راه تهذیب جامعه و تبلیغ و ترویج معارف قرآن و عترت و تألیف کتب ارزنده سپری شد، سرانجام در شب سه شنبه ۲۲ ذی الحجة سال ۱۳۵۹ هجری قمری دارفانی را وداع نمود.

او همواره عاشق خواندن حدیث و نوشتن آن بوده است، تا جایی که نقل شده است:

«در اواخر عمرش یکی از آقایان علماء (مرحوم حاج آقا احمد قمی) به عیادتش آمده و از حالش جويا می شود، «حاج شیخ عباس» می گوید: چند روز است که نتوانسته ام حدیث بخوانم و بنویسم! و شروع به گریستن کرده و سخت گریست!! مرحوم روحانی به فرزند بزرگ آن مرحوم می گوید کتاب بیاورید. جلد ۷ بَحَارُ الْأَنْوَارِ علامه مجلسی را آوردند و چند حدیث خواند، و محدث قمی انبساطی پیدا کرد.»^۲

□ حالات پایان عمر محدث قمی

«از مغرب شب آخر عمرش حالش غیر عادی بود و پی در پی اسامی ائمه اطهار را تکرار می نمود، مخصوصاً وقتی به اسم حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می رسید، بیشتر عرض ادب و اظهار ارادت می کرد، و مکرر می گفت: رُوحِي لَهُ الْفِدَاءُ آن شب بیشتر نمازها را نشسته خواند چون قادر نبود بایستد و تعادل خود را حفظ کند. آن شب، شب سه شنبه ۲۲ ذی الحجة سال ۱۳۵۹ هجری بود. محدث قمی شب

۲- همان، ص ۸۶.

۱- حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوی و فضیلت صص ۸۱-۸۳.

را به همین گونه گذراند تا در نیمه‌های شب روح پرفتوحش از قفس تن آزاد گردید و به عالم باقی شتافت، مرحوم آیه‌الله إصفهانی بر جنازه‌اش نماز گزارد، و در صحن مطهر حضرت امیر^{علیه السلام} جنب استادش حاجی نوری مدفون شد.

تشییع جنازه مرحوم محدث قمی بسیار مفصل و پرشکوه بود. و حوزه علمیه نجف اشرف همه در مراسم تشییع شرکت کرده بودند.

عموم بزرگان و مراجع و محصلین و طلاب و عامه مردم از عرب و عجم دنبال جنازه او به راه افتاده و کسانی مانند مرحوم «آقا شیخ علی قمی» زاهد پارسای مشهور سینه می‌زدند و اشک می‌ریختند.^۱

□ کتابی که در دست شماست

کتاب «منازل الآخرة»، مانند کتابهای دیگر محدث قمی^{علیه السلام} چندین بار چاپ شده است. اکنون که این کتاب به شکل جدید و منحصر به فرد در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌گیرد، خدای را سپاسگزارم که این ناچیز را موفق فرموده تا آن را بازنگری نموده و پاورقی‌ها و مدارک بیشتری به آن بیفزایم.

در پایان از خدای تعالی عاجزانه می‌خواهم که تلاش و کوشش تمام دست‌اندرکاران چاپ این کتاب ارزشمند را به لطف و کرم خود بپذیرد، و آنها را بیش از پیش از الطاف خاصه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بهره‌مند فرماید.

حوزه علمیه قم - ولی فاطمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و بعد چنین گوید این فقیر بی‌بضاعت و متمسک به احادیث اهل بیت رسالت^{علیهم السلام} عَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ رِضَا الْقَمِّي خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالْحُسْنَى وَالسَّعَادَةِ كه: عقل و نقل حکم می‌کند شخصی که عزم سفری نمود بایست زاد و توشه‌ای برای سفر خود مهیا کند به قدری که در آن سفر به کار است، آن وقت سفر کند پس بنا بر این سفر آخرت که ما را در پیش است و به هیچ وجه چاره و گریزی از آن نیست سزاوارتر است به زاد و توشه. چنان که روایت شده: وقتی حضرت ابوذر غفاری^{رضی الله عنه} به مکه معظمه مشرف شد، پس ایستاد نزد در کعبه و ندا کرد مردمی را که برای حج از اطراف عالم آمده بودند و در مسجدالحرام جمع گشته بودند. فرمود: اَيُّهَا النَّاسُ مِنْ «جُنْدَبِ بْنِ سَكَنِ غَفَارِي»، مِنْ خَيْرِ خَوَاهِ شَمَا وَ مَهْرَبَانِ بِرِ شَمَا، به سوی من آیید.

مردم از اطراف دور او جمع گشتند، فرمود: ای مردم! هرگاه یکی از شما اراده کند سفری برود، هر آینه از زاد و توشه برای خود بگیرد به حدی که در آن سفر لازم دارد و چاره‌ای از آن ندارد، پس هرگاه چنین است، سفر آخرت سزاوارتر است به زاد و توشه برای آن.

پس مردی برخاست و گفت: پس ما را راهنمایی کن ای ابوذر!

۱- حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوی و فضیلت صص ۸۶-۸۸.

فرمود: حُجَّ حَجَّةَ لِعِظَانِمِ الْأُمُورِ، وَ صُمْ يَوْمًا لِرَجْزَةِ النَّشُورِ وَ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ لَوْحَشَةِ الْقُبُورِ. الْخَبَرُ^۱.

و حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در موقع ارتحال خود که «جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّة» را موعظه فرمود اوّل چیزی که به او فرمود این بود: **إِسْتَعِدِّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَانِكَ قَبْلَ خُلُولِ أَجَلِكَ**؛ یعنی: مهیای سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل تحصیل نما، بلکه چون سفر آخرت سفری است بعید و هولناک و منزلهای سخت و عقّبات شدیده و جاهای دشوار دارد، محتاج است به زاد و توشه بسیار که باید آنی از آن غفلت ننمود و شب و روز در فکر آن بود.^۲

چنان که روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هر شب هنگامی که مردم به خوابگاه خود می رفتند صدای نازنینش بلند می شد، به حدّی که می شنیدند صدای آن حضرت را تمام اهل مسجد و کسانی که همسایه مسجد بودند؛ می فرمود: **تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فَيْكُم بِالرَّجِيلِ**^۳؛ یعنی: آماده شوید و اسباب سفر خود را مهیا کنید، خدا شما را رحمت کند، همانا منادی مرگ ندای «الرَّجِيلِ»^۴ در میان شما در داده، و کم کنید توقف خود را بر دنیا و بیرون روید از دنیا در حالی که با خود داشته باشید زاد و توشه ای از اعمال صالحه، به درستی که در جلو شما عقبه های^۵ کثود^۶؛ یعنی: جاهای بسیار دشوار و منزلهای هولناک است که باید از آنجاها عبور کنید و چاره ای نیست از آن.

اینک ما به بعضی از آن عقبه های سخت و منزلهای هولناک اشاره می کنیم و بعضی از چیزها که نافع است برای سختی، و هَوْل^۷ آن محلّ به کمال اختصار، در ضمن چند فصل ذکر می کنیم؛ و اگر حق تعالی مرا توفیق داد و مهلتی در أجل حاصل

۱- بحار الانوار ج ۹۶ ص ۲۵۸: برای کارهای سخت و دشوار حجّی بجا آور، و برای آسان محسوس شدن در قیامت، یک روز روزه بگیر، و برای رهایی از ترس و هراس گورها، دو رکعت نماز در تاریکی شب بخوان.

۲- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۳۹.

۳- در نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۶۵۴ چیزی اضافه ندارد ولی مرحوم مؤلف در حاشیه لفظ «وتزوّدوا» را هم آورده اند.

۴- کوچ کردن. ۵- گردنه. ۶- ناهموار.

۷- ترس.

شد شاید إنشاء الله کتابی مفصل در این باب تصنیف کنم، و اگر چه در این زمان نمی بینم اشخاصی را که از روی جدّ و حقیقت طالب این نحو مطالب باشند و به همین ملاحظه این مختصر را نیز با حال افسردگی و کم رغبتی نوشتم و از حق تعالی مسئلت می نمایم تأیید و توفیق خود را؛ إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

فصل

جَمَعَهَا اَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ اَخَذَهَا مِنْ مُصَرِّ حَاتِهَا وَ مُسْتَبِهَايْهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا
وَ اَسْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبَقَّى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمُهْنُ لِغَيْرِهِ وَ الْعِبَاءُ عَلَى
ظَهْرِهِ^۱.

و از طرفی هول ورود به نشأه‌ای که غیر از این نشأه است و چشمش می‌بیند
چیزهایی را که پیش از این نمی‌دید فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۲؛
می‌بیند حضرت رسول و اهل بیت طهارت صَلَوَاتُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ و ملائکه رحمت و
ملائکه غضب را [که] حاضر شده‌اند، تا درباره او چه حکم شود و چه سفارش نمایند،
و از طرف دیگر ابلیس و اَعْوَان^۳ او برای این که او را به شک اندازند جمع شده‌اند و
می‌خواهند کاری کنند که ایمان او از او گرفته شود و بی‌ایمان از دنیا بیرون رود، و از
طرفی هَوْل آمدن مَلَكُ الْمَوْتِ که آیا به چه هیئت خواهد بود؟ و چه نحو جان او را
قبض خواهد نمود؟ اِلَى غَيْرِ ذَلِكَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^۴ : فَاجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ
فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِ^۴.

شیخ کلینی روایت کرده از حضرت صادق^۵ که حضرت امیرالمؤمنین^۶ را درد
چشمی عارض شد، حضرت رسول^۷ به عیادت آن حضرت تشریف برد، دید او را که
صیحه و فریاد می‌کشد، فرمود: آیا این صیحه از جزع و بی‌تابی است یا از شدت درد
است؟

امیرالمؤمنین^۸ عرض کرد : يَا رَسُولَ اللَّهِ، من هنوز دردی نکشیده‌ام که سخت‌تر
از این درد باشد.

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۳۳۱ خطبه ۱۰۸ چنین دارد : يَنْعَمُونَ فِيهَا وَ يَسْتَعْتُونَ بِهَا ؛ ترجمه : ... به یاد می‌آورد
اموالی را که آنها جمع کرد و در راه پیدا کردن آنها از حلال و حرام چشم پوشیده، و از جاهایی که حرمت و احترام واضح و
مشتبیه بود به دست آورد، تبعات و پی‌آمدهای جمع کردن مالها همراه و ملازم اوست و مشرف بر جدایی و فراق از آنها
گشته است. اموال برای بعدی‌ها می‌ماند و از آنها بهره و لذت می‌گیرند؛ گوارائی و لذت مال غیر است و وبال و سنگینی بر
پشت او مانده است. ۲- سورة ۵۰ - آیه ۲۲؛ یعنی : ما پرده را از تو برداشتیم و امروز چشم تو تیز است.

۳- یاران.

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۳۳۱ خطبه ۱۰۸ عبارت چنین است : «... فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ، اِجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ
سَكَرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْقَوْتِ؛ آنچه بر آنان فرود می‌آید وصف ناشدنی می‌باشد، تلخی و سختی جان دادن و افسوس
آنچه از دست آنان می‌رود، ایشان را فرا می‌گیرد.»

✓ اول منزل این سفر «مرگ» است

و این منزل عقبات کثوده و جاهای دشوار دارد، این که ما به ذکر دو عقبه آن اشاره
می‌کنیم:

عقبه اول سَكَرَاتُ^۱ موت، و شدت جان کندن است؛ وَ جَاءَتْ سَكَرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ
ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَجِيدُ^۲.

و این عقبه‌ای است بسیار دشوار که شدائد و سختیها از هر طرف به محتضر^۳ رو
می‌کند؛ از طرفی شدت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قُوَا از اندام، از طرف
دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آنها با او و غم یتیمی و بی‌کس شدن بچه‌های خود،
از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته‌ها و چیزهای نفیس
خود که عمر عزیز خود را صرف آنها کرده و به وسیله زیاد آنها را تحصیل نموده، بلکه
بسا شده که بسیاری از آنها مال مردم بوده و به ظلم و غصب آنها را مالک شده، و
آنکه چقدر حقوق بر اموال او تعلق گرفته و نداده، حال مُلْتَفِت خرابیهای کار خود شده
که کار گذشته و راه اصلاح آنها بسته شده؛ فَكَانَ كَمَا قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^۴ : يَتَذَكَّرُ اَمْوَالاً

۱- سختی‌های جان دادن، بیهوشی‌های هنگام مرگ.

۲- سورة ق آیه ۱۹ : یعنی به حق بیهوشی مرگ آمد، این است آنچه از آن روگردان بودی.

۳- کسی که در حال جان دادن است.

فرمود: یا علی! چون مَلَكُ الْمَوْتِ نازل شود به جهت قبض روح کافر، با خود بیاورد سیخی از آتش، پس بیرون کشد روح او را با آن سیخ، پس صیحه کشد جهنم! حضرت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} چون این را شنید برخاست و نشست و گفت: یا رَسُولَ اللَّهِ اعاده فرما بر من حدیث را زیرا که درد مرا فراموشی داد، پس گفت: آیا از امت شما کسی به این نحو قبض روح می‌شود؟
فرمود: بلی، حاکمی که جور کند، و کسی که مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد، و کسی که شهادت دروغ دهد.^۱

✓ و اما چیزهاییکه باعث آسانی سَكَراتِ موت است از جمله

شیخ صدوق از حضرت صادق^{علیه السلام} روایت کرده که فرمود: هر که خواهد که حق تعالی بر او آسان کند سَكَراتِ مرگ را، پس باید صِلَةُ ارحام و خویشان خود کند، و به پدر و مادر خود نیکی و احسان نماید، پس هرگاه چنین کند خداوند بر او آسان کند دشواریهای مرگ را، و در حیات خود «فقر» به او نرسد هرگز.^۲
و روایت شده که: حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله} حاضر شد نزد جوانی در وقت وفات او. پس به او فرمود: «بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، پس بسته شد زبان آن جوان و نتوانست بگوید! و هر چه حضرت مکزّر کرد او نتوانست بگوید؛ پس حضرت فرمود به آن زنی که نزد سر آن جوان بود، که آیا این جوان مادر دارد؟
عرض کرد: بلی، من مادر او می‌باشم.
فرمود: آیا تو خشمناکی بر او؟
گفت: بلی، و الآن شش سال است که با او تکلّم نکرده‌ام.
حضرت فرمود که راضی شو از او.

آن زن گفت: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ^۱ و چون این کلمه را که مُشْعِر^۲ بر رضایت او بود از پسرش گفت، زبان آن جوان باز شد. حضرت به او فرمود بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

حضرت فرمود: چه می‌بینی؟

عرض کرد: می‌بینم مرد سیاه قَبِيحُ الْمَنْظَرِ با جامه‌های چرک و بوی گندیده و بد که نزد من آمده و گلو و راه نفس مرا گرفته.

حضرت فرمود: بگو يَا مَنْ يَقْبَلُ النِّسْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِنِّي النِّسْبَةَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^۳.

آن جوان این کلمات را گفت. آن وقت حضرت به او فرمود: نگاه کن چه می‌بینی؟
گفت: می‌بینم مردی سفید رنگ، نیکو صورت، خوشبو، با جامه‌های خوب نزد من آمده و آن سیاه، پشت کرده و می‌خواهد برود.

حضرت فرمود: این کلمات را اعاده کن.

اعاده کرد، حضرت فرمود: چه می‌بینی؟

عرض کرد: دیگر آن سیاه را نمی‌بینم و آن شخص سفید نزد من است. پس در آن حال آن جوان وفات کرد.^۴

مؤلف گوید: که خوب در این حدیث تأمل کن ببین اثر عقوق چه اندازه است که این جوان با آن که از صحابه شمرده می‌شود، و مثل پیغمبر رحمت صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ به عیادت او آمده و به بالین او نشسته و خود آن جناب کلمه شهادت تلقین او فرموده، نتوانست به آن کلمه تَلَفُّظ کند، مگر وقتی که مادرش از او راضی شد؛ آن وقت زبانش باز شد و کلمه شهادت گفت.

و دیگر از حضرت صادق^{علیه السلام} مروی است که: هر که بپوشاند برادر خود را جامه

۱- خدا به رضایت تو از او خشنود و راضی باشد ای رسول خدا .

۲- خبر دهنده، آگاه کننده.
۳- یعنی ای کسی که (عبادت و عمل) کم را می‌پذیرد و از (معصیت) زیاد می‌گذرد، (اطاعت) کم را از من بپذیر و از گناه زیادم درگذر همانا تو آمرزنده و مهربانی.

۴- مستدرک الوسائل جلد ۱ ص ۹۲ باب ۲۹ حدیث ۱.

۱- فروع کافی، ج ۱ / ۷۰ عنه بحار، ج ۶، ص ۱۷۰، ب ۶۶ ح ۷۶.

۲- بحار ج ۷۴ ص ۶۶ ح ۳۳ و سفینه البحار ج ۲ ص ۵۵۳ و آیه «موت».

۳- مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُخَفِّفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ فَلْيَكُنْ لِقَرَابَتِهِ وَصُولاً وَ بِإِلَادَتِهِ بَارَأً فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ لَمْ يُصِبهُ فِي حَيَاتِهِ فَقْرٌ.

زمستانی یا تابستانی، حق است بر خداوند تعالی که او را بیوشاند از جامه‌های بهشت، و آن که آسان کند بر او از سکرات مرگ و گشاد کند بر او قبر او را.^۱

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که بخوراند برادر خود را حلوائی، حق تعالی برطرف کند از او تلخی مرگ را.^۲

و دیگر از چیزهایی که برای تعجیل راحت محتضر نافع است خواندن سوره یس، و الصافات و کلمات قرچ است^۳ نزد او.^۴

و شیخ صدوق از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: هر که یک روز از آخر «ماه رجب» روزه بگیرد، حق تعالی او را ایمن گرداند از شدت سکرات مرگ و از هول بعد از مرگ و از عذاب قبر.^۵

و بدانکه از برای روزه گرفتن بیست و چهار روز از رجب ثواب زیادی رسیده؛ از جمله آن که ملک الموت به صورت جوانی آید با لباس خوبی، با قدحی از شراب بهشت، وقت قبض روح او حاضر شود، و آن شراب را به او بیاشاماند تا سکرات مرگ بر او آسان شود.^۶

و از حضرت رسول ﷺ مروی است که در شب هفتم رجب چهار رکعت نماز کند. در هر رکعت بخواند حمد یک مرتبه، توحید سه مرتبه و فلق و ناس. و بعد از فراغ «ده مرتبه» صلوات بفرستد و ده مرتبه تسبیحات اربعه بخواند، حق تعالی او را در سایه عرش جای دهد، و عطا کند به او ثواب روزه‌دار ماه رمضان، و استغفار کند برای او

۱- بحار ۳۷۹/۷۴ ب ۲۳ ح ۸۳، از اصول کافی ۲/۲۰۴ باب من کسا مؤمناً ح ۱: «مَنْ كَسَا أَخَاهُ كُتُوءَ شَتَاءٍ أَوْ صَيْفٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَكْسُوهُ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ وَأَنْ يُهَوِّنَ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ».

۲- مَنْ أَطْعَمَ أَخَاهُ حَلَاوَةً أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ مَرَارَةَ الْمَوْتِ «دعوات راوندی ۱/۱۴۱ ح ۳۵۹ عنه سفینه البحار ۷۰/۱ و اثره «حلا» ط آستان قدس رضوی».

۳- کلمات فرج: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّنْعِ، وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّنْعِ، وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْقُرْشِ الْعَظِيمِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. که در قنوت نمازها خوانده می‌شود. منه.

۴- بحار ج ۸۱ ص ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰.

۵- هَمَنْ صَامَ يَوْمًا مِنْ آخِرِ هَذَا الشَّهْرِ كَانَ ذَلِكَ أَمَانًا مِنْ شِدَّةِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ أَمَانًا لَهُ مِنْ هَوْلِ الْمَطْلَعِ وَ عَذَابِ الْقَبْرِ «امالی صدوق ۱۱/۱۱ عنه بحار ۳۲۳/۹۷ ب ۵۵ ح ۶».

۶- امالی صدوق / ۳۱۹ - ۳۲۳ عنه بحار ۲۹/۹۷ ب ۵۵ از ح ۱.

ملائکة تا فارغ شود از این نماز، و آسان کند بر او جان دادن و فشار قبر را، و او از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت ببیند، و ایمن گرداند او را حق تعالی از فرع اکبر.^۱

و شیخ کفعمی از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است: هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیامرزد، و او را از سکرات مرگ و فشار قبر و صد هزار هول قیامت نجات دهد، و از شر شیطان و لشکرهای او محفوظ گردد، و دینش ادا شود، و غم و همش زایل گردد و دعا این است: اَعْدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ لِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ رَخَاءٍ الشُّكْرُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ اَعْجُوبَةٍ، سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ لِكُلِّ ذَنْبٍ اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، وَ لِكُلِّ مُصِيبَةٍ اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاْجِعُونَ، وَ لِكُلِّ ضَبِيقٍ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ لِكُلِّ قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَ لِكُلِّ عَدُوٍّ اِعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ، وَ لِكُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.^۲

و بدان که از برای این ذکر شریف، هفتاد مرتبه فضل عظیم است از جمله آن که وقت مردن او را مژده و بشارت دهند و آن ذکر این است: يَا أَسْمَعَ السَّمْعَيْنِ يَا أَبْصَرَ النَّظَرَيْنِ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ يَا أَحْكَمَ الْحَاجِمِينَ.^۳

شیخ کلینی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: ملول نشوید از قرائت «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»، زیرا هر که این سوره را در نوافل خود بخواند، نرساند حق تعالی به او زلزله ابدی و نمیرد به زلزله و نه به صاعقه و نه به آفتی از آفات دنیا تا بمیرد، و در وقت مردن او ملکی کریم از نزد حق تعالی بر او نازل شود و بنشیند نزد سر او و

۱- مصباح کفعمی ص ۵۱۴ ف ۴۳ ط نجف اشرف.

۲- فرع اکبر: بیم و هراس بزرگ‌تر، کنایه از روز قیامت.

۳- سفینه البحار ج ۲ ص ۳۹۷ ماده قبر. یعنی: برای هر ترسی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، و برای هر غم و اندوهی «مَا شَاءَ اللَّهُ» و برای هر نعمتی «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ» و برای هر آسایشی «الشُّكْرُ لِلَّهِ» و برای هر چیز شگفتی «سُبْحَانَ اللَّهِ» و برای هر گناهی «اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» و برای هر مصیبتی «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا اِلَيْهِ رَاْجِعُونَ» و برای هر تنگی و دشواری «حَسْبِيَ اللَّهُ» و برای هر قضا و قدری «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» و برای هر دشمنی «إِعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ» و برای هر طاعت و گناهی «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را آماده نموده‌ام.

۴- سفینه البحار ۵۵۵/۲ - ۵۵۶ و اثره «موت» حدیث از امام صادق علیه السلام است.

بگوید: ای مَلَكُ الْمَوْتِ، رفیق و مدارا کن به ولیّ الله، زیرا که او مرا بسیار یاد می‌کرد.^۱

✓ عقبه دوم عدیله عندالموت است

یعنی عدول کردن از حق به باطل در وقت مردن، و آن چنان است که شیطان نزد مُحْتَضِر حاضر شود و وسوسه کند و او را در تشکیک^۲ اندازد تا او را از ایمان بیرون کند، و از این جهت است که در دعاها اِسْتِغَاذَه^۳ از آن شده، و جناب فَخْرُ الْمُحَقِّقین، رَحِمَهُ اللهُ فرموده که: هر که خواهد از آن سالم بماند اِسْتِخْضَار^۴ کند ادله ایمان و اصول خمس^۵ را با ادله قطعیّه و صفای خاطر، و بسپرد آن را به حق تعالی که در وقت حضور موت به او ردّ فرماید به این طریق و بگوید بعد از ذکر عقاید حقّه: اَللّهُمَّ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ اِنِّیْ قَدْ اُوْدَعْتُكَ یَقِیْنِیْ هَذَا وَ ثَبَاتِ دِیْنِیْ وَ اَنْتَ خَیْرُ مُسْتَوْدَعٍ وَ قَدْ اَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوُضَائِعِ قَرَدُهُ عَلَیْ وَ قَتَ حُضُورِ مَوْتِی.

پس بر حسب فرمایش آن بزرگوار خواندن دعای عدیله معروف و استحضار معنی آن در خاطر برای سلامت جستن از خطر عدیله عندالموت نافع است.^۶ و شیخ طوسی^۷ از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق^۸ عرض کردم که شیعیان تو می‌گویند ایمان بر دو قسم است: یکی مستقرّ و ثابت و دیگر آن که به امانت سپرده شده است و زایل می‌گردد، پس بیاموز دعائی را که هرگاه آن را بخوانم ایمان من کامل گردد و زایل نشود.

فرمود که بگو بعد از هر نماز واجب: رَضِیْتُ بِاللّهِ رَبّاً وَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ نَبِیّاً وَ بِالْاِسْلَامِ دِیْنّاً وَ بِالْقُرْآنِ کِتَاباً وَ بِالْعَقْبَةِ قَبِیْلَةً وَ بِعَلِیٍّ وَلِیّاً وَ اِمَاماً وَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ عَلِیٍّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِیٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عَلِیٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ الْحَجَّهَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ

۱- در بحار ج ۹۲ ص ۳۳۱، و در مجمع البیان در تفسیر سورة زلزال این حدیث آمده است ولی ذیلش با آنچه در این کتاب آمده است فرق دارد. ۲- به شک و تردید انداختن.

۳- پناه خواستن، پناه جستن از خدای تعالی. ۴- یادآوری نمودن، آگاهی خواستن.

۵- توحید، نبوت، معاد، عدل، امامت.

۶- عر این مطلب را مؤلف در مفاتیح الجنان بعد از دعای عدیله آورده است.

أُثِمَّةً، اَللّهُمَّ اِنِّیْ رَضِیْتُ بِهِمْ اُثِمَّةً فَارْضِنِیْ لَهُمْ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ.^۱

و از چیزهائی که نافع است برای این عقبه مواظبت به اوقات نمازهای فریضه است.

و در جزء حدیثی است که: در مشرق و مغرب عالم اهل بیتی نیست مگر آن که ملک الموت در هر شبانه روز در «اوقات نماز» پنج مرتبه به ایشان نظر می‌کند، پس هرگاه کسی را که می‌خواهد قبض روح کند از کسانی باشد که مواظبت داشته به نماز و نمازها را در اوقات خود بجا آورده، ملک الموت تلقین کند او را شهادتین، و دور کند از او ابلیس ملعون را.^۲

و روایت شده که: حضرت صادق^۳ نوشت برای شخصی که اگر خواسته باشی که ختم شود به خوبی عمل تو، تا آن که قبض روح تو شود در حالی که تو در افضل اعمال بوده باشی، پس بزرگ شمار حقّ خدا را از آن که صرف کنی نعمتهای خدا را در معصیت‌های خدا، و آن که مغرور شوی به حلم خدا از تو، و گرامی دار هر که را یافتی که ما را ذکر می‌کند یا ادّعا می‌کند مودّت و دوستی ما را، پس باکی نیست بر تو در گرامی داشتن او را، خواه راست گوید یا دروغ، همانا به تو نفع می‌رساند نیت تو و به او می‌رسد ضرر دروغ او.^۴

فقیر گوید: که برای «عاقبت بخیر شدن» و از شقاوت به سعادت رسیدن نافع است خواندن دعای یازدهم صحیفه کامله: یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلدّٰحِرِیْنَ تا آخر، و خواندن دعای تمجید که در کافی^۵ و غیره نقل شده، و حقیر در کتاب «بَاقِیَاتُ الصّٰلِحَاتِ» بعد از ادعیه ساعات آن را نقل کرده‌ام، و خواندن نمازی که وارد شده در یکشنبه ذی‌القعدة،^۶ و مداومت به این ذکر شریف: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ

۱- تهذیب ۱/۱۶۵/۱ عنه بحار ۴۲/۸۶ ب ۴۶۰ ج ۵۱.

۲- سفینه البحار ج ۲ ص ۵۴۹ ماده ملک.

۳- عیون الاخبار ۳/۲ عنه بحار ۳۰۳۷۴ ب ۲۰ ح ۴۴.

۴- اصول کافی ۵۱۵/۲-۵۱۶ باب ما یمجّد به الرّبّ ح ۱ و ۲.

۵- مفاتیح الجنان ب ۲ ف ۵ در اعمال ذی‌القعدة.

لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ^۱، و مداومت به تسبیح حضرت زهراء^۲، و در انگشت کردن انگشتر عقیق خصوص اگر بر آن نقش باشد «مُحَمَّدٌ نَبِيُّ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ»^۳، و خواندن سوره «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» در هر جمعه^۴، و خواندن هفت مرتبه بعد از نماز صبح و نماز مغرب: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۵، و آن که در شب بیست و دوم رجب «هشت رکعت» نماز گزارد در هر رکعت حمد یک مرتبه «وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» هفت مرتبه بخواند، و بعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند.^۶

و سید بن طاووس از حضرت رسول^۷ روایت کرده: هر که در شب ششم شعبان چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت حمد یک مرتبه و پنجاه مرتبه توحید بخواند، حق تعالی قبض فرماید روح او را بر سعادت، و گشاد گرداند قبر او را و بیرون شود از قبر خود در حالی که صورتش مثل ماه باشد. [و می گوید] أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

مؤلف گوید: که این نماز به عینه نماز حضرت امیرالمؤمنین^۸ است که فضیلت بسیار دارد و من در این مقام شایسته و مناسب دیدم دو حکایت ذکر کنم.

□ حکایت اول

نقل است که: «فضیل بن عیاض» - که یکی از رجال طریقت است - شاگردی داشت که اَعْلَمَ شاگردان او محسوب می شده، وقتی ناخوش شد، هنگام احتضار، فَضِيلَ به بالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع کرد به خواندن یَس.

آن شاگرد مُحْتَضِر گفت: مخوان این سوره را ای استاد!

۱- سوره ۳ آیه ۸ «پروردگارا قلبهای ما را به باطل مگردان بعد از آن که هدایت کردی ما را و از نزد خود رحمت بخش به همانا تو بسیار بخشندای.»

۲- امام صادق^۹ فرمود: ای ابا هارون! ما همان گونه که کودکان خود را به نماز فرمان می دهیم، ایشان را به تسبیح زهراء^{۱۰} نیز فرمان می دهیم، پس آن را ترک مکن، پس هر که بر آن مداومت نماید، شقی و بدبخت نمی شود. ثواب الاعمال ۱۹۶/ح ۱. ۳- ثواب الاعمال ص ۱۳۵. ۴- ثواب الاعمال ۲۰۸/ح ۸.

۵- بلدالامین در حاشیه ص ۲۸ عنه بحار ۱۱۲/۸۶ ب ۶۳ ح ۱۱.

۶- مصباح کفعمی ص ۵۲۹ ق ۳۴ ط نجف اشرف.

پس فَضِيل ساکت شد و به او گفت: بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». گفت: نمی گویم آن را به جهت آن که (اَلْعِيَاذُ بِاللَّهِ) من بیزارم از آن! پس به این حال مُرد. فَضِيل از مشاهده این حال بسی درهم شد، و به منزل خود رفت و بیرون نیامد؛ پس او را در خواب دید که به سوی جهنم می کشند. فَضِيل از او پرسید که تو اَعْلَمَ شاگردان من بودی، چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت و به عاقبت بد مردی؟!

گفت: برای سه چیز که در من بود؛ اول: نَمَای و سخن چینی کردن، دوم: حسد بردن، سوم: آن که من عِلَّتِي داشتم و به طبیبی عرضه کرده بودم، او به من گفته بود که در هر سال یک قَدح شراب بخور که اگر نخوری، این عِلَّت در تو باقی خواهد ماند، پس من بر حسبِ قول آن طبیب شراب می خوردم، به این سه چیز که در من بود، عاقبت من بد شد و به آن حال مُردم.

مؤلف گوید: که در ذیل این حکایت مناسب دیدم این خبر را ذکر کنم: شیخ کلینی از ابوبصیر روایت کرده که گفت: داخل شد «امّ خالد معبدیه» بر حضرت صادق^{۱۱} و من در خدمت آن حضرت بودم، عرض کرد فدای تو شوم همانا مرا فرو می گیرد قرقره و صداها در شکم، و معالجه کردند طبیبهای عراق مرا به آشامیدن «تَبِیْذ» که یک قسم از شراب است با قاووت، و من از خوردن آن توقّف کردم و دانستم کراهت شما را از آن، پس دوست داشتم که از خود شما سؤال کنم از بابت آن. آن حضرت فرمود: چه مانع شد تو را از خوردن آن؟

گفت: من در دین خود قِلَادَةُ طاعت تو را به گردن افکنده ام تا روز قیامت بگویم: جعفر بن محمد^{۱۲} مرا امر کرد و مرا نهی کرد.

حضرت رو کرد به ابی بصیر و فرمود: ای ابا محمد! آیا گوش نمی دهی به حرف این زن و مسائل او؟ پس فرمود به آن زن: نه به خدا اذن نمی دهم تو را در خوردن یک قطره از آن، همانا پشیمان خواهی شد از خوردن آن، وقتی که برسد جانت به اینجا و

۱- آنچه بر گردن آویزان کنند، گلویند.

اشاره کرد به حنجره‌اش و سه دفعه فرمود این را، پس فرمود: آیا فهمیدی چه گفتم؟^۱

□ حکایت دیگر

شیخ بهائی (عَطَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ) در کشکول ذکر نموده که: شخصی از ارباب نعمت و ناز را مرگ در رسید، در حال احتضار او را به کلمه شهادتین تلقین کردند، او در عوض، این شعر را می‌خواند:

يَا رَبِّ قَائِلَةٌ يَوْمًا وَقَدْ تَعَبْتُ أَيْنَ الطَّرِيقِ إِلَيَّ حَمَامٍ مُنْجَابٍ^۲

و سبب خواندن او این شعر را عوض کلمه شهادت آن بود که روزی زن عقیقه خوش صورتی از منزل خود درآمد که برود به حمام معروف «مَنْجَاب»، پس راه حمام را پیدا نکرد و از راه رفتن خسته شد، مردی را بر در منزلی دید. از او پرسید که حمام «مَنْجَاب» کجا است؟

او اشاره کرد به منزل خود و گفت: «حمام این است».

آن زن به خیال حمام، داخل خانه آن مرد شد. مرد فوراً در را بر روی او بست و عزم کرد که با او زنا کند. آن زن بیچاره دانست که گرفتار شده و چاره ندارد جز آن که به تدبیر، خود را از چنگ او خلاص کند. لَاجَرَمَ اظهار کرد کمال رغبت و سرور خود را به این کار و آن که من چون بدنم کثیف و بدبوست - که می‌خواستم به جهت آن به حمام بروم - خوب است یک مقدار عطر و بوی خوش برای من بگیری که من خود را برای تو خوشبو کنم و قدری هم طعام حاضر کنی که با هم طعام بخوریم، و زود بیایی که من مشتاق تو هستم.

آن مرد چون کثرت رغبت آن زن را به خود دید مطمئن شد، او را در خانه گذاشت و بیرون شد برای گرفتن عطر و طعام.

چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت، زن از خانه بیرون رفت و خود را خلاص کرد.

چون مرد برگشت زن را ندید و به جز حسرت چیزی عاید او نشد؛ اَلْحَالُ که آن مرد در حال احتضار است در فکر آن زن افتاده و قصه آن روز را در شعر عوض کلمه شهادت می‌خواند.^۱

ای برادر! تأمل کن در این حکایت ببین اراده یک غناه از این مرد چگونه او را منع کرد از اقرار به شهادت، وقت مردن با آن که از او چیزی صادر نشده جز آن که آن زن را داخل خانه نمود و قصد زنا کرد بدون آن که زنا از او صادر شود، و از این نحو حکایات بسیار است.

و بدانکه شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که منع کند و ندهد یک قیراط از زکوة را، پس وقت مردن می‌خواهد به مذهب یهود بمیرد یا نصاری^۲.

فقیر گوید: قیراط بیست و یک دینار است، و قریب به همین مضمون وارد شده در حق کسی که مستطیع باشد و حج نرود تا وفات کند.^۳

✽ لطیفه

نقل است از بعض عارفین که نزد محتضری حاضر شد. حاضرین از او استدعا کردند که آن محتضر را تلقین کند. او این رباعی را تلقین او کرد:

گرم‌ن گنه جمله جهان کردستم	لطف تو امید است که گیرد دستم
گوئی که به وقت عجز دستت گیرم	عاجز تر از این خواه که اکنون هستم

۱- کشکول شیخ بهایی دو جلدی ج ۱ ص ۲۳۲.

۲- مَنْ مَنَعَ قَبْرًا مِنَ الزَّكَاةِ فَلَيْمَتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا کافی ج ۳ ص ۵۰۵ ح ۱۴ باب منع الزکاة.

۳- کافی ج ۴ ص ۲۶۸ باب مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ وَهُوَ مُسْتَطِيعٌ ح ۱ و ۵.

۱- وسایل ج ۱۷ ص ۲۷۵ با کمی تفاوت.

۲- حاصل مضمون شعر آن که: کجا شد آن زن که خسته شده بود از راه رفتن و می‌پرسید که کجاست راه حمام منجاب؟ منه.

فَصْلٌ

است، و خوف ضغطة قبر و سؤال منکر و نکیر و رومان فتان^۱ قبور و عذاب برزخ هست، تا آن که از جهت دیگران عبرت است که تفکر کنند چنین واقعه‌ای در پیش دارند.

و در حدیث حسن از یونس منقول است که گفت: حدیثی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیده‌ام که: در هر خانه‌ای که به خاطر می‌رسد آن خانه با وسعتش بر من تنگ می‌شود، و آن، آن است که فرمودند:

چون میت را به کنار قبری بری ساعتی او را مهلت ده تا استعداد سؤال منکر و نکیر بکند.^۲

و روایت شده از «براء بن عازب» که یکی از معروفترین صحابه است که ما در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم که نظرش افتاد به جماعتی که در محلی جمع گشته بودند. پرسید: بر چه مردم اجتماع کرده‌اند؟ گفتند جمع شده‌اند قبر می‌کنند.

«براء» گفت: چون حضرت اسم قبر شنید شتاب کرد در رفتن به سوی آن تا خود را به قبر رسانید، پس به زانو نشست کنار قبر.

من رفتم به طرف دیگر مقابل روی آن حضرت تا تماشا کنم که آن حضرت چه می‌کند؟ دیدم گریست به حدی که از اشک چشم خود خاک را تر کرد، پس از آن رو کرد

۱- وَ رُومَانُ فَتَانِ الْقُبُورِ: و رومان آزمایش کننده (اهل) قبرها (رومان نام فرشته‌ای است که پیش از منکر و نکیر در قبر می‌آید و آدمی را می‌آزماید، اگر نیکوکار بود، منکر و نکیر را آگاه می‌سازد که هنگام سؤال با او به نرمی رفتار نمایند، و اگر بدکار بود، به آنان خبر می‌دهد) - صحیفه سجادیه، دعای سوم، ص ۵۶ - ۵۵. ترجمه و شرح مرحوم فیض الاسلام (ره)، و نیز در بحار الانوار ۲۳۴/۵۹ و مجمع البحرین ۳/۳۸۲-۳۸۳ و اژه طبر. حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرفی «رومان» نقل شده که مضمونش بدین قرار است: «نام فرشته‌ای می‌باشد که صورتش همچون خورشید می‌درخشد و پیش از نکیر و منکر داخل قبر می‌شود و به مرده فرمان می‌دهد که کارهای نیک و بدش را با انگشتان خود بر روی کفن بنویسد، پس مرده از آب دهن خود به عنوان مرکب استفاده می‌نماید و تمام کارهای خوب و بدش را می‌نویسد. سپس «رومان» به او می‌گوید: این صحیفه اعمال را برگردن خود آویزان نما تا روز رستاخیز فرا رسد.»

۲- شرح من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۴۵۰.

✓ یکی از منازل هولناک سفر آخرت «قبر» است

که در هر روز می‌گوید: أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ، أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ، أَنَا بَيْتُ الدُّوَى (یعنی) منم خانه غربت، منم خانه وحشت، منم خانه کرم.

و این منزل عَقَبَات بسیار سخت و جاهای دشوار و هولناک دارد، و ما در اینجا به چند عقبه از آن اشاره می‌کنیم:

✓ عقبه اول وحشت قبر است

در کتاب «من لا یَحْضُرُهُ الْفَقِیه» است که: چون میت را به نزدیک قبر آورند به ناگاه او را داخل قبر نکنند به درستی که برای قبر هولهای بزرگ است، و پناه برد حامل آن به خداوند از هَوْل مُطَّلَع، و بگذارد میت را نزدیک قبر و اندکی صبر کند تا استعداد دخول را بگیرد؛ پس اندکی او را بیشتر برد و اندکی صبر کند آنگاه او را به کنار قبر برد.^۱

مجلسی اول در شرح آن فرمود: هر چند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی مرده است، اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بدن بالکلیه زایل نشده

۱- من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۷۰.

یک مرتبه، **أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ** ده مرتبه و سلام دهد و بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ ذَلِكَ الْمَيِّتِ فَلَانَ بْنِ فَلَانَ» پس حق تعالی می‌فرستد همان ساعت هزار ملک به سوی قبر آن میت؛ با هر ملکی جامه‌ای و حله‌ای، و تنگی قبر او را وسعت دهد تا روز نفخ صور، و عطا کند به نماز کننده به عدد آنچه آفتاب بر آن طلوع می‌کند حسنات، و بالا برده می‌شود برای او چهل درجه.^۱

✓ نماز دیگر

برای رفع وحشت شب اول قبر دو رکعت نماز گزارد. در رکعت اول حمد و آیه الکرسی، و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** بخواند و چون سلام دهد بگوید: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ ذَلِكَ الْمَيِّتِ فَلَانَ بْنِ فَلَانَ** به جای فلان، نام میت را بگوید.^۲

□ حکایت

شیخ ما ثقة الاسلام نوری (نور الله مرقدّه) در دارالسلام از شیخ خود **مَعْنُ الْفَضَائِلِ وَ الْمُغَالِي**، مولانا الحاج ملا فتح علی سلطان آبادی **عَطَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ** نقل کرده که فرمود: عادت و طریقه من بر آن بود که هر کس از دوستان اهل بیت را که خبر فوتش را می‌شنیدم دو رکعت نماز در شب دفن او برای او می‌گزاردم خواه آن میت را بشناسم یا نشناسم، و هیچ کس بر این طریقه من مطلع نبود تا آن که روزی یکی از دوستان، مرا در راهی ملاقات کرد، گفت: دیشب خواب دیدم فلان شخص را که در این ایام وفات کرده و پرسیدم از حال او و آنچه بر او گذشته بعد از مردن؛

گفت: من در سختی و بلا بودم و حال کارم به عقاب بود، الا آن که دو رکعت نمازی که فلانی خواند - و اسم شما را برد - آن دو رکعت نماز مرا از عذاب نجات داد؛ خدا رحمت کند پدرش را به این احسانی که از او به من رسید.

مرحوم حاج ملا فتح علی فرموده آنگاه آن شخص از من پرسید که آن نماز چه

به ما و فرمود: **إِخْوَانِي لِمَثَلِ هَذَا فَأَعِدُّوا** یعنی: برادران من از برای مثل این مکان^۱ تهیته ببینید و آماده شوید.^۲

شیخ بهائی نقل کرده که: بعضی از حُکَمَا را دیدند که در وقت مرگ خود دریغ و حسرت می‌خورد!

به او گفتند: این چه حالی است که از تو مشاهده می‌شود؟! گفت چه گمان می‌برید به کسی که می‌رود به سفر طولانی بدون توشه و زاد، و ساکن می‌شود در قبر وحشتناکی بدون مونس، و وارد می‌شود بر حاکم عادل بدون حجتی؟

و قطب راوندی روایت کرده که: حضرت عیسی علیه السلام صدا زد مادر خود مریم را بعد از مردنش و گفت: ای مادر! با من تکلم کن؛ آیا می‌خواهی که به دنیا برگردی؟ گفت: بلی، برای آن که نمازگزارم برای خدا در شب بسیار سرد و روزه بگیرم در روز بسیار گرم. ای پسر جان من، این راه بیمناک است.

و روایت شده که حضرت فاطمه **صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا** در وصیت خود به امیرالمؤمنین **صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ** گفت: چون من وفات کردم شما مرا غسل بده و تجهیز کن و نماز گزار بر من و مرا داخل در قبر کن و در لحد بسپار و خاک بر روی من بریز و بنشین نزد سر من مقابل صورتم، و قرآن و دعا برای من بسیار بخوان؛ زیرا که آن ساعت ساعتی است که مرده محتاج است به انس گرفتن با زنده.^۳

و سید بن طاووس رحمته الله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: نمی‌گذرد بر میت ساعتی سخت‌تر از شب قبر، پس رحم نمائید مردگان خود را به صدقه، و اگر نیافتی چیزی که صدقه بدهی پس یکی از شما دو رکعت نماز کند و بخواند در رکعت اول فاتحه الکتاب یک مرتبه، و **قُلْ هُوَ اللَّهُ** دو مرتبه، و در رکعت دوم فاتحه الکتاب

۱- یعنی برای قبر که خانه ظلمت و وحشت و تنهایی است، چراغ و مونس و رفیقی آماده نمایید، که همان عبادات و کارهای نیک می‌باشد.

کس نیارد ز پس، تو پیش فرست

برگ عیشی به گور خویش فرست

۲- مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۴۶۵ باب ۷۲ حدیث ۱۵، ط بیروت.

۳- مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۸ باب ۷۹ ج ۸.

۲- کافی ج ۳ ص ۲۸۵.

۱- سفینه البحار ج ۲ ص ۴۷ ماده صلا.

نمازی بود؟ پس من او را خبر دادم به طریقه مستمره خود برای اموات.^۱

و نیز از چیزهایی که نافع است برای وحشت قبر آن که رکوع نماز را کامل و تمام کند، چنان که از حضرت امام محمد باقر^ع مروی است که: کسی که تمام کند رکوع خود را داخل نشود او را وحشتی در قبرش.^۲

و نیز آن که در هر روزی صد مرتبه بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ تا بوده باشد برای او امانی از فقر و از وحشت قبر، و بکشد به سوی خود توانگری را و گشوده شود درهای بهشت چنان که در خبر وارد شده است.^۳

و نیز آن که بخواند سوره یس را پیش از آن که بخوابد،^۴ و آن که بخواند نماز لیلۃ الرغائب را؛ و من آن نماز را با بعضی از فضایل آن در «مفاتیح الجنان» در اعمال ماه رجب ذکر کردم.

و روایت شده هر که دوازده روز از ماه شعبان روزه بگیرد، زیارت کنند او را در قبر او هر روزی هفتاد هزار ملک تا وقت دمیدن در صور.^۵

و هر که عیادت کند مریضی را، حق تعالی موکل فرماید به او ملکی که عیادت کند او را در قبرش تا وقتی که وارد محشر شود.^۶

و از ابوسعید خدری منقول است که گفت: شنیدم که حضرت رسول^ص می فرمود به علی^ع: یا علی! شاد شو و مژده بده که نیست برای شیعه تو حسرتی وقت مُردن و نه وحشتی در قبور، و نه اندوهی در روز نشور.^۷

✓ عقبه دوم ضغطه و فشار قبر است

و آن عقبه ای است بسیار دشوار که تصوّرش دنیا را بر انسان تنگ می کند.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع: يَا عِبَادَ اللَّهِ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لَا يُغْفَرُ لَهُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ الْقَبْرِ فَاحْذَرُوا ضَبِيقَهُ وَ ظُلْمَتَهُ وَ غُرْبَتَهُ؛ إِنَّ الْقَبْرَ يَقُولُ كُلُّ يَوْمٍ أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ أَنَا

۱- دارالسلام نوری ج ۲ ص ۳۱۵. ۲- بحار ج ۶ ص ۲۳۴ ح ۷۱. ۳- ثواب الاعمال / ۲۲.

۴- در کتاب ثواب الاعمال / ۱۳۸- ۱۳۹ پادشاهای زیادی درباره تلاوت سوره مبارکه یس از امام صادق^ع نقل شده است.

۵- ثواب الاعمال / ۸۷. ۶- بحار ج ۸۱ ص ۲۱۷ ح ۱۱ از ثواب الاعمال / ۱۷۶.

۷- بحار ج ۷ ص ۱۶۸.

بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ^۱، وَ الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حَفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ - إِلَى أَنْ قَالَ - وَإِنَّ مَعِيشَةَ الضَّنْكَ^۲ الَّتِي حَذَّرَ اللَّهُ مِنْهَا عَذَابُ الْقَبْرِ؛ إِنَّهُ يُسَلِّطُ عَلَى الْكَافِرِ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ تَبِينًا فَيَنْهَشُنْ لَحْمَهُ وَ يَكْسِرُنْ عَظْمَهُ يَتَرَدَّدُنْ عَلَيْهِ كَذَلِكَ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُ؛ لَوْ أَنَّ تَبِينًا مِنْهَا نَفَخَ فِي الْأَرْضِ لَمْ تَنْبُتْ زَرْعًا. يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ الضَّعِيفَةَ وَ أَجْسَادَكُمْ النَّاعِمَةَ الرَّقِيقَةَ الَّتِي يَكْفِيهَا التَّيْسِيرُ تَضَعُفُ عَنْ هَذَا.^۳

و روایت شده است که حضرت صادق^ع در آخر شب که از خواب برمی خاست صدا را بلند می نمود به حدی که اهل خانه بشنوند و می گفت: اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى هَوْلِ الْمُطْلَعِ وَ وَسْعِ عَلَى ضَبِيقِ الْمَضْجَعِ وَ ارْزُقْنِي خَيْرَ مَا قَبْلَ الْمَوْتِ وَ ارْزُقْنِي خَيْرَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ.^۴ و از دعاهاى آن حضرت است: اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ، اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى غَمِّ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ضَبِيقِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ظُلْمَةِ الْقَبْرِ اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى وَحْشَةِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ.^۵

بدانکه عمده عذاب قبر از عدم احتراز از بول و استخفاف به آن یعنی سهل شمردن آن، و از تمامی، سخن چینی کردن و غیبت نمودن و دور شدن مرد است از اهل خود.^۶

و از روایت «سعد معاذ» مستفاد می شود که بدخلقی مرد با اهل خود و درشت گوئی

۱- در بحار دارد «والهوام». ۲- در بحار دارد «المعیشه الضنك».

۳- بحار ج ۶ ص ۲۱۸ ح ۱۳، ترجمه: ای بندگان خدا، بعد از مرگ برای کسی که آمرزیده نشود شدیدتر از مرگ است، از قبر و تنگی و تاریکی و غربت آن برحذر باشید همانا قبر در هر روز می گوید: من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من خانه کرم هستم. «قبر» یا باغی از باغهای بهشت و یا گودالی از گودالهای آتش است. تا این که فرمود: همانا زندگی و معیشت سخت که خدا دشمن خود را از آن ترسانده عذاب قبر است. همانا در قبر ۹۹ مار بزرگ بر کافر مسلط می شوند، گوشت او را نیش می کشند و استخوانش را می شکنند و تا روز رستاخیز تکرار می کنند. اگر یکی از آن مارها در زمین بدمد زراعتی نخواهد رویاند. ای بندگان خدا نفس های ضعیف و بدن های نرم و نازک شما که کمی از اینها برایش کافی است از این عذاب ضعیف و ناتوان است. ۴- اصول کافی ج ۴ ص ۳۲۷ ح ۱۳.

۵- خدایا مرا بر ترس از مکانهای هولناک پس از مرگ یاری نما، و گورم را گشاد و وسیع قرار بده، و خوبیهای پیش از مرگ و پس از مرگ را به من ارزانی فرما.

۶- خدایا مرگ را بر من مبارک گردان، خدایا بر تلخی ها و سختی های جان دادن مرا یاری فرما، خدایا بر غم و اندوه گور مرا یاری فرما، خدایا بر تنگی قبر مرا کمک کن، خدایا بر تاریکی قبر مرا یاری نما، خدایا بر ترس و هراس قبر مرا یاری نما، خدایا حورالعین را به همسری من درآور. سفینه البحار ۳۹۷/۲ و آیه قبر. ۷- بحار ج ۶ ص ۲۲۲ ح ۲۲.

با اهل نیز موجب فشار قبر می‌شود.^۱

و در روایتی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که هیچ مؤمنی نیست مگر آن که از برای او فشار قبر است.^۲

و در روایت دیگر است که از کفاره آن چیزی (نعمتی) است که آن مؤمن تزییع کرده.^۳

و شیخ صدوق (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی از اخبار^۴ را در قبرش نشانده و گفتند: ما صد تازیانه به تو می‌زنیم از عذاب خدا، گفت: «من طاقت ندارم» پس کم کردند تا رسیدند به یکی و گفتند: چاره‌ای از یک تازیانه نیست. گفت: «به چه سبب مرا می‌زنید؟» گفتند: به سبب آن که نماز خواندی روزی به غیر وضو، و گذشتی بر ضعیفی پس او را یاری نکردی! پس او را یک تازیانه از عذاب الله زدند که قبرش مملو از آتش شد.^۵

و نیز از آن حضرت روایت کرده که: هر مؤمنی که برادر مؤمن او از او حاجتی بخواهد و او توانایی داشته باشد که آن حاجت را برآورد و برنیاورد، حق تعالی مسلط فرماید بر او در قبر مار عظیمی که او را «شجاع» گویند که پیوسته می‌گزد انگشتان او را؛ و در روایت دیگر است که بگزد انگشتان او را تا روز قیامت، خواه آمرزیده باشد یا معذب باشد.^۶

✓ چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر است

و اما چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر و عذاب آن است پس بسیار است و ما در اینجا اکتفا می‌کنیم به چند چیز:

اول: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که: هر که در هر جمعه سوره نساء

بخواند، ایمن شود از فشار قبر.^۱

دوم: روایت شده که: هر که مداومت کند به خواندن سوره «زخرف» حق تعالی او را ایمن گرداند در قبرش از جانوران زمین و از فشار قبر.^۲

سوم: روایت شده که: هر که سوره «ن و القلم» را در فریضه یا نافله بخواند، حق تعالی او را پناه دهد از فشار قبر.^۳

چهارم: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که بمیرد مابین زوال روز پنج شنبه تا زوال روز جمعه، حق تعالی او را پناه دهد از فشار قبر.^۴

پنجم: از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود: بر شما باد به نماز شب، نیست بنده‌ای که برخیزد آخر شب و بجا آورد هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر، و استغفار کند در قنوت وتر هفتاد مرتبه، مگر آن که پناه داده شود از عذاب قبر و از عذاب جهنم، و طولانی شود عمرش و گشاده شود معیشتش.^۵ ششم: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است: هر که بخواند اَلْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ را در وقت خواب، نگاه داشته شود از عذاب قبر.^۶

هفتم: آن که بخواند در هر روزی ده مرتبه «أَعْدْتُ لِكُلِّ هَوٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (تا آخر) و این دعا گذشت در عقبه سکران موت.^۷

هشتم: آن که دفن شود در نجف اشرف، زیرا که از خواص آن تربت شریف آن است که ساقط می‌شود عذاب قبر و حساب منکر و نکیر از کسی که در آن مدفون شود.^۸

نهم: از چیزهایی که نافع است برای رفع عذاب قبر، گذاشتن جریدتین یعنی دو چوب تر است با میت. و روایت شده که برطرف می‌شود عذاب از میت مادامی که آن چوب تر است.^۹

۲- سفینه البحار ج ۲ ص ۳۹۷ واژه قبر.

۱- سفینه البحار ج ۲ ص ۳۹۷ واژه قبر.

۳- سفینه البحار ج ۲ ص ۳۹۷ واژه قبر.

۵- سفینه البحار ج ۲ ص ۳۹۷ ماده قبر.

۴- بحار ج ۶ ص ۲۲۱ و ص ۲۴۲ ح ۶۳.

۷- سفینه البحار ج ۲ ص ۳۹۷ ماده قبر.

۶- مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۳۴۰ باب ۱۱، ثواب الاعمال / ۱۵۳.

۹- بحار ج ۶ ص ۲۱۵ ب ۸ ح ۴.

۸- سفینه البحار ج ۲ ص ۵۷۲ ماده نجف.

۱- بحار ج ۶ ص ۲۱۷ ح ۹ و ۲۲۰ ح ۱۴.

۲- بحار ج ۶ ص ۲۲۱ و سفینه البحار ج ۲ ص ۷۴ واژه ضغط ح ۱۹.

۴- اخبار جمع جبر «یعنی عالم یهود» و محتمل است که اخبار با خاء معجمه و یاء مثناة (دو نقطه) بوده باشد (منه).

۵- بحار ج ۶ ص ۲۲۱ ح ۱۸.

۶- اصول کافی ۱۹۴/۲ و ۱۹۶ باب قضاء حاجة المؤمن ح ۵ و ۱۲ عنه بحار ۳۳۰/۷۴ ب ۲۰ ح ۱۰۲.

و نیز روایت شده که حضرت رسول ﷺ گذشتند بر قبری که عذاب می‌کردند صاحب آن را. پس حضرت طلبیدند جریده (یعنی شاخ درختی که برگش را کنده بودند) و به دو نصف کرد، نصفی را نزد سر میت فرو کرد و نصف دیگر را نزد پاها. و نیز نافع است آب پاشیدن بر قبر، چه آن که وارد شده عذاب برداشته می‌شود از میت مادامی که نم و تری در خاک قبر باشد.^۱

دهم: آن که روز اول رجب ده رکعت نماز کند در هر رکعت یک مرتبه حمد و سه مرتبه توحید بخواند تا محفوظ بماند از فتنه قبر و عذاب روز قیامت. و در شب اول رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت به حمد و توحید خواندن، برای رفع عذاب قبر نافع است.^۲

یازدهم: آن که چهار روز از ماه رجب روزه بگیرد، و همچنین است روزه گرفتن دوازده روز از شعبان.^۳

دوازدهم: از چیزهایی که باعث نجات است از عذاب قبر خواندن سورة (تَبَارَكَ الْمَلِكُ) است بالای قبر میت؛ چنان که «قطب راوندی» از ابن عباس نقل کرده که: مردی خیمه‌ای زد رو به روی قبری ندانست که آن، قبر است؛ پس خواند سورة «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» را. پس شنید صیحه زنده‌ای که گفت: این سورة مُنْجِيه^۴ است.^۵ پس این مطلب را به حضرت رسول ﷺ عرض کرد. آن حضرت فرمود: آن سورة نجات دهنده است از عذاب قبر. و «شیخ کلینی» از حضرت امام محمد باقر ع فرمود: سورة مُلْك مانع است، منع می‌کند از عذاب قبر.^۶

سیزدهم: از دعوات راوندی نقل شده که حضرت رسول ﷺ فرمود: هر که بگوید نزد قبر میتی وقتی که دفن شود، سه مرتبه «اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ اَنْ

لَا تُعَذِّبَ هَذَا الْمَيِّتَ» حق تعالی بردارد از او عذاب را تا روزی که دمیده شود در صور.^۱
چهاردهم: شیخ طوسی در مصباح متهجد روایت کرده از حضرت رسول ﷺ که: هر که در شب جمعه دو رکعت نماز کند، بخواند در هر رکعت «حمد» و پانزده مرتبه «اِذَا زُلْزِلَتْ» حق تعالی ایمن گرداند او را از عذاب قبر و از هولهای روز قیامت.^۲
پانزدهم: و نیز از برای رفع عذاب قبر نافع است، سی رکعت نماز کردن در شب نیمه رجب؛ در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید ده مرتبه،^۳ و همچنین است در شب شانزدهم و شب هفدهم رجب،^۴ و نیز آن که در شب اول شعبان صد رکعت نماز کند به حمد و توحید و چون از نماز فارغ شود پنجاه مرتبه توحید بخواند^۵ و آن که در شب بیست و چهارم شعبان دو رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ ده مرتبه^۶، و برای روز نیمه رجب [نماز] پنجاه رکعتی [در هر رکعت] به حمد و توحید و فلق و ناس وارد است که برای رفع عذاب قبر نیز نافع است^۷ مانند صد رکعت نماز شب عاشورا.

✓ عقبه سوّم سؤال منکر و نکیر است در قبر

از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود: نیست از شیعه‌ها هر که انکار کند سه چیز را: معراج، سؤال در قبر و شفاعت.^۸
و روایت شده^۹ که آن دو ملک به هیئت هولناک بیایند، صدای ایشان مثل رعد غرّنده و چشمهایشان مثل برق خیره کنند؛ سؤال کنند که پروردگارت کیست؟ و پیغمبرت کیست؟ و دینت چیست؟ و نیز سؤال کنند از ولی و امام او، پس در آن حال چون جواب دادن سخت است بر میت و محتاج است به اعانت لاجرم برای مرده دو جا تلقین ذکر کرده‌اند:

۱- سفینه البحار ۲/ ۳۹۶ و از مجموعه شهید.
۲- مصباح المتهجد، ص ۲۶۰، ط بیروت.
۳- اقبال الاعمال صص ۶۵۶. ۴- اقبال الاعمال، ص ۶۶۴ و ۶۶۵. ۵- اقبال الاعمال، ص ۶۸۳.
۶- مصباح کفعمی (ره)، ص ۵۴۰، نجف اشرف.
۷- اقبال الاعمال ص ۶۸۳، ۶۵۸ و سایل الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۱، ح ۱۲. ۸- بحار الانوار ج ۶ ص ۲۲۳ ب ۸ ح ۲۳.
۹- بحار ج ۶ ص ۲۶۱ ب ۸ ح ۱۰۳.

۱- بحار ج ۸۲ ص ۲۳ ح ۱۰ ب ۵۵، از علل الشرایع ۱/ ۲۹۰.

۲- اقبال الاعمال ص ۶۲۹، ثواب الاعمال ۲۹/ ۸۰.

۳- اقبال الاعمال ص ۶۵۱ درباره چهار روز رجب.

۴- مستدرک الوسائل ص ۳۰۱ باب ۳۲ ح ۱.

۴- رهائی بخش، نجات دهنده.

۶- کافی ۲/ ۶۳۳ ح ۲۶.

❁ یکی وقتی که او را در قبر گذارند و بهتر آن است که به دست راست، دوش راست، و به دست چپ، دوش چپ او را بگیرند و حرکت دهند و تلقین کنند.

❁ و دیگر وقتی که او را دفن کردند سنت است که وَلِيّ مَيِّت یعنی اقرب خویشان او بعد از آن که مردم از سر قبر او برگردند، نزد سر مَيِّت نشیند و به صدای بلند او را تلقین کند، و خوب است که دو کف دست را روی قبر گذارد و دهان را نزدیک قبر برد، و اگر دیگری را نائب کند نیز خوب است؛ و وارد شده است که چون این تلقین را کند منکر به نکیر می‌گوید: بیا برویم تلقین حجتش کردند، احتیاج به پرسیدن نیست پس برمی‌گردند و سؤال نمی‌کنند.^۱

و در کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» است که چون «ذَر» پسر جناب ابی‌ذر غفاری (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) وفات کرد، «ابودر» بر سر قبر او ایستاده و دست بر قبر مالید و گفت: رحمت کند خدای، تو را ای ذَر! به خدا سوگند که تو نسبت به من نیکوکار بودی و شرط فرزندی را بجا می‌آوردی، و الحال که تو را از من گرفته‌اند من از تو خشنودم. به خدا سوگند که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی به من نرسید، و مَالِي إِلَى أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ مِنْ حَاجَةٍ «یعنی نیست از برای من به غیر از حق تعالی به احدی حاجت» و اگر نبود هول مُطْلَع «یعنی جاهای هولناک آن عالم که بعد از مرگ دیده می‌شود» هر آینه مسرور می‌شدم که من به جای تو رفته باشم، ولیکن می‌خواهم چند روزی تلافی مافات^۲ کنم و تهیة آن عالم را ببینم، و به تحقیق که اندوه از برای تو مشغول ساخته است مرا از اندوه بر تو، یعنی: همیشه در غم آنم که عبادات و طاعاتی که برای تو نافع است بکنم، و این معنا مرا بازداشته است از آن که غم مردن و جدایی تو را از خود بخورم. واللّه که گریه نکردم از جهت تو که مرده‌ای و از من جدا شده‌ای، ولیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد؟! «قَلَيْتُ شَيْعَرِي مَا قُلْتُ وَ مَا قِيلَ لَكَ»: پس کاش می‌دانستم که تو چه گفتی و به تو چه گفتند؟ خداوند! بخشیدم به او حقوقی را که بر او واجب کرده بودی از برای من، پس تو هم ببخش

حقوق خود را که بر او واجب کرده بودی، چه آن که تو سزاوارتری به جود و کرم از من.^۱ و از حضرت صادق (ع) منقول است که: چون مؤمن را داخل در قبر کنند نماز در طرف راست او، زکات در طرف چپ او، و بَر یعنی نیکویی و احسان مُشرف بر او شود، و صبر او در ناحیه‌ای قرار گیرد، پس وقتی که دو ملک سؤال بپایند صبر گوید به نماز و زکوة و بَر: دریابید شما صاحب خود را یعنی مَيِّت را نگاهداری کنید، پس هرگاه عاجز شدید از آن، من هستم نزد آن.^۲

علامه مجلسی (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) فرموده: در «محاسن» به سند صحیح از آن حضرت، یعنی حضرت صادق یا حضرت باقر (ع) روایت کرده است که:

چون مؤمن می‌میرد، با او داخل می‌شود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه‌تر است از باقی صورتهای، پس یکی از جانب راست می‌ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پشت سر و یکی در پائین پا، و آن که خوش صورت‌تر است در بالای سر، پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می‌آید آن که در آن جهت ایستاده است مانع می‌شود، پس آن که از همه خوش صورت‌تر است به سایر صورتهای می‌گوید: شما کیستید؟ خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من. صاحب جانب راست گوید: من نمازم. صاحب جانب چپ گوید: من زکاتم. آن که در پیش روی است گوید: من روزهام. آن که در عقب سر است گوید: من حجّم و عمرهام. و آن که در پایین پا است گوید: من بَر و احسان به برادران مؤمنم. پس آنها به او گویند: تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری؟ گوید: من ولایت آل محمد صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ [هستم].^۳

و شیخ صدوق در فضیلت روزه شعبان روایت کرده که: هر که نه روز از آن را روزه بگیرد، مهربان شوند منکر و نکیر بر او وقت سؤال از او.^۴

۱- من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۱۸۵.

۲- مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۸۳ باب ۳۰ ح ۲۴ با مختصر تفاوت و در بحار ج ۶ ص ۲۲۴ به طور کامل موجود است.

۳- بحار الانوار ج ۶ ص ۲۳۴ ب ۸ ح ۵۰، از محاسن ص ۲۸۸ باب الشرايع ح ۴۳۲.

۴- ثواب الاعمال / ۸۷.

۱- روضة المتقين ج ۱ ص ۴۵۸. ۲- آنچه فوت شده (از کارهای نیک و انجام داده نشده است).

□ حکایت

از استاد اکبر، محقق بهبهانی (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) نقل است که فرموده: در خواب دیدم حضرت اَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ را، پس گفتم: ای سید و مولای من! آیا سؤال می‌کنند از کسی که دفن شده در جوار شما؟ فرمود: کدام ملک است که او را آن جرأت باشد که از او سؤال کند؟!

مؤلف گوید: که در امثال عرب است که می‌گویند أَخْضَى مِنْ مُجِيرِ الْجَزَائِرِ یعنی: فلانی حمایت کردنش از کسی که در پناه او است، بیشتر است از پناه دهنده ملخها؛ و قصه آن چنان است که مردی بادیه‌نشین از قبیله طى که نامش «مدلج بن سويد» بود روزی در خیمه خود نشسته بود. دید جماعتی از طایفه طى آمدند و جوال و ظرفهای با خود دارند، پرسید چه خبر است؟ گفتند: ملخهای بسیار در اطراف خیمه شما فرود آمده‌اند، آمده‌ایم آنها را بگیریم. مدلج که این را شنید برخاست و سوار بر اسب خود شد. نیزه خود را بر دست گرفت و گفت: به خدا سوگند است که هر کس متعرض این ملخها شود من او را خواهم کشت. أَيْكُونُ الْجَزَاءُ فِي جَوَارِي ثُمَّ تُرِيدُونَ أَخَذَهُ؟! یعنی: آیا این ملخها در جوار و پناه من باشند و شما آنها را بگیرید؟! چنین چیزی نخواهد شد. و پیوسته از آنها حمایت کرد تا آفتاب گرم شد و ملخها پریدند و رفتند. آن وقت گفت: این هنگام ملخها از جوار من منتقل شدند، دیگر خود دانید با آنها.^۱

□ حکایت

از کتاب «حبل المتین» نقل است که «میر معین الدین اشرف» که یکی از صلحاء خدام روضه رضویه (علی ساکنینا آلاف السلام و التَّحِيَّة) بود نقل کرده که در خواب دیدم که در «دار الحُفَاط» یا «کشیخانه» مبارکه هستم و بیرون آمدم از روضه متبرکه به جهت تجدید وضو، پس چون رسیدم به صفه «امیرعلی شیر»، دیدم جماعت بسیاری را که داخل در صحن مطهر شدند و در جلو آنها شخص نورانی،

^۱ من در جوار او از آتش نمی‌هراسم، و از نکیر و منکر پروایی ندارم. ننگ است بر کسی که نگهبان قرق گاه است و خود در آنجا است که عقاب شتری در بیابان گم شود.

و از حضرت باقر^ع فضیلت بسیار وارد شده برای کسی که احیا دارد شب بیست و سوم ماه رمضان را و صد رکعت نماز در آن گزارد، از جمله آن که حق تعالی دفع کند از او هول نکیر و منکر را و بیرون بیاورد از قبرش نوری که روشنی دهد برای اهل جمع.^۱ و از حضرت رسول^ص روایت شده که در «خضاب» چهارده خصلت است و یکی از آنها را شمرده آن که منکر و نکیر از او حیا می‌کنند.^۲ و دانستی قبل از این که: از خواص تربت پاک نجف آن است که حساب منکر و نکیر ساقط است از کسی که در آن مدفون است؛ الآن به جهت تأیید آن می‌گوئیم:

□ حکایت

علامه مجلسی (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در تحفه از «ارشادالقلوب» و «فرحة الغری» نقل کرده که مرد صالحی از اهل کوفه گفت: من در شب بارانی در مسجد کوفه بودم. ناگاه دری را که جانب قبر مسلم^ع است کوبیدند؛ چون در را گشودند جنازه‌ای را داخل کردند و در صفه‌ای که در جانب قبر مسلم است گذاشتند.

یکی از ایشان را خواب ربود. در خواب دید که دو شخص نزد جنازه حاضر شدند، و یکی به دیگری گفت که: ببین، ما را با او حسابی هست تا از او بگیریم پیش از آن که از «رصافه» بگذرد که بعد از آن ما به نزدیک او نمی‌توانیم رفت.

پس بیدار شد و خواب را برای رفیقان خود نقل کرد و در همان ساعت آن جنازه را برداشتند و داخل نجف کردند که از حساب و عذاب نجات یابد.^۳

قُلْتُ وَلِلَّهِ دَرٌّ مَنْ قَالَ:

إِذَا مِتُّ فَأَذْفَنِي إِلَى جَنْبِ حَيْدَرٍ	أَبِى شَيْبَرٍ أَكْرَمَ بِهِ وَ شَيْبَرٍ
فَلَسْتُ أَخَافُ النَّارَ عِنْدَ جَوَارِهِ	وَلَا أَتَّقَى مِنْ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ
فَعَارُ عَلَى خَامِي الْجَمَى وَ هُوَ فِي الْجَمَى	إِذَا ضَلَّ فِي النَّيْتِ عَقَالُ بَعِيرٍ ^۴

۱- بحار الانوار ۱۶۸/۹۸ باب ۷۳. ۲- بحار ج ۷۶ ص ۹۷ ح ۲.

۳- ارشادالقلوب ۲/ عنه سفينة البحار ج ۲ ص ۵۷۲ ماذة نجف.

۴- ترجمه: چون مردم مرا در جنب حیدر^ع دفن کن. پدر شبر و شبیر (حسن و حسین^ع) که در بخشندگی عجیب است.

گفتم: سیدنا! مسأله. فرمود: پپرس.

گفتم: سنه ۱۲۶۹ حضرت امام رضا^ع را زیارت کردیم و در ورود، یکی از عربهای «شروقیه» را که از بادیه‌نشینان طرف شرقی نجف اشرف بود ملاقات کردیم و او را ضیافت نمودیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا^ع? گفت: «بهشت است، امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا^ع خورده‌ام، چه حق دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند؟! گوشت و خون من از طعام حضرت روییده در مهمانخانه آن جناب.»

آیا این صحیح است، علی بن موسی الرضا می‌آید او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند؟ فرمود: آری، واللّه؛ جدّ من ضامن آن است.^۱

خوش صورت عظیم الشانی بود، در دست جماعتی از آن اشخاص که پشت سر او بودند کلنگها بود، پس همین که به وسط صحن مقدّس رسیدند آن شخص بزرگوار که در جلو آن جماعت بود به آنها فرمود که: بشکافید این قبر را، و بیرون بیاورید این خبیث را. و اشاره کرد به قبر مخصوصی، پس چون شروع کردند به کندن قبرش، از شخصی پرسیدم که: این شخص بزرگوار که امر می‌فرماید کیست؟ گفت: حضرت امیرالمؤمنین^ع است. پس در این حال دیدم که امام ثامن ضامن، حضرت امام رضا^ع است.

پس در این حال دیدم که امام ثامن ضامن، حضرت امام رضا^ع از روضه مبارکه بیرون آمد و خدمت حضرت امیرالمؤمنین رسید و سلام کرد.

آن حضرت ردّ سلام نمود. پس امام رضا^ع عرض کرد که: ای جدّاه! از شما مسئلت و خواهش می‌کنم که عفو بفرمائید از این شخص که مدفون است در اینجا و ببخشید به من تقصیر او را.

فرمود: که می‌دانی این فاسق فاجر شرب خمر می‌کرد؟ عرض کرد: بلی، لکن وصیت کرد در وقت مرگ خویش که او را در جوار من دفن کنند. پس ما امیدواریم از شما که عفو بفرمائید از او، فرمود: به تو بخشیدم تقصیرات او را.

پس تشریف برد آن حضرت. من از وحشت بیدار شدم و بیدار کردم بعض خدام آستانه مبارکه را و آمدم به همان موضع که در خواب دیدم. دیدم که قبر تازه‌ایست و بیرون ریخته شده قدری از خاک آن. پس پرسیدم که: صاحب این قبر کیست؟! گفتند: مردی از اتراک است که دیروز در اینجا دفن شده است.^۱

فقیر گوید که در حکایت تشرف حاج علی بغدادی به خدمت امام عصر^ع آروا حنا فداه و سوالات او از آن حضرت نقل شده که گفت: گفتم به آن حضرت: سیدنا! صحیح است که می‌گویند: هر کس زیارت کند حضرت حسین^ع را در شب جمعه، پس برای او امان است؟ فرمود: آری واللّه، و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.

۱- دارالسلام نوری ج ۱ ص ۲۶۷-۲۶۸.

۱- مرحوم مؤلف، حکایت حاج علی بغدادی را در مفاتیح الجنان نیز در ذیل زیارت امام محمد تقی^ع ذکر کرده است.

فَصْلٌ

کردیم حق را، پس گردید آنها وِبال^۱ برای ما و منفعت برای دیگران. مهربانی کنید به ما به یک دِرْهَم یا قُرص نانی یا پاره‌ای از چیزی.

پس فریاد می‌کنند: چقدر نزدیک است که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندهد، چنان که ما گریه می‌کنیم و نفع نمی‌دهد ما را؛ پس کوششی کنید پیش از آن که مثل ما شوید.^۲

و در جامع الاخبار نقل شده که بعضی از صحابه حضرت رسول ﷺ از آن حضرت نقل کرده که فرمودند: هدیه بفرستید برای مردگان خود؛ پس گفتم که: چیست هدیه مرده‌ها؟ فرمود: صدقه و دعا. فرمود: ارواح مؤمنین می‌آیند هر جمعه به آسمان دنیا مقابل خانه‌ها و منزلهای خود و فریاد می‌کنند هر یک از ایشان به آواز حزین با گریه: «ای اهل من! و ای پدر من و مادر من و خویشان من! مهربانی کنید بر ما (خدا رحمت کند شما را) به آنچه بود در دست ما و عذاب و حساب آن برماست و نفعش برای غیر ما.»

و هر یک فریاد می‌کنند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما به دِرْهَمی یا قُرص نانی یا جامه‌ای؛ که خداوند بپوشاند شما را از جامه بهشت.

پس گریست رسول خدا و گریه کردیم ما و آن جناب از زیادی گریه قدرت بر سخن گفتن نداشت؛ پس فرمود: اینها برادران دینی شما هستند که خاک پوسیده شدند بعد از سرور و نعمت، پس ندا می‌کنند به عذاب و هلاکت بر جانهای خود و می‌گویند: وای برما! اگر اتفاق می‌کردیم آنچه را که در دست ما بود در طاعت و رضای خداوند محتاج نبودیم به سوی شما. پس برمی‌گردند به آن حسرت و پشیمانی و فریاد می‌کنند: زود بفرستید صدقه مردگان را.^۳

و نیز در آن کتاب از آن حضرت مروی است که فرمود: هر صدقه که برای میتی بدهی، می‌گیرد آن را ملکی در طَبَقی نور که درخشان است شعاع آن و می‌رسد به

✓ و از منازل مَهُولِه^۱ برزخ است

که حق تعالی ذکر آن فرموده در سوره مؤمنون: وَمِنْ قُزَائِهِمْ بَرَزَخُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ^۲. و حضرت صادق علیه السلام در جزء حدیث فرمود: ... لکن به خدا سوگند که من می‌ترسم بر شما از برزخ. راوی گفت: چیست برزخ؟! فرمود: قبر است، از زمان مردن تا روز قیامت.

«از لُبِّ اللِّبَاب» قطب راوندی نقل شده که: در خبر است که مُردگان می‌آیند در هر شب جمعه از ماه رمضان، پس فریاد می‌کنند هر یک از ایشان به آواز گریان که: ای اهل من! ای فرزندان من! ای خویشان من! مهربانی کنید به ما به چیزی، خدا رحمت کند شما را، ما را به خاطر بیاورید، فراموش نکنید ما را، رحم کنید بر ما و بر غربت ما، پس به درستی که ما ماندیم در زندان تنگی و اندوه و زاری و غمی [طولانی] و سختی، پس رحم کنید بر ما و بخل نکنید به دعا و صدقه برای ما؛ شاید خدا رحم کند ما را پیش از آن که شما مانند ما شوید. ای دریغ که ما توانا بودیم مانند شما، ای بندگان خدا بشنوید سخن ما را و فراموش نکنید ما را؛ به درستی که این زیادی‌های معاش که در دست شماست در دست ما بود، ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع

۱- سختی، عذاب.

۲- سفینه البحار ج ۲ ص ۵۵۶ واژه «موت».

۳- جامع الاخبار ص ۴۸۲ ط قم عنه سفینه البحار ۵۵۶/۲ - ۵۵۷ ارشاد القلوب با اندک تفاوت / ۱۷۵، مستدرک الوسائل ۲۵۲۵/۴۸۴/۲.

۲- سفینه البحار ج ۱ ص ۷۱ واژه «برزخ».

۱- ترسناک، پریم و ترس.

هفت آسمان. پس می‌ایستد بر لب قبر، پس فریاد می‌کند: **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ**، اهل شما فرستادند این هدیه را به سوی شما. پس میت می‌گیرد و آن را داخل در قبر خود می‌کند و بدان خوابگاهش فراخ می‌شود.

پس فرمود: آگاه شوید هر کس مهربانی کند مرده را به صدقه، پس برای اوست نزد خدا از اجر مانند اخذ، و می‌باشد روز قیامت در سایه عرش خداوندی که نیست سایه‌ای جز سایه عرش خدا، و زنده و مرده نجات می‌یابند به این صدقه.^۱

و حکایت شده که امیر خراسان را در خواب دیدند که می‌گفت: بفرستید برای من آنچه را که می‌اندازید برای سگان خود که محتاجم به آن.^۲

علامه مجلسی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) در «زَادُ الْمَعَادِ» فرموده: باید که مردگان را فراموش نکنند زیرا که دست ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده و از جانب فرزندان و خویشان و برادران مؤمن امیدوارند و احسان ایشان را چشم به راهند، خصوصاً در دعا کردن در نماز شب و بعد از نمازهای فریضه و در مشاهد مشرفه پدر و مادر را زیاده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای ایشان به عمل آورد.

و در خبر است که بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر عاق ایشان باشد، و بعد از فوت ایشان نیکوکار گردد به سبب اعمال خیری که برای ایشان به عمل آورد. و بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر نیکوکار باشد و بعد از فوت ایشان عاق گردد، به سبب آن که اعمال خیری که باید برای ایشان به عمل آورد کم به عمل آورده، و عمده خیرات برای پدر و مادر و سایر خویشان آن است که قرض ایشان را ادا کند و ایشان را از حقوق خدا و خلق بری گرداند، و حج و سایر عباداتی که از ایشان فوت شده باشد سعی کند به استیجار یا تبرع بجا آورد.^۳

و در حدیث صحیح منقول است که: حضرت صادق علیه السلام در هر شب از برای فرزند خود و در هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز می‌کردند و در رکعت اوّل «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» و در رکعت دوم «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ» می‌خواندند.^۴

۱- جامع الاخبار ص ۴۸۲ ح ۱۳۹۴ ط آل البيت قم.
۲- سفينة البحار ج ۲ ص ۵۵۷.
۳- بحار ج ۷۴ ص ۵۹ ح ۲۱ (با مختصر تفاوت) و در زاد المعاد ص ۵۷۳.
۴- زاد المعاد ص ۵۷۴-۵۷۳.

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: بسا باشد که میت در تنگی و شدتی بوده باشد و حق تعالی به او وسعت دهد و تنگی را از او بردارد، پس به او گویند که این فرح که تو را روی داد به سبب نمازی است که فلان برادر مؤمن برای تو کرد.

راوی پرسید: دو میت را در دو رکعت نماز شریک می‌توانم کرد؟ فرمود: بلی. و فرمود که: میت شاد می‌شود و فرح می‌یابد به دعا و استغفاری که برای او کنند، چنانچه زنده شاد می‌شود به هدیه که برای او برند.^۱

و فرمود که: بر میت داخل می‌شود در قبرش نماز و روزه و حج و تصدق و سایر اعمال خیر و دعا، و ثواب آن اعمال برای کسی که کرده و برای مرده هر دو نوشته می‌شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که از مسلمانان برای میتی عمل صالحی بکند خدا ثواب او را مضاعف گرداند و میت به آن عمل منتفع می‌گردد.^۲

و در روایتی وارد شده است که هرگاه شخصی به نیت میتی تصدقی بکند حق تعالی جبرائیل را امر می‌فرماید که با هفتاد هزار ملک به نزد قبر او می‌روند و هر یک طبقی در دست دارند از نعمتهای الهیه و هر یک به او می‌گویند: **السَّلَامُ عَلَيْكَ** ای دوست خدا! این هدیه فلان مؤمن است برای تو، پس قبر او روشن می‌شود و حق تعالی هزار شهر در بهشت به او کرامت می‌فرماید، و هزار حوری به او تزویج می‌فرماید و هزار حله به او می‌پوشاند و هزار حاجت او را روا می‌کند.^۳

مؤلف گوید: که شایسته است من در اینجا نقل کنم چند حکایت نافع از منامات^۴ صادق، و مبادا که اعتنائی ننمایی به آنها و خیال کنی که آنها خوابی است از خوابهای پریشان یا افسانه‌ای است که نقل می‌کنند از برای صبیان^۵، بلکه خوب تأمل کن در آنها که تأمل در آنها هوش از سر زباید و خواب از چشمان.

فسانه‌ها همه خواب آورد فسانه من ز چشم، خواب رباید فسانه عجیبی است

۱- زاد المعاد ص ۵۷۴-۵۷۳.
۲- زاد المعاد ص ۵۷۴-۵۷۳.
۳- زاد المعاد ص ۵۷۴.
۴- خواب‌ها.
۵- کودکان.

شیخ ما ثقة الاسلام نوری (عَظَرُ اللّٰهُ مَرْقَدَهُ) در «دَارُ السَّلَام» نقل فرموده که: حدیث کرد مرا سید فاضل مؤید آرشد وَرَعٌ^۱ عالم تقی امیر سید علی بن عالم جلیل و فقیه نبیل، قدوة ارباب تحقیق، و مَنْ يُسَدُّ الرُّوْاجِلُ إِلَيْهِ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، الْمُبَرِّءُ مِنْ كُلِّ شَيْنٍ وَ دَرَنِ، الامیر سید حسن الحسینی الاصفهانی (الْبَسَهُ اللّٰهُ حُلَّ الْأَمَانِ وَ حَشْرَهُ مَعَ سَادَاتِ الْجَنَانِ) گفت که: چون علامه والدم وفات کرد من در نجف اشرف مقیم بودم و اشتغال به تحصیل علوم داشتم و امور آن مرحوم به دست بعضی از اخوان من بود، و من به تفصیل، علم به آن نداشتم، و چون هفت ماه از وفات آن بزرگوار گذشت والدهام به رحمت الهی پیوست. جنازه آن مرحومه را به نجف آوردند دفن کردند. در یکی از روزها در خواب دیدم که گویا نشسته‌ام در اطاق سُکْنای^۲ خودم که ناگاه مرحوم والدم وارد شد.

من برخاستم و سلام کردم، بر او پس نشست در صدر مجلس و نوازش کرد مرا در سؤال از من، و بر من معلوم شد در آن وقت که مرده است؛ پس گفتم به او که شما در اصفهان وفات کردید چگونه شد که شما را در اینجا می‌بینم؟! فرمود: بلی، لکن ما را منزل دادند بعد از وفات در نجف اشرف و مکان ما الآن در نجف است.

گفتم: که والده نزد شما است؟ فرمود: نه.

وحشت کردم از آن که گفت نه.

فرمود: او در نجف است لکن در مکان دیگر است؛ آن وقت فهمیدم وَجْهش آن است که پدرم عالم است و محلّ عالم بالاتر است از محلّ جاهل. پس سؤال کردم از حال آن مرحوم؛ فرمود: من در ضیق و تنگی بودم و الآن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ حَالَمِ خُوبِ اسْتِ، و از آن شدت و تنگی، گشایش و فرجی برای من حاصل شده.

۱- با ورع، پرهیزکار.

۲- اطاق مسکونی.

من از روی تعجب گفتم که: آیا شما هم در ضیق و شدت واقع شدید؟! فرمود: بلی؛ حاج رضا پسر آقا بابا مشهور به نعلبند، از من طلبی داشت، از جهت طلب او حال من به بدی کشید.

پس تعجب من زیاد شد و از خواب بیدار شدم با حال ترس و تعجب، و نوشتم صورت خواب را برای برادرم که وصی آن مرحوم بود، و از او درخواست نمودم که بنویسد برای من که آیا حاج رضای مذکور طلب دارد از مرحوم والد یا نه؟ برادرم برای من نوشت که: من در دفتری که اسامی طلبکاران بود مراجعه کردم، هر چه تفحص کردم اسم این مرد در آنجا نبود.

من ثانیاً نوشتم که از خود آن شخص سؤال کند. برادرم بعد از آن برای من نوشت که: من سؤال کردم از او، گفت: بلی من هیجده تومان از آن مرحوم طلبکارم و غیر از خدا هیچ کس مطلع نیست بر آن، و بعد از فوت ایشان از شما پرسیدم که اسم من در دفتر طلبکاران آن مرحوم هست؟ شما گفتید: نه. پس من با خود گفتم که اگر ادعای طلب خود کنم قدرت بر اثبات ندارم؛ چون حجت و بیته نداشتم و اعتماد به آن مرحوم بود که در دفتر خود ثبت می‌کند. معلوم شد که مسامحه نموده؛ پس من مایوس از وصول طلب خود شدم و اظهار نکردم. پس من صورت خواب شما را برای او نقل کردم و خواستم که وجه او را بدهم، گفت: من ایراء^۱ کردم ذمه او را به جهت خبر دادنش از طلب من.

□ حکایت

و نیز شیخ اجل محدث متبحر، ثقة الاسلام نوری (نَوَّرَ اللّٰهُ مَرْقَدَهُ) در دارالسلام نقل کرده از عالم فاضل صالح ورع تقی، «حاج ملا ابوالحسن مازندرانی» که گفت: من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوا، مسمی به ملا جعفر بن عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه‌ای که آن را «تیلک» گویند، وقتی که طاعون عظیم آمد و تمام بلاد را گرفت، اتفاق افتاد که جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند در حالتی

۱- پاک نمودن و بخشودن بدی، بری نمودن ذمه.

حضرت رسول ﷺ ببرید پیش از آن که مرگ مرا دریابد؛ پس رفقا بجا آوردند آنچه گفته بودم و چون داخل روضه مطهره شدم بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشتند و پی شغل خود رفتند؛ چون به هوش آمدم مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکه ضریح مقدس تا زیارت کردم، آنگاه مرا بردند به طرف پشت، نزدیک بیت حضرت فاطمه زهرا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا که محل زیارت آن مظلومه است، پس نشستم و زیارت کردم آن حضرت را و طلب شفا برای خود نمودم و به آن بی بی خطاب کردم که به ما رسیده از اخبار، کثرت محبت شما به فرزندان امام حسین ﷺ و من مجاور قبر شریف آن حضرت، پس به حق آن بزرگوار که شفای مرا از خداوند تعالی بخواهید؛ پس به جانب رسول ﷺ توجه کردم و آنچه حاجت داشتم عرض کردم، از جمله طلب کردم شفاعت آن حضرت را برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده بودند و اسمهای آنها را یک یک ذکر می کردم تا رسیدم به اسم ملا جعفر، در این حال یادم آمد خوابی که از او دیده بودم، حالم منقلب شد، پس الحاح کردم در طلب مغفرت و سؤال شفاعت برای او، عرض کردم که من بیست سال پیش از این او را به حال بد دیدم و نمی دانم خوابم راست بوده یا از أضغات^۱ احلام^۲ و خوابهای پریشان بود؟ به هر جهت آنچه ممکن بود از تضرع و دعا در حق او به جا آوردم، پس در حال خود خفتی دیدم، برخاستم تنها بدون اعانت رفیق به منزل آمدم و مرضم به برکت حضرت زهراء صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا برطرف شد.

و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم در «أَحْذُ» منزل کردیم، و چون وارد «أَحْذُ» شدیم و زیارت کردیم شهداء آنجا را خوابیدم، در خواب دیدم ملا جعفر (رفیق خود را) به هیئت خوبی جامه های سفید در تن دارد و عمامه با حنک بر سر دارد و عصائی در دست گرفته، نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت: مَرْحَباً بِالْأُخُوَّةِ وَالصَّدَاقَةِ؛ شایسته است که رفیق با رفیق خود چنین کند که تو با من کردی. من در این مدت در تنگی و بلا و شدت و محنت بودم. پس تو از روضه مطهره بیرون نیامدی مگر آن که

۲- خوابها.

۱- آشفته و درهم.

که او را وصی خود قرار داده بودند، و او بر حسب وصیت آنها اموال ایشان را جمع نموده و هنوز به محل و مصرف نرسانده، او نیز به طاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و به مصارفی که باید برسد نرسید، و چون حق تعالی بر من منت نهاد و روزی فرمود مرا زیارت عتبات عالیات و مجاورت قبر أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ﷺ، شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی در گردنش زنجیری است که آتش از آن شعله می کشد و دو طرف آن به دست دو نفر است، و آن شخصی که زنجیر به گردنش است زبانش بلند است و آویخته شده تا سینه اش؛ چون مرا دید به قصد من نزدیک آمد، چون نزدیک رسید دیدم رفیقم «ملاً جعفر» است! تعجب کردم از حال او! خواست با من تکلم کند و استغاثه نماید که آن دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از عقب برگردانیدند و نگذاشتند که تکلم کند. ثانیاً «ملاً جعفر» نزدیک من آمد و خواست حرف بزند، او را کشیدند و نگذاشتند، تا سه دفعه.

من از مشاهده آن حال و آن صورت هولناک سخت ترسیدم و صیحه عظیمی کشیدم و بیدار شدم، و از صیحه من بیدار شد یک نفر از علماء که در نزدیک من خوابیده بود، پس من قصه خواب را برای او نقل کردم، و اتفاقاً این وقتی که من از خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهر و حرم شریف بود، پس من به رفیقم گفتم: خوب است مشرف شویم به حرم و زیارت کنیم و استغفار کنیم برای «ملاً جعفر» شاید حق تعالی بر او ترحم فرماید، اگر این خواب رؤیای صادقه باشد. پس به حرم مشرف شدیم و آنچه را قصد داشتیم به عمل آوردیم.

و گذشت از این مطلب قریب بیست سال و برای من معلوم نشد از حال «ملاً جعفر» چیزی، و من به گمان خود چنان فهمیدم که این عذاب برای او به سبب تقصیر او باشد در اموال مردم.

و بالجمله چون منت نهاد حقتعالی بر من به زیارت خانه اش و از اعمال حج فارغ شدیم، و مراجعت را به مدینه مشرفه موفق شدیم. مرا مرضی عارض شد سخت، به حدی که مرا بازداشت از حرکت و راه رفتن؛ پس من به رفقای خود التماس کردم که مرا شست و شو دهید و لباسهایم را عوض کنید و مرا دوش گیرید و به روضه مطهره

خلاص کردی مرا از آن گرفتاریها، و الآن دو روز یا سه روز است که مرا فرستادند به حمام و پاکیزه کردند مرا از قذارت^۱ و کثافات، و حضرت رسول ﷺ این جامه‌ها را برای من فرستاده و حضرت صدیقه صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهَا این عبا را برای من مرحمت فرموده، و امر [کار] من به حَمْدِ اللّٰهِ به خوبی و عافیت منجّر شد، و من آمدم برای مشایعت تو آن که بشارت دهم تو را، پس خوشحال باش که به سلامت برمی‌گردی به سوی اهل خود و آنها هم سالم می‌باشند.

پس بیدار شدم، شکرگویان و خوشحال.

شیخ مرحوم فرموده که: شایسته است برای شخص زیرک خیبر که تأمل کند در دقائق این رؤیا؛ زیرا که آن مشتمل است بر چیزهایی که برطرف می‌کند کوری دل و خاشاک در چشم را.^۲

□ حکایت

و نیز در دارالسلام است که: شیخ اجلْ أَوْزَعُ جناب «حاج ملا علی» از والد ماجدش جناب «حاج میرزا خلیل تهرانی» (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) نقل فرموده که: من در کربلای معلی بودم و مادرم در طهران؛ پس شبی در خواب دیدم که مادرم به نزد من آمد و گفت: ای پسر! من مُردم و مرا آوردند به سوی تو و بینی مرا شکستند؛ پس من ترسان از خواب بیدار شدم و از این خواب چندی نگذشت که کاغذی آمد از بعض اخوان که نوشته بود: «والدهات وفات کرد، جنازه‌اش را به نزد شما فرستادیم.»

چون جنازه کُشها آمدند گفتند: جنازه والدۀ شما را در کاروانسرای نزدیک ذی‌الکِفَل گذاشتیم چون گمان کردیم که شما در نجف می‌باشید. پس من صدق خواب را فهمیدم و لکن متحیر ماندم در معنای کلام آن مرحومه که گفته بود: بینی را شکستند. تا این که جنازه‌اش را آوردند. کفن را از روی او گشودم، دیدم بینی او شکسته شده! سبب آن را از حاملین آن پرسیدم، گفتند: ما سببش را نمی‌دانیم؟! جز آن که در یکی از کاروانسراها تابوت آن مرحومه را روی تابوتهای دیگر گذاشته بودیم، مالها^۳ با هم لگد

کاری کردند و جنازه را افکندند به زمین، شاید در آن وقت این آسیب به آن مرحومه رسیده، دیگر غیر از این ما سببی برای آن نمی‌دانیم، پس من جنازه مادرم را آوردم حرم جناب «أَبُو الْفَضْلِ» و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم: ای ابوالفضل! مادر من نماز و روزه‌اش را نیکو بجا نیاورده، الحال دخیل تو است پس برطرف کن از او اذیت و عذاب را، و بر من است به ضمانت تو ای سید من که پنجاه سال برای او روزه و نماز بدهم. پس او را دفن کردم و در دادن نماز و روزه مسامحه شد. مدتی گذشت که شبی در خواب دیدم که شور و غوغائی بر در خانه من است. از خانه بیرون شدم ببینم چیست؟ دیدم مادرم را بر درختی بسته‌اند و تازیانه بر او می‌زنند. گفتم: برای چه او را می‌زنید؟! چه گناهی کرده؟! گفتند: ما از جانب «حضرت ابوالفضل» مأموریم که او را بزنیم تا فلان مبلغ پول بدهد. من داخل خانه شدم و آن پولی که طلب می‌کردند آوردم، به ایشان دادم و مادرم را از درخت باز کردم و به منزل بردم و مشغول به خدمت او شدم.

پس چون بیدار شدم حساب کردم آن مقدار پولی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت؛ پس من آن مبلغ را برداشتم و بردم خدمت سید اجلْ «امیرزا سید علی»، صاحب کتاب «ریاض» رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَیْهِ و گفتم: این پول پنجاه سال عبادت است، مستدعیم لطف فرموده برای مادرم بدهید.

قَالَ شَيْخُنَا الْأَجَلُ صَاحِبُ دَارِ السَّلَامِ «أَحَلَّهُ اللّٰهُ دَارَ السَّلَامِ»: وَ فِي هَذَا الرُّؤْيَا مِنْ عَظَمِ الْأَمْرِ وَ خَطَرِ الْعَاقِبَةِ وَ عَدَمِ جَوَازِ التَّهَاطُؤِ بِمَا عَاهَدَ اللّٰهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ عُلُوِّ مَقَامِ أَوْلِيَائِهِ الْمُخْتَبَرِينَ مَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ تَأَمَّلَهَا بِعَيْنِ الْبَصِيرَةِ وَ نَظَرِ الْإِعْتِبَارِ.^۱

□ حکایت

و نیز آن بزرگوار از والد صالح خود نقل فرموده که: در طهران، در یکی از حمامها،

۱- دارالسلام ۲۴۶/۲ - ۲۴۵، مرحوم محدث نوری پس از نقل این خواب فرمود: این خواب گویای بزرگ بودن کار آخرت خطیر بودن سرانجام کار، و جایز نبودن سهل‌انگاری نسبت به چیزهایی که خدای تعالی بر آن متعهد شده و نمایانگر بزرگی مقام دوستان برگزیده‌اش می‌باشد. این مطلب بر کسی که با چشم بصیرت و نگاه عبرت‌آمیز در آن تأمل و تفکر نماید، پوشیده نیست.

۱- چرک‌ها، پلیدی‌ها. ۲- دارالسلام ۱۵۳/۲ - ۱۵۵. ۳- اسب‌ها، قاطر‌ها.

در سر حمام آن خادمی بود که او را «پادو» می‌گوئیم و او نماز و روزه بجا نمی‌آورد. روزی آمدند نزد یکی از معمارها و گفت: می‌خواهم برای من حمامی بنا کنی.

معمار گفت: تو از کجا پول می‌آوری؟ گفت: تو چه کار داری، پول بگیر و حمام بساز، پس آن معمار حمامی برای او ساخت معروف به اسم و اسمش «علی طالب» بود.

مرحوم «حاج ملا خلیل» می‌گوید که: وقتی در نجف اشرف بودم که خواب دیدم «علی طالب» آمد به نجف اشرف در «وادی السلام»، پس من تعجب کردم و گفتم: تو چگونه به این مکان شریف آمدی و حال آن که تو نه نماز می‌کردی و نه روزه می‌گرفتی؟! گفت: ای فلان! من مُردم و مرا گرفتند با غل و زنجیرها که ببرند به سوی عذاب که «حاج ملا محمد کرمانشاهی» - جَزَاهُ اللَّهُ خَيْرًا - فلانی را نائب گرفت که برای من حج بجا آورد، و فلانی را اجیر کرد برای روزه و نماز من، و از برای من زکاة و مظلالم قرار داد به فلانی و فلان، و چیزی بر ذمه من نگذاشت مگر آن که ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود؛ خداوند جزای خیر به او بدهد.

پس من ترسان از خواب بیدار شدم و تعجب داشتم از آن خواب تا آن که بعد از مدتی جماعتی از طهران آمدند. احوال «علی طالب» را از ایشان پرسیدم. پس مرا خبر دادند به همان نحو که در خواب دیده بودم، حتی اشخاصی که نائب شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بودند با آنچه در خواب به من گفته بود و نام برده بود؛ پس من تعجب کردم از صدق رؤیای خود و مطابق بودنش با واقع.

مخفی نماند که این خواب تصدیق می‌کند اخباری را که وارد شده که ثواب روزه و نماز و حج و سایر خیرات به میت می‌رسد و آن که گاهی که مرده در تنگی و شدت است به واسطه آن اعمال فرجی برای او حاصل می‌شود؛ و نیز تصدیق می‌کند اخباری را که فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست که در شرق و غرب عالم بمیرد مگر آن که روحش را به وادی السلام می‌برند»؛ و در بعض اخبار است که «گویا می‌بینیم ایشان را که حلقه حلقه نشسته‌اند و با هم حدیث می‌گویند»^۱

۱- بحار ج ۶ ص ۲۶۸ ب ۸ ح ۱۱۸.

□ حکایت

و حاج ملا محمد کرمانشاهی مذکور از علمای اخیار و صلحای ابرار تهران بوده.^۱

از اربعینیات عالم فاضل و عارف کامل، «قاضی سعید قمی» رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ نقل شده که فرمود: به ما رسیده از کسی که ثقه و محل اعتماد است از استاد اساتید ما «شیخ بهاء المله والدین العاملی» که روزی رفت به زیارت بعض ارباب حال که در مقبره‌هایی از مقابر اصفهان مأوا گزیده بود. آن شخص عارف به شیخ گفت: من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم! و آن امر این است که: دیدم جماعتی جنازه‌ای را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع و رفتند؛ پس چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشاء^۲ نبود؛ متحیر ماندم! به راست و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد؟! که ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوک است می‌رود نزد آن قبر، پس رفت تا رسید به آن قبر؛ من تعجب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر، پس چون نشست نزد آن قبر دیدم مفقود شد، گویا داخل در قبر شد. پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود، پس نگاه کردم دیدم سگی می‌رود بر اثر آن جوان، تا رسید به آن قبر و پنهان شد، پس من در تعجب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد بد حال و بدهیئت با بدن مجروح، و از همان راهی که آمده بود برگشت.

من عقب او رفتم و از او خواش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید، گفت: من عمل صالح این میت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم، که ناگاه این سگی که دیدی آمد و او عمل غیر صالح او بود. من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم به حق صحبت او، آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنان چه می‌بینی و مرا نگذاشت که با او باشم، دیگر نتوانستم در قبر با او بمانم، بیرون آمدم و او را وا گذاشتم.

۱- دارالسلام ۲۴۴/۲ - ۲۴۵.

۲- این دنیا.

شیخ صدوق رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام گذشت به قبری که صاحب آن قبر را عذاب می‌کردند، پس از یک سال دیگر دوباره حضرت عیسی از آن جا عبور کرد، دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته شد؛ پس گفت: ای پروردگار من؛ من گذشتم به این قبر در سال گذشته دیدم صاحبش در عذاب بود و امسال که بر او گذشتم می‌بینم عذاب از او برداشته شده؟! پس وحی رسید به عیسی علیه السلام که: یا روح الله! از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که به حد بلوغ رسید، پس راهی را اصلاح و درست کرد و یتیمی را پناه و جای داد، پس من آمرزیدم او را به سبب این عمل که فرزندش بجا آورد.^۱

چون عارف مکاشف این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود: راست گفتی فَتَحْنُ قَائِلُونَ بِتَجَسُّدِ الْأَعْمَالِ وَتَصَوُّرِهَا بِالصُّورَةِ الْمُنَاسِبَةِ بِحَسَبِ الْأَحْوَالِ.^۱ مؤلف گوید که تصدیق می‌کند این حکایت را این خبر که «شیخ صدوق» در اوّل «امالی» روایت کرده^۲ و مُلَخَّصُش آن است که «قیس بن عاصم منقری» با جماعتی از بنی تمیم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند و از آن حضرت موعظه نافعۀ خواستند، آن حضرت ایشان را موعظه فرمود به کلمات خویش؛ از جمله فرمود: ای قیس! چاره‌ای نیست از برای تو از قرینی که دفن شود با تو و او زنده است و دفن می‌شوی تو با او و تو مرده‌ای، پس اگر او کریم باشد گرامی خواهد داشت تو را و اگر لثیم باشد و خواهد گذاشت تو را و محشور نخواهی شد مگر با او، مبعوث نشوی مگر با او، و سؤال کرده نخواهی شد مگر از او؛ پس قرار مده آن را مگر صالح، زیرا که اگر صالح باشد انس خواهی گرفت با او، اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او و او عمل تو است.

«قیس» عرض کرد: یا نَبِّیَّ اللَّهِ! دوست داشتم که این موعظه به نظم آورده شود تا ما افتخار کنیم به آن بر هر که نزدیک ماست از عرب، و هم آن را ذخیره می‌کردیم. آن جناب فرستاد «حسان بن ثابت شاعر» را حاضر کنند که به نظم آورد آن را. «صلصال بن دلهمس» حاضر بود و به نظم درآورد آن را پیش از آن که «حسان» بیاید و گفت:

تَخَيَّرَ خَلِيطًا مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا	قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ
وَلَا بُدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تُعَدَّ	لِيَوْمٍ يُنَادَى الْمَرْءُ فِيهِ فَيُقْبَلُ
فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولًا بِشَيْءٍ فَلَا تَكُنْ	بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشْغَلُ
فَلَنْ يَضْحَبَ الْإِنْسَانُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ	وَمِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَغْمَلُ
إِلَّا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَيْفٌ لِأَهْلِهِ	يُقِيمُ قَلِيلًا بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَزْخُلُ ^۳

^۱ مرگ آماده کنی آن را برای روزی که انسان را ندا می‌زنند و او می‌آید. اگر به کاری مشغول هستی جز به آنچه خشنودی خدا در آن است مشغول نباش. هرگز پس از مرگ و قبل از آن جز عمل انسان مصاحب او نخواهد بود. آگاه باش انسان مهمان خویشان خوداست و مدتی کم بین آنها مانده سپس کوچ می‌کند. امالی شیخ صدوق (ره) ص ۵۰-۵۱ ح ۳ ط بعثت. ۱- بحار ج ۶ ص ۲۲۰ ب ۸ ح ۱۵.

۱- یعنی ما به تجسم اعمال و صورت یافتن آن به صورت مناسب با حالات معتقدیم و قائلیم.

۲- بحار الانوار ج ۲۴ چاپ بیروت ص ۱۱۱ اشعار را به قیس نسبت داده نه به صلصال بن دلهمس.

۳- ترجمه اشعار: از کارهای خود دوستی انتخاب کن. همانا همتشین شخص در قبر عمل اوست و چاره‌ای نیست پس از

فَصْلٌ

پس حضرت رسول نظر افکند به آنجا که جبرئیل نظرش افتاده بود، دید ملکی را که پر کرده مشرق و مغرب را که گویا قاب زمین است. پس آن ملک رو کرد به پیغمبر ﷺ و گفت: یا محمد! ﷺ، من رسول خدایم به سوی تو که تو را مخیر سازم که پادشاه باشی و رسول، بهتر است به سوی تو، یا بنده باشی و رسول؟ پس حضرت التفات کرد به سوی جبرئیل، دید رنگش به حال اول برگشته و به حال آمده. جبرئیل عرض کرد: بلکه اختیار کنید که رسول و بنده باشید. پس پیغمبر ﷺ گفت: می‌خواهم بنده و رسول باشم. پس آن ملک پای راست را بلند کرد و گذاشت در میان آسمان دنیا و پای چپ را بلند کرد و گذاشت در آسمان دوم، بعد از آن پای راست را گذاشت در آسمان سوم؛ به همین نحو رفت تا آسمان هفتم.

هر آسمان را یک گام خود کرد و هر چه بالا رفت کوچک شد تا آن که به اندازه مرغ کوچکی شد. پس حضرت رو به جبرئیل کرد و فرمود: همانا مشاهده کردم از تو ترس شدیدی و ندیدم چیزی را که مرا بیشتر ترسانیده باشد از تغییر کردن رنگ تو؟! جبرئیل گفت: یا رسول الله! مرا ملامت مفرما. آیا دانستید که این ملک کی بود؟ این اسرافیل «حاجب الرب» بود و از زمانی که حق تعالی آسمانها و زمین را خلق فرمود از مکان خود پائین نیامده^۱. من او را دیدم که به سوی زمین می‌آید، گمان کردم که آمده است برای برپا کردن قیامت، پس از ترس قیامت رنگم چنان تغییر کرد که مشاهده فرمودید. پس چون دیدم که برای امر قیامت نیامده بلکه حق تعالی چون شما را برگزیده به جهت بزرگی شما او را به نزد شما فرستاده، رنگم به حال اول آمد و تقسم به سوی من برگشت. الخبر^۲.

و در روایتی است که: نیست ملک مقرّبی و نه آسمانی و نه زمینی و نه بادی و نه کوهی و نه صحرائی و نه دریائی مگر این که بترسند از روز جمعه، برای آن که قیامت برپا می‌شود در آن^۳.

✓ یکی از منازل هولناک آخرت «قیامت» است

که هَوْلش عظیم، بلکه از هر هول اعظم و فَرَعَش فَرَع^۱ اکبر است و حق تعالی در وصف آن فرموده: ثَقُلْتُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْةً^۲ «سنگین و گران و عظیم است قیامت از حیث شدائد و هولهای آن، در آسمانها و زمین یعنی بر اهل آن‌ها از ملائکه و جن و انس، نیاید شما را مگر ناگهان».

قطب راوندی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: حضرت عیسیٰ ﷺ از جبرئیل پرسید: کی قیامت برپا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید لرزه گرفت او را به حدّی که افتاد و غش کرد؛ پس چون به حال آمد گفت: یا روح الله! نیست مسئول به امر قیامت اعلم از سائل، پس آیه شریفه را که ذکر شد خواند^۳.

و شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی ﷺ از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده که: وقتی حضرت رسول ﷺ نشسته بود و جبرئیل نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل به جانب آسمان افتاد و رنگش تغییر کرد از ترس به حدّی که مانند زعفران شد! پس خود را چسبانید به رسول خدا ﷺ و به آن حضرت پناه برد.

۱- شاید مراد آن باشد که یک نفری و تنها و بی خبر پائین نیامده به این نحوی که اینجا آمده، تا منافات نداشته باشد با پائین آمدن او با جبرائیل و میکائیل برای اهلک قوم لوط یا نحو آن، والله العالم (منه).

۲- بحار ج ۱۶ ص ۲۹۲ ح ۱۶۰. ۳- بحار ج ۷ ص ۵۹-۵۸ ح ۱.

۱- هراس، ناله و زاری. ۲- سوره ۷۷ آیه ۱۸۷.

۳- بحار ج ۶ ص ۳۱۲ و ج ۷ ص ۶۱ حدیث ۱۴.

فقیر گوید: شاید ترسیدن آسمان و زمین و سایر چیزها که ذکر شد، ترسیدن اهل آنها و موکلین آنها باشد چنان چه مفسرین در معنی آیه ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ^۱ گفته‌اند.

و روایت شده که: چون حضرت رسول ﷺ قیامت را ذکر می‌نمود، شدید می‌شد صوت آن حضرت و سرخ می‌شد رخسار آن جناب.

و شیخ مفید در ارشاد نقل کرده که چون حضرت رسول ﷺ از غزوة تبوک به مدینه مراجعت فرمود، رسید به خدمت آن حضرت «عمرو بن معدی کرب»، حضرت به او فرمود: اسلام بیاور «ای عمرو» تا خدا تو را ایمن گرداند از قَزَع اکبر، یعنی: ترسی که بزرگترین ترسهاست. «عمرو» گفت: ای محمد! ﷺ قَزَع اکبر کدام است؟! من کسی هستم که ترس بر من وارد نمی‌شود.

مؤلف گوید که: از این کلام معلوم می‌شود دلیری و قوت قلب «عمرو»؛ نقل شده که او از شَجْعَان^۲ نامی روزگار بوده و فتوح عَجَم، بسیاری از آن بر دست او واقع شده و شمشیر او «صمصامه» معروف بود، وقتی با آن به یک ضربت تمام قوائم^۳ شتر را از هم جدا کرد. و «عمر بن الخطاب» در زمان خلافت خود از او خواهش کرد که آن شمشیر را نشان او دهد، «عمرو» آن را حاضر کرد. «عمر» آن را کشید و بر محلی زد که تیزی آن را امتحان کند، ابداً اثر نکرد.

عمر آن را دور افکند و گفت: این چیزی نیست. عمرو گفت: ای امیر! شما از من شمشیر طلبیدید نه بازویی که آن شمشیر را می‌زد.^۴

«عمر» از سخن «عمرو» بدش آمد و او را عتاب کرد و به قولی او را بزد. و بالجمله چون «عمرو» گفت: من از قَزَع اکْبَر نمی‌ترسم! حضرت رسول ﷺ فرمود: «ای عمرو»! چنین نیست که گمان کرده‌ای؛ همانا صیحه زده شود بر مردم،

۱- سورة ۷- آیه ۱۸۷، تفسیر مجمع البیان ج ۴ / ۵۰۶ قطع رحلی .

۲- دلاوران .

۳- چهار دست و پا .

۴- مؤلف در حاشیه آورده: وَ غَادَةُ السَّيْفِ أَنْ يَزْهُوَ بِجَوْهَرِهِ وَ لَيْسَ يَعْمَلُ إِلَّا فِي يَدَيْ بَطَلٍ: [عادت شمشیر آن است که به اصل و نژاد خود می‌درخشد و می‌نازد، و جز در دست پهلوان عمل نمی‌کند] ترجمه از مؤلف نیست.

یک صیحه‌ای که باقی نماند می‌تی مگر آن که زنده شود و نماند زنده‌ای مگر آن که بمیرد، مگر آنها که خدا خواسته نمیرند. پس یک صیحه دیگر بر ایشان زده شود که تمامی زنده می‌شوند و صف بکشند، و آسمان شکافته شود و کوهها متلاشی و پراکنده شود؛ و پاره‌ها از آتش جهنم جدا شود و مانند کوهها و افکنده شود؛ پس نماند صاحب روحی مگر آن که دلش کنده شود و گنااهش را یاد کند و مشغول به خود شود مگر کسانی که خدا خواسته باشد؛ پس کجایی تو «ای عمرو» و این؟! عمرو گفت: همانا من می‌شنوم امری را که عظیم و بزرگ است.^۱

و به حدی قیامت هولناک است که اموات و مردگان در عالم برزخ و قبر نیز هول و وحشت آن را دارند، به نحوی که بعضی از مردگان که به دعای اولیاء خدا زنده شده‌اند دیده شده‌اند که موهایشان تمام سفید بوده؛ سبب سپیدی موی آنها را پرسیدند، گفتند: ما را وقتی که امر کردند به زنده شدن، گمان کردیم که قیامت برپا شده و از وحشت و هول و قیامت تمامی موهای ما سپید شد.^۲

اینک ما در اینجا ذکر می‌کنیم بعض چیزهایی را که سبب تخلص از شائد قیامت و ایمنی از فزع اکبر خواهد بود و آنها ده امر است:

اول: روایت شده است: هر که بخواند سورة «یوسف» را در هر روز یا در هر شب، روز قیامت که مبعوث شود جمالش مانند جمال یوسف باشد، و نرسد به او فزع و ترسی، روز قیامت.^۳

و از حضرت امام محمد باقر ع مروری است: هر که بخواند سورة «دخان» را در نمازهای فریضه و نافله، حق تعالی او را مبعوث فرماید در جمله آنهايي که ایمن و بی‌ترسند.^۴

و از حضرت امام جعفر صادق ع مروری است: هر که بخواند سورة «احقاف» را در هر شب یا در هر جمعه، نرسد به او ترسی در دنیا و ایمن گرداند حق تعالی او را از ترس روز قیامت.^۵

۱- بحار ج ۷ ص ۱۱۰ ب ۳۸ . ۲- فروع کافی ۷۲/۱ عنه بخار ۵۰۱/۱۴ ب ۳۲ ح ۲۵ .

۳- بحار ج ۷ ص ۲۹۳ ب ۱۵ ح ۹ . ۴- بحار ج ۷ ص ۲۹۵ ب ۱۵ ح ۲۰ . ۵- بحار ج ۷ ص ۲۹۵ ب ۱۵ ح ۲۱ .

و نیز از آن حضرت منقول است: هر که بخواند سوره «والعصر» را در نمازهای نافله خود، مبعوث شود روز قیامت با صورت سفید و روشن، و دهانش به خنده گشوده باشد و چشمش روشن باشد تا داخل بهشت شود.^۱

دوم: شیخ کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که احترام و تعظیم کند کسی را که در اسلام موی خود را سپید کرده، ایمن گرداند حق تعالی او را از فزع و ترس روز قیامت.^۲

سوم: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که بمیرد در راه مکه خواه در وقت رفتن باشد یا در وقت برگشتن، ایمن و بی ترس گردد از فزع اکبر یعنی: ترس بزرگ در روز قیامت.^۳

و شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که بمیرد در یکی از دو حرم، یعنی حرم مکه و حرم مدینه - زَادَ هُمَا اللَّهُ شَرَفًا وَ تَعْظِيمًا - خداوند مبعوث فرماید او را از جمله آنهاییکه ایمن و بی ترسند.^۴

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که دفن شود در حرم یعنی مکه معظمه ایمن گردد از فزع اکبر.^۵

پنجم: شیخ صدوق از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده: هر که پیش آید او را فاحشه‌ای^۶ یا شهوتی، پس اجتناب کند از آن به جهت ترس از خداوند - عزّ و جلّ - ، حق تعالی حرام فرماید بر او آتش جهنم را و ایمن گرداند او را از ترس بزرگ روز قیامت.^۷

۱- بحار ج ۷ ص ۲۹۸، ب ۱۵ ح ۴۱.

۲- بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۳: مَنْ وَقَّظَ شَيْئَةً فِي الْأَسْلَامِ، آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فَرْعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۳- بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۵: مَنْ مَاتَ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ ذَاهِبًا أَوْ جَانِبًا آمِنَ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

۴- بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۷: مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بَعَثَهُ اللَّهُ مِنَ الْأَمِينِينَ.

۵- بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۴: مَنْ دَفِنَ فِي الْحَرَمِ آمِنَ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ.

۶- فاحشه یعنی زنا و هر بدی که از حد بگذرد (منه).

۷- بحار ج ۷ ص ۳۰۳ ح ۶۰: مَنْ عَرَّضَتْ لَهُ فَاحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَبَهَا مِنْ مَخَافَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ وَ آمَنَهُ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ.

ششم: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که دشمن گیرد نفس خود را نه مردم را، ایمن گرداند حق تعالی او را از ترس روز قیامت.^۱

هفتم: شیخ اجل «علی بن ابراهیم قمی» از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده: هر که فرو خورد خشم خود را و حال آن که ممکن باشد او را که جاری کند و روان گرداند آن را، پر کند خداوند دل او را از امن و ایمان روز قیامت.^۲

هشتم: حق تعالی در سوره نمل فرمود: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ^۳ (یعنی) هر که آورد در روز قیامت حسنه را، پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فرع آن روز ایمنند.

از حضرت امیرالمؤمنین روایت شده که فرمود: حسنه در این آیه، معرفت و ولایت و محبت ما اهل بیت است.^۴

نهم: شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که اعانت کند برادر مؤمن اندوهگین تشنه را، از توانائی خود و آسایش دهد او را از غم و اندوهش، یا یاری کند او را بر قضاء حاجتش، برای او باشد از حق تعالی هفتاد و دو رحمت که یکی از آنها را حق تعالی در دنیا به او مرحمت فرماید که اصلاح کند به آن امر معاشش را و ذخیره نماید هفتاد و یک رحمت دیگر را برای ترسها و هولهای روز قیامت او.^۵

مؤلف گوید که: در خصوص قضاء حوائج برادران دینی روایات بسیار نقل شده؛ از جمله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: کسی که برود پی حاجت برادر مسلمان خود، حق تعالی او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته درآورد، و بر ندارد قدمی مگر آن که بنویسد برای او حسنه و محو فرماید از او سیئه، و بالا برد برای او درجه‌ای و چون فارغ شود از حاجت او بنویسد برای او اجر کسی

۱- بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۹: مَنْ مَقَّتْ نَفْسَهُ دُونَ النَّاسِ، آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فَرْعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۲- مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِمْضَائِهِ حَسَا اللَّهُ قَلْبُهُ آمِنًا وَ إِيمَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ بحار ۳۰۳/۷ ب ۱۵ ح ۶۲.

۳- سوره ۲۷ آیه ۸۹.

۴- بحار ج ۷ ص ۱۱۷ ذیل حدیث ۵۴: ... قَالَ حَسَنَةُ وَ اللَّهُ وَ لَا يَهْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام.

۵- اصول کافی ۱۹۹/۲ باب تفریح کرب المؤمن ح ۱.

که حجه و عمره بجا آورده باشد.^۱

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: «قضاء حاجت مرد مؤمنی افضل است از حجه و حجه و حجه و شمرده تا ده حج^۲».

و روایت شده که در بنی اسرائیل هرگاه عابدی به نهایت عبادت می‌رسید اختیار می‌کرد از همه عبادات، کوشش و سعی کردن در حاجتهای مردم را.^۳

و شیخ جلیل، «شاذان بن جبرئیل قمی» روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در شب معراج این کلمات را دید که بر در دوم بهشت نوشته شده: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ وَلِيُّ اللَّهِ**، از برای هر چیزی حيله^۴ ایست و حيله سرور در آخرت چهار خصلت است: دست مالیدن بر سر یتیمان، و مهربانی کردن بر بیوه‌زنان، و رفتن پی حاجت مؤمنان، و تعهد و پرستاری از فقیران و مسکینان^۵ آلی غیر ذلک؛ لهذا علما و بزرگان دین خیلی اهتمام در قضاء حوائج مؤمنین داشتند و حکایاتی از ایشان در این باب نقل شده که جای نقلش نیست.

دهم: شیخ کلینی از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده که هر که بیاید نزد قبر برادر خود و بگذارد دست خود را بر قبر و بخواند **«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»** را هفت مرتبه ایمن گردد روز فزع اکبر.^۶

مؤلف گوید که: در روایت دیگر است که رو به قبله کند و دست بگذارد روی قبر و این ایمن بودن از ترس بزرگ روز قیامت، ممکن است برای خواننده باشد چنان چه ظاهر خبر است، و محتمل است برای میت باشد چنان چه از بعضی روایات ظاهر می‌شود.

و این فقیر دیدم در مجموعه‌ای که شیخ اجل آفقه، «ابوعبدالله محمد بن مکی

۱- بحار ج ۲۴ ص ۳۳۲ ح ۱۰۷، اصول کافی ۱۹۷/۲ باب السعی فی حاجة المؤمن ح ۳.

۲- بحار ج ۲۴ ص ۲۸۵ ذیل حدیث ۴، در حدیث ۵ همین صفحه از امام صادق علیه السلام نقل شده که برآوردن نیاز برادر مؤمن از هزار حج قبول شده و آزادی هزار برده در راه خدا، و فرستادن هزار اسب با زین و افسارش برای جهاد، برتر است.

۳- اصول کافی ۲ ص ۱۹۹ باب السعی فی حاجة المؤمن ح ۱۱. ۴- در نسخه دیگر حلیه (منه).

۵- فضائل «شاذان بن جبرئیل» ص ۱۵۰ عنه بحار ۱۴۴/۸ ب ۲۳ ح ۶۷.

۶- بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۸ و ج ۱۰۲ ص ۲۹۵.

عاملی» معروف به «شیخ شهید»، به زیارت قبر استاد خود شیخ اجل عالم فخر المحققین نجل آیه‌الله علامه حلی (رضوان الله علیه) آمد و گفت: نقل می‌کنم از صاحب این قبر و او نقل کرد از والد ماجدش به سند خود از امام رضا علیه السلام که هر که زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بخواند نزد او سوره قدر را و بگوید: **«اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَ صَاعِدِ إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ وَ زِدْهُمْ مِنْكَ رِضْوَانًا وَ أَسْكِنِ إِلَيْهِمْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَ حَدِّتْهُمْ وَ تُؤْنِسُ وَ حَشَّتْهُمْ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»** ایمن شود از فزع اکبر، خواننده و میت.^۱

مؤلف گوید که: قبر «فخرالمحققین» بنابر آنچه از کلام مجلسی اول در شرح فقیه ظاهر می‌شود در نجف اشرف است، و شاید نزدیک قبر والدش علامه (رحمة الله علیه) در ایوان مطهر باشد.

۱- مضمون این روایت از دو روایت استفاده می‌شود یکی در بحار ج ۱۰۲ ص ۲۹۵ و یکی در ص ۳۰۰.

فَصْلٌ

برهنه و پای برهنه با حال گرسنگی و تشنگی، پس هر که بیرون آید از قبر خود در حالی که ایمان داشته باشد به خدا و به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و قیامت و مقر باشد به خدا و تصدیق کننده باشد پیغمبرش را و آنچه را که از جانب خدا آمده، نجات خواهد یافت از گرسنگی و تشنگی.^۱

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرموده: وَ ذَلِكِ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنَقَاشِ الْحِسَابِ وَ جَزَاءِ الْأَعْمَالِ خُضُوعاً قِيَاماً قَدْ الْجَمْعُ الْعَرَقُ وَ رَجَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ وَ أَحْسَنَهُمْ خَالاً مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعاً وَ لِنَفْسِهِ مُتَسَعاً^۲: «وصف کرده آن حضرت روز قیامت را و بیرون آمدن مردم را از قبرها» فرموده که: آن روزی است که جمع می‌فرماید حق تعالی در آن، خلق اولین و آخرین را برای رسیدگی به حساب ایشان به دقت و مناقشه، و جزا دادن ایشان را موافق اعمالشان، و حال مردم در آن روز به این نحو است که خاضع و فروتن ایستاده‌اند، و عرقهای ایشان تا دهنهای ایشان رسیده و زمین ایشان را به سختی و شدت می‌جنباند، و از همگی مردم حال آن کسی بهتر است که برای قدمهای او جایی باشد و به قدری که بخواهد نفس بکشد محلّ نفس داشته باشد.

و شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: مَثَلِ مردم، روز قیامت در وقتی که ایستاده‌اند برای امر پروردگار عالمین، مانند تیر است در ترکش؛^۳ یعنی همچنان که تیرها را دسته کرده در ترکش جای می‌دهند به حدّی که از تنگی جای تکان نمی‌خورند، همین طور جای آدمی نیز تنگ است در آن روز به حدّی که نیست از برای او مگر موضع قدم او، و قدرت ندارد که از محلّ خود جدا شود.

و بالجمله این موقف، موقفی است عظیم و شایسته است در اینجا ذکر کنیم چند خبری در حال بعضی اشخاص در وقت بیرون آمدن ایشان از قبرشان.

✓ از جاهای هولناک قیامت ساعتی است که آدمی از قبر خود بیرون آید

و این ساعت یکی از آن سه ساعتی است که سخت‌ترین ساعات و وحشتناکترین آنها است بر فرزندان آدم.^۱

حق تعالی در سوره معارج فرموده: فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا - الى آخر السورة^۲ «یعنی بگذار ایشان را که وارد شوند در باطل خود و بازی کنند، تا ملاقات کنند روز خود را؛ آن روزی که موعود شده‌اند؛ روزی که بیرون آیند از قبرهایشان در حالی که شتاب کننده باشند که گویا به سوی غلّی برپا شده سرعت می‌کنند، چنان که لشکر پراکنده که غلّم خود را برپا ببینند به جانب آن شتاب‌کنان روند، در حالی که چشمانشان فرو افتاده که نمی‌توانند از هول نظر کنند، و فرو گرفته ایشان را خواری. این است آن روزی که وعده داده می‌شدند.»

از ابن مسعود روایت شده که گفت: من نشسته بودم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آن جناب فرمود: همانا در قیامت پنجاه موقف است، هر موقفی هزار سال؛ اوّل موقف بیرون آمدن از قبر است که حبس می‌شوند هزار سال با بدن

۱- بخارج ۷ ص ۱۰۴ روایت ۱۸ و ۱۹.

۲- سوره ۷۰ - آیه ۳۲ به بعد، بقیه آیات: ... حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ. يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ. خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ.

۱- بخارج ۷ ص ۱۱۱ ب ۵ ح ۴۲. ۲- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۲۹۱ بخارج ۷ ص ۱۱۴.

۳- روضة کافی ۱۴۳/ عنه بخارج ۱۱۱/۷ ب ۵ ح ۴۳.

● **اول**

«شیخ صدوق» روایت کرده از ابن عباس از حضرت رسول ﷺ که آن حضرت فرمود: شک کننده در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام برانگیخته شود روز قیامت از قبر خود و در گردن او طوقی باشد از آتش که در آن سیصد شعبه باشد، که بر هر شعبه‌ای از آن شیطانی باشد که روترش کند در روی او و آب دهن افکند در صورت او.^۱

● **دوم**

شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: خداوند تبارک و تعالی برانگیزاند روز قیامت مردمانی را از قبرهایشان که بسته باشد دستهایشان به گردنهایشان به حدی که قدرت نداشته باشند که بگیرند به دستهایشان به اندازه یک سر انگشت، با ایشان ملائکه باشند که سرزنش کنند ایشان را سرزنش سختی، بگویند: «این اشخاص کسانی هستند که منع کردند خیر کمی از خیر بسیار را؛ اینها اشخاصی هستند که حق تعالی به ایشان عطا داده پس منع کردند ایشان حق خدا را که در اموالشان بود.»^۲

● **سوم**

شیخ صدوق روایت کرده از حضرت رسول ﷺ در حدیث طولانی که: «هر که نَمَامی و سخن چینی کند مابین دو نفر، مسلط کند حق تعالی بر او در قبرش آتشی که بسوزاند او را تا روز قیامت؛ پس چون از قبر خود بیرون آید مسلط فرماید حق تعالی بر او مار سیاه بزرگی که گوشت او را به دندان بکند تا داخل جهنم شود.»^۳

● **چهارم**

و نیز از آن حضرت روایت کرده که: هر که پر کند چشم خود را از نگاه کردن به زن نامحرم، حق تعالی محشور فرماید او را روز قیامت در حالی که میخ دوز کرده باشند او

را به میخهای آتشی، تا حق تعالی حکم فرماید مابین مردم، پس امر شود که او را ببرند به آتش.^۱

● **پنجم**

و نیز از آن حضرت صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ روایت کرده که فرمود: شَارِبُ الْخَمَرِ محشور شود روز قیامت در حالی که رویش سیاه، و چشمهایش کبود و مایل و کج شده باشد کنج دهانش، و جاری باشد آب دهانش، و بیرون کرده باشد زبانش را از قفایش.^۲ و در علم الیقین محدث فیض است که روایت شده در صحیح که: شَارِبُ الْخَمَرِ محشور شود روز قیامت در حالی که کوزه‌ای در گردنش است و قدح در دستش و بویش گندیده‌تر است از هر مرداری که بر روی زمین است، لعنت می‌کند او را هر که می‌گذرد بر او از خلائق.^۳

● **ششم**

شیخ صدوق از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود: می‌آید روز قیامت شخص دورو در حالی که بیرون کرده زبانش را از قفای خود، و یک زبان دیگر است برای او که بیرون آورده از پیش‌رو در حالی که شعله می‌کشد از آتش تا افروخته کنند جسد او را؛ پس گفته شود این است آن کسی که در دنیا دورو و دو زبان بوده و شناخته می‌شود به این روز قیامت.^۴

و بدانکه چیزهایی که نافع است برای این موقف، بسیار است و ما به چند چیز از آن اشاره می‌کنیم:

۱- عقاب الاعمال / ۲۳۸ ط صدوق . ۲- بحار ج ۷ ص ۱۸ ب ۵ از ج ۱۲۷ .

۳- وَلَيَنْفَخَنَّ مَا قِیلَ :

منگر درستان که آخر کار	نگریستن گریستن آرد بار
شاهدان زمانه خُرد و بزرگ	دیده را یوسفند و دل را گرگ
جعد مفتول* دل کسل باشد	زلف مرغول* غول دل باشد (منه)

* موی پیچیده شده

* پیچ و تاب ۴- بحار ج ۷ ص ۲۱۸ ح ۱۳۰ .

۱- بحار ج ۷ ص ۲۱۱ ب ۸ ح ۱۰۶ . ۲- بحار ج ۷ ص ۱۹۷ ب ۸ ح ۶۷، از فروغ کافی ۱/ ۱۴۲- ۱۴۳ .

۳- بحار ۲۱۴/۷ .

● اول

در حدیثی وارد شده که: هر که تشییع کند جنازه‌ای را، حق تعالی مؤکل فرماید بر او ملائکه‌ای که با ایشان باشد رایتی^۱، تشییع کنند او را از قبرش تا محشرش.^۲

● دوم

«شیخ صدوق» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: هر که برطرف کند از مؤمنی اندوهی، حق تعالی برطرف کند از او اندوه‌های آخرت را و بیرون آید از قبر خود در حالی که دلش خنک و سرد باشد.^۳

● سوم

«شیخ کلینی» و «صدوق» از «سُدیر صیرفی» روایت کرده‌اند در خبر طولانی که گفت: فرمود حضرت صادق علیه السلام که: چون حق تعالی مؤمن را از قبرش بیرون آورد، بیرون شود با او مثالی؛ یعنی قالبی و کالبدی که پیش روی او باشد، پس هر چه ببیند مؤمن، هولی از هولهای روز قیامت، آن مثال به او گوید: اندوهناک مشو و مترس و مژده باد تو را به سرور و کرامت از حق تعالی. و پیوسته او را بشارت دهد تا در مقام حساب؛ پس حق تعالی حساب گشود او را حساب آسانی و امر فرماید او را به بهشت، و آن مثال در جلو او باشد. پس مؤمن گوید به او: خدا رحمت کند تو را خوب رفیقی بودی برای من؛ بیرون آمدی با من از قبر من و پیوسته بشارت دادی مرا به سرور و کرامت از حق تعالی تا دیدم من آن را، پس تو کیستی؟!

گوید: من آن سرور و شادی هستم که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا؛ حق تعالی خلق فرموده مرا از آن تا بشارت دهم تو را.^۴

● چهارم

و نیز «شیخ کلینی» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که بپوشاند بردار مؤمن خود را لباس زمستانی یا تابستانی، حق است بر حق تعالی که بپوشاند او را از جامه‌های بهشت، و آن که آسان کند بر او سختی‌های مرگ را، و گشاد کند بر او قبر او را و آن که وقتی که از قبر خود بیرون آید ملاقات کند ملائکه را به مژده؛ یعنی ملائکه او را بشارت دهند و اشاره به همین است آیه شریف: وَ تَتَلَقَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.^۱

● پنجم

«سید بن طاووس» در کتاب «إقبال» روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: هر کسی که بگوید در ماه شعبان هزار مرتبه: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» بنویسد حق تعالی برای او عبادت هزار سال و محو کند از او گناه هزار سال، و بیرون بیاید از قبرش روز قیامت و رویش درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و از صدیقین نوشته شد [شود ص ۲].

● ششم

خواندن دعای جوشن کبیر است در اوّل شهر رمضان.^۳

✓ خَتَمُ ذِكْرِهِ حَتَمٌ

شایسته است که ما در اینجا یک چیزی که مناسب مقام است نقل کنیم: شیخ اجل «امین الدین طبرسی» (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در «مجمع البیان» نقل کرده از «براء بن عازب» که گفته: نشسته بود «مَعَاذُ بْنُ جَبَل» نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منزل «آبی اَيُّوبِ أَنْصَارِي»، پس «مَعَاذُ» گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! خبر ده از قول حق تعالی «يَوْمَ

۱- اصول کافی ۲/۲۰۴ ح ۱، بحار ج ۷ ص ۱۶۸ و ج ۷۴ ص ۳۸۰. سورة ۲۱ آیه ۱۰۳ یعنی فرشتگان با آنها برخورد می‌کند (و می‌گویند) این (همان) روزی است که وعده داده می‌شدند. ۲- اقبال الاعمال ص ۶۸۵.

۳- بحار ج ۹۴ ص ۳۸۴ درباره فضیلت جوشن کبیر و این که امان است در حیات و ممات.

۱- پرچم‌هایی - ۲- بحار ج ۷ ص ۲۰۸ ب ۵ ح ۹۸.

۳- بحار ج ۷ ص ۱۹۸ ح ۷۱ به نقل از کافی ج ۲/ باب تَفْرِيجُ كَرْبِ الْمُؤْمِنِينَ ص ۱۹۹ - ۲۰۰ ح ۳: «مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كَرْبَةً نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَ الْآخِرَةِ وَ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ تَلِجُ الْفَوَادِ».

۴- بحار ج ۷ ص ۱۹۷ و ج ۷۴ ص ۲۸۴، اصول کافی ۲/۱۹۱ - ۱۹۰ باب ادخال السرور علی المؤمنین ح ۸ و ۱۰.

فَصْلٌ

يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا^۱ یعنی: روزی که دمیده شود در صور پس بیایید شما فوج فوج؟

حضرت فرمود: ای معاذ سؤال کردی از امر عظیمی، پس رها کرد چشمهای خود را^۲، پس فرمود: محشور شوند ده صنف از امت من متفرق و پراکنده که خداوند جدا کرده باشد ایشان را از مسلمانان، و تغییر داده باشد صورتشان را به این صورتهای بعضی به صورت بوزینه باشند، بعضی به صورت خوکها، بعضی نگونسار باشند، به این طریق که پاهایشان از بالا و صورتهایشان از زیر و بکشند ایشان را به صورتهای به محشر، بعضی کور باشند که رفت و آمد کنند، بعضی کران و گنگان باشند که چیز فهم نکنند، بعضی بمکنند زبانهایشان را پس روان باشد چرک از دهانشان عوض آب دهانشان به نحوی که پلید شمرند ایشان را اشخاصی که در قیامت جمع شدهاند، بعضی بریده باشد دستها و پاهایشان، بعضی آویخته باشند به تنههای درخت آتشی، بعضی گندیدهتر باشند از مُردار، بعضی پوشیده باشند جبهه‌های تمام و دراز از قطران^۳ که تمام اندام ایشان را گرفته باشد و چسبیده باشد به پوستهای ایشان؛ پس آنهایی که به صورت بوزینه‌اند ایشان اشخاصی هستند که سخن چینی و نَمّامی می‌کنند. و آنهایی که به صورت خوکها باشند ایشانند اهل سُخْت یعنی کسبهای حرام مثل رشوه. و اما آنانکه نگونسارند پس خورندگان ربا می‌باشند. و آنانکه کورند کسانی هستند که به جور حکم می‌کنند. و آنانکه کر و گنگ می‌باشند اشخاصی هستند که به عملهای خوب عجب می‌کنند. و آنان که می‌مکنند زبانهایشان را علما و قاضیانند که اعمالشان مخالف است با اقوالشان. و آنانکه دستها و پاهایشان بریده است کسانی باشند که اذیت می‌کنند همسایگان را. و آنانکه به دار آتشی آویخته شده‌اند کسانی هستند که سعایت و سخن چینی می‌کنند برای مردم نزد سلطان. و آنانکه گندیده‌ترند از مُردار اشخاصی هستند که بهره می‌برند از شهوات و لذّات، و منع می‌کنند حق خدا را که در اموالشان است. و آنانکه پوشیده‌اند جبهه‌هایی از قطران پس ایشانند اهل فخر و کبر.^۴

✓ یکی از مواقف مهوله قیامت موقف میزان و سنجیدن اعمال است

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَوَّلِ سُورَةِ الْأَعْرَافِ: وَالْوِزْنُ يُوْزَنُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ^۱ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ^۲. یعنی: وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوهای او یعنی حسنات او پس ایشانند رستگاران، و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند که زیان کردند جانهای خود را به سبب آنچه بودند که به آیات ما ظلم می‌کردند، یعنی: انکار می‌کردند عوض آن که تصدیق کنند.

و در سوره «قارعه» فرموده: الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ (تا آخر سوره). قَارِعَه یعنی: قیامت، به جهت آن که می‌گوید دلها را به فَرْغ و ترس؛ پس معنی چنین باشد: «قیامت و چیست قیامت؟! و چه دانا کرد تو را که چیست آن؟ روزی که می‌باشند مردم مانند پروانه پراکنده، و می‌باشند کوهها مانند پشم زده شده و حلاجی شده؛ پس اما آن که گران آمد سنجیده‌هایش یعنی حسنات و خیراتش پس او در عیشی است پسندیده، و اما آن که سبک آمد سنجیده‌هایش پس مأوایش هاویه است، و چه دانا کرد تو را که

۱- مفسرین گفته‌اند: سبب آن که میزان را به صیغه جمع حق تعالی ذکر فرموده، می‌شود آن باشد که هر نوع از انواع طاعات را می‌زانی باشد، و می‌شود نیز جمع موزون باشد؛ یعنی اعمال سنجیده‌او. منه. ۲- سوره ۷ آیه ۸ و ۹

۲- شاید مراد آن باشد که گریه کرد (منه).

۴- مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۲۳ ذیل تفسیر آیه ۱۸ سوره عم.

۱- سوره ۷۸ آیه ۱۸.

۳- سرب گذاخته.

● چهارم

از دعوات راوندی نقل است که حضرت رسول ﷺ فرمود: هر که صلوات بفرستد بر من هر روز سه مرتبه و در هر شب سه مرتبه از روی محبت و شوق به من، حق است بر خداوند - عزوجل - که بیمارزدگناهان او را که در آن شب و آن روز کرده است.^۱

● پنجم

و نیز از آن حضرت مروی است که: در رؤیا دیدم عمویم حمزة بن عبدالمطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را که در پیش آنها طبقی است از سدر، پس یک ساعتی از آن میل کردند. پس از آن، سدر مبدل شد به انگور، پس یک ساعتی از آن خوردند، پس از آن، انگور رطب شد، پس یک ساعتی از آن میل کردند. من نزدیک ایشان رفتم و گفتم: پدرم فدای شما باد، چه عملی یافتید که از همه اعمال افضل باشد؟ گفتند: «پدران و مادران ما فدای تو باد، یافتیم ما افضل اعمال را صلوات بر تو، و سقایت آب، و محبت علی بن ابی طالب ﷺ».^۲

● ششم

و نیز از آن حضرت مروی است که: هر که صلوات بفرستد بر من در کتابی، پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامی که اسم من در آن کتاب است.^۳

● هفتم

«شیخ کلینی» از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هرگاه ذکر پیغمبر ﷺ شود، پس بسیار بفرستید صلوات بر او، پس به درستی که هر که صلوات بفرستد بر پیغمبر ﷺ یک مرتبه، صلوات بفرستد حق تعالی بر او هزار صلوات در هزار صف از ملائکه، و باقی نماند از مخلوقات الهی چیزی مگر آن که صلوات فرستد بر آن بنده به جهت صلوات خدا و صلوات ملائکه اش، پس کسی که رغبت بکند از این^۴، پس او

چیست هاویه؟ آن آتشی است بسیار سوزنده.

بدانکه: برای سنگین کردن میزان اعمال شاید هیچ عملی مثل صلوات بر حضرت رسول و آل آن جناب (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) و مثل حُسن خُلق نباشد، و من در اینجا به ذکر چند خبر در فضیلت صلوات، و سه روایت با چند حکایت در حُسن خُلق کتاب خود را زینت می‌دهم:

✓ اما اخبار در فضل صلوات

● اوّل

شیخ کلینی (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) به سند معتبر روایت کرد که حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق ﷺ فرمودند: گذاشته نمی‌شود در میزان چیزی سنگین‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) و همانا گذاشته می‌شود اعمال شخص در میزان پس سبک باشد میزانش، پس بیرون آورند صلوات را و بگذارند در میزانش پس سنگین شود میزانش.^۱

● دوم

از حضرت رسول ﷺ مروی است که فرمود: من روز قیامت نزد میزانم، پس هر که گناهانش بسیار باشد که کَفَّهُ سَيِّئَاتِش را سنگین کند، بیاورم من صلوات او را که بر من فرستاده، تا سنگین کنم به آن کَفَّهُ حَسَنَاتِش را.^۲

● سوّم

و نیز شیخ صدوق (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) از حضرت امام رضا ﷺ نقل کرده که فرمود: هر که قدرت نداشته باشد بر چیزی که گناهانش را برطرف کند پس بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که آن، خراب و ویران می‌کند گناهان را.^۳

۱- بحار ج ۹۳ ص ۴۹ و ۵۶، اصول کافی ۴۹۴/۲ باب الصلوة عَلَى النَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ح ۱۵.

۲- ثواب الاعمال ۱۴/ عنه بحار ج ۹۳ ص ۵۶ ح ۳۱.

۳- عیون الاخبار ۱/ ۲۹۴ عنه بحار ۴۷/۹۳ ب ۲۹ ح ۲.

۱- بحار الانوار ۷۰/۹۴ ب ۲۹ ح ۶۳. ۲- بحار الانوار ج ۹۴ ص ۷۰ ب ۲۹ ح ۶۳.

۳- بحار ۷۱/۹۴ ب ۲۹ ح ۶۵. ۴- یعنی کسی که از این همه ثواب اعراض بکند و به آن اهمیّت ندهد.

را قدرت ندارم. گفتیم: کدام حساب است آن؟ گفت: قومی از امت تو که در جایی حاضر می‌شوند و اسم تو برده می‌شود نزد ایشان پس صلوات می‌فرستند بر تو، من قدرت ندارم ثواب آنها را شماره کنم.^۱

● نهم

شیخ کلینی روایت کرده در ذیل این صلوات عصر جمعه: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَغُلِّمْهُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»: هر که این صلوات را هفت مرتبه بگوید خداوند رد کند بر او به عدد هر بنده حسنه‌ای و عملش در آن روز مقبول باشد، و بیاید در روز قیامت در حالی که مابین دیدگانش نوری باشد.^۲

● دهم

روایت شده که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَغُلِّمْهُمْ وَغُلِّمْهُمْ» نمیرد تا امام قائم^ع را درک نماید.^۳

✓ و اما روایات در حسن خلق پس چنین است

● روایت اول

از انس بن مالک منقول است که گفت: وقتی در خدمت حضرت رسول^ص بودم و بر تن شریف آن جناب بُردی بود که حاشیه و کنار آن غلیظ و زبر بود، که ناگاه عربی بیابانی نزدیک آمد و ردای آن حضرت را گرفت و سخت کشید، به نحوی که حاشیه ردا در بُن گردن آن جناب اثر کرد؛ پس گفت: ای محمد بار کن بر این دو شتر من از مالی که نزد تست، زیرا که آن مال خدا است نه مال تو و نه مال پدر تو. حضرت در جواب او سکوت نمود، آنگاه فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدا

جاهلی است مغرور که بیزار است از او خدا و رسول و اهل بیتش.^۱

فقیر گوید که: شیخ صدوق در «معانی الأخبار» روایت کرده از حضرت صادق^ع در معنی: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» الآیه. که آن حضرت فرمود: صلوات از خداوند عزّ و جلّ رحمت است و از ملائکه ترکیه است و از مردم دعاست.

و در همان کتاب روایت است که راوی گفت: ما چگونه صلوات بفرستیم بر محمد و آل محمد^ع؟ فرمود: می‌گوئید: صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ صَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. گفت: گفتیم: چه ثواب است برای کسی که این صلوات را بر پیغمبر بفرستد؟ فرمود: ثوابش بیرون آمدن از گناهانش است مثل روزی که از مادر متولد شده است.^۲

● هشتم

«شیخ ابوالفتوح رازی» روایت کرده از حضرت رسول^ص که فرمود: در شب معراج چون به آسمان رسیدم ملکی دیدم هزار دست داشت، در هر دستی هزار انگشت، و مشغول بود به حساب کردن و شماره کردن به انگشتان. از جبرئیل پرسیدم که کیست این ملک و چه چیز را حساب می‌کند؟! جبرئیل گفت: این ملکی است موکل بر دانه‌های باران، حفظ می‌کند که چند قطره از آسمان به زمین نازل شده. پس من گفتم به آن ملک که تو می‌دانی از زمانی که حق تعالی دنیا را خلق کرده است چند قطره باران از آسمان به زمین آمده است؟ گفت: یا رسول الله قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده به سوی خلق، غیر از آن که من می‌دانم چند قطره نازل شده از آسمان به زمین، به تفصیل می‌دانم چند قطره به دریا فرود آمده و چند قطره در بیابان و چند قطره در معموره^۳ و چند قطره در بستان و چند قطره در شوره‌زار و چند قطره در قبرستان! حضرت فرمود: من تعجب کردم از حفظ و تذکر او در حساب خود! پس گفت: یا رسول الله! با این حفظ و تذکر و دستها و انگشتان که دارم حساب کردن یک چیزی

۱- تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی ج ۴ ص ۴۴۳.

۲- کافی ۴۲۹/۳ ح ۵ عنه عین الخیوة مجلسی^ع ص ۴۱۵.

۳- جمال الاسبوع: ۴۴۵ عنه بحار ۶۵/۹۰ ب ۱۰۰، مصباح المتهجد ص ۱۹۷.

۱- بحار ج ۹۴ ص ۵۷ ح ۳۲، اصول کافی ۴۹۲/۲ باب الصلوة علی النبی و اهل بینه ح ۶.

۲- معانی الاخبار ۳۶۸ عنه بحار ۵۵/۹۴ ب ۲۹ ح ۲۷.

۳- آبادی.

هستم؛ پس فرمود: آیا قصاص کنم از تو ای اعرابی؟
گفت: نه.

حضرت فرمود: چرا؟

گفت: زیرا که شیوه و خلق تو آن است که بدی را به بدی مکافات نکنی.

حضرت خندید و امر فرمود که بر یک شتر او جو بار کردند و بر شتر دیگرش خرما،
و به او مرحمت فرمود.^۱

مؤلف گوید: که ذکر من این روایت را در این مقام به جهت تبرک و تیمن است نه
برای بیان حسن خلق حضرت رسول ﷺ یا ائمه هدی ﷺ، زیرا که شخصی را که حق
تعالی در قرآن کریم به «خلق عظیم» یاد فرماید و علمای فریقین در سیرت و خصال
حمیده اش کتابها نوشته باشند و عَشْرَى^۲ از اَعْشَارِ آن را احصاء ننموده باشند، دیگر
چیز نوشتن من در این باب سماجت^۳ است.

وَلَقَدْ أَجَادَ مَنْ قَالَ:

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَ الشَّقَلَيْنِ	و الْفَرِيقَيْنِ مِنْ غَرْبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ
فَأَقَى النَّبِيِّنَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ	و لَمْ يُدْأَنْوْهُ فِي عِلْمٍ وَ لَا كَرَمٍ
وَ كُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُلْتَمِسٍ	غَرْفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّيمِ
وَ هُوَ الَّذِي تَمَّ مَغْنَاهُ وَ صُورَتُهُ	تَمَّ اضْطِفَاؤُهُ خَبِيئًا بَارِئُ النَّسَمِ
مُنْزَعٌ عَنْ شَرِيكِ فِي مَحَاسِنِهِ	فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمٍ
فَمَنْبَغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ يُشْرُ	وَ أَنَّهُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ كُلِّهِمْ ^۴

۱- سفینه البحار ج ۱ ص ۴۱۲ ماده خلق، طبقات الکبری ۱ / ۴۵۸ .

۲- ۱۰

۳- زشتی و بی شرمی .

۴- سفینه البحار ج ۱ ص ۴۱۱ ماده «خلق»، این اشعار را «بوصیری» سروده و در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن
ص ۸۲ به شعر ترجمه شده است:

او از همه و خشوران در خلق به و در خو	در علم و کرم او را هرگز نرسند ایشان
هر یک ز رسول الله خواهند که بربخشد	یک مشت ز آب بحر یا قطره ای از باران
صف بسته به پیش وی، هر دسته به جای خویش	چون نقطه و چون شکله در دانش و در برهان
پس اوست که کامل کرد هم معنی و صورت را	و آنگاه حبیبش خواند آن خالق انس و جان
همتا نبود او را در حُسن خداداداش	پس آیتی از وحدت در گوهر حُسنش خوان

● روایت دوم

از «عصام بن المصطلق شامی» نقل شده که گفت: وقتی داخل مدینه معظمه شدم
دیدم حسین بن علی رضی الله عنه را، پس به عجب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس
حسد واداشت مرا که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی که در سینه داشتم از پدر او.
پس نزدیک شدم گفت: تویی پسر ابوتراب؟ معلوم باشد که اهل شام از حضرت
امیرالمؤمنین رضی الله عنه به «ابی تراب» تعبیر می کردند و گمان می کردند که به این اسم،
تنقیص آن جناب می کنند و حال آن که هر وقت «ابوتراب» می گفتند گویا حُلّی^۱ و
حُلّ^۲ به آن حضرت می پوشانیدند بالجمله «عصام» گفت:

گفتم: به امام حسین رضی الله عنه تویی پسر ابوتراب؟ فرمود: بلی.

فَبَالَتْ فِي شَمِهِ وَ شَمِّ أَبِيهِ یعنی هر چه توانستم دشنام به آن حضرت و پدرش
گفتم! فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظْرَةً غَاطِظٍ رُؤُوفٍ، پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد
و فرمود: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ
بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ - إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - ثُمَّ لَا يَقْصُرُونَ^۳

و این آیات اشارت است به مکارم اخلاق که حق تعالی پیغمبرش را به آن تأدیب
فرمود: از جمله آن که به میسور از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقع زیادتیر نباشد و بدی را
به بدی مکافات ندهد، و از نادانان روی گرداند، و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا
گیرد ثُمَّ قَالَ خَفَضَ عَلَيْكَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكَ (یعنی) پس فرمود به من آهسته کن و
سبک و آسان کن کار را بر خود، طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خود؛ همانا
اگر تو طلب یاری کنی از ما، تو را یاری کنیم، و اگر طلب عطا کنی تو را عطا کنیم، و اگر
طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنیم.

«عصام» گفت: من از جسارتهای خود پشیمان شدم. آن حضرت به فراست یافت
پشیمانی مرا.

فرمود: لَا تُتْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ^۴ و این آیه شریفه

۱- زیورها، زینتها .

۲- جامه های نو .

۳- سورة ۷ آیه ۱۹۹ - ۲۰۲ .

۴- سورة ۱۲ آیه ۹۲ .

اول به من نگاه می‌کنند و می‌گویند: سُبْحَانَ مَنْ بَلَغَ عَبْدًا بِبَيْعِ بَعْشَرَيْنِ دَرْهَمًا مَا بَلَغَ یعنی منزّه است خداوندی که رسانید بنده‌ای را که بیست درهم خریده شده به این مرتبه از رفعت، و به تحقیق که من الآن به واسطه شما شرف پیدا کردم و در چشمها بزرگ شدم، زیرا که دانستند که شما برادران من هستید و من عبد نبودم بلکه نواده ابراهیم خلیل.^۱

و نیز روایت شده که چون حضرت یعقوب و یوسف به هم رسیدند، یعقوب علیه السلام پرسید: پسر جان بگو برایم که چه بر سر آمد؟ گفت: بابا می‌پرس از من که برادرانم با من چه کردند، بلکه بپرس که حق تعالی با من چه کرد.^۲

● روایت سوم

شیخ مفید و دیگران روایت کرده‌اند که: در مدینه طیبه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت امام موسی علیه السلام را اذیت می‌کرد و به آن جناب ناسزا می‌گفت هر وقت که آن حضرت را می‌دید، و به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می‌داد! تا آن که روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذار تا این فاجر را بکشیم، حضرت ایشان را نهی کرد از این کار، نهی شدیدی، و زجر کرد ایشان را و پرسید که آن مرد کجاست؟

عرض کردند: در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است. حضرت سوار شد از مدینه به دیدن او تشریف برد. وقتی رسید که او در مزرعه خود توقف داشت. حضرت به همان نحو که سوار بر حمار بود داخل مزرعه او شد. آن مرد صدا زد که زراعت ما را نمال؛ از آنجا نیا. حضرت به همان نحو که می‌رفت، رفت تا به او رسید و نشست نزد او و با او به گشاده‌روئی و خنده سخن گفت، و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت کرده‌ای؟ گفت: صد اشرفی.

حکایت کلام حضرت یوسف پیغمبر علیه السلام است به برادران خود که در مقام عفو از تقصیران آنها فرمود که: عتاب و ملامتی نیست بر شما بیامرزد خداوند شماها را، و اوست اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. پس آن جناب به من فرمود که: تو از اهل شامی؟ عرض کردم: بلی.

فرمود: شَيْشِيَّةٌ اَعْرِفُهَا مِنْ اَحْزَمٍ و این مثلی است که حضرت به آن تمثّل جست، حاصل آن که: این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوی اهل شام است که معاویه در میان آنها سنت گذاشت.

پس فرمود: حَيَّانَا اللَّهُ وَ اِيَّاكَ هَر حاجتی که داری به نحو انبساط و گشاده‌رویی حاجات خود را از ما بخواه که می‌یابی مرا در نزد افضل ظنّ خود به من اِنْشَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

«عصام» گفت: این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سر زد چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو روم. لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که به مردم پناه می‌بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود و مرا نبیند، لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست‌تر از آن حضرت و پدرش.^۱

مؤلف گوید که: صاحب کشف در ذیل آیه شریفه «لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» که حضرت سیدالشهداء به آن تمثّل جست، روایتی از حُسن خُلُق «یوسف صدیق» نقل کرده که ذکرش در اینجا مناسب است، و آن روایت این است که: برادران یوسف علیه السلام پس از آن که شناختند یوسف را، برای آن جناب پیغام دادند که تو ما را می‌خوانی صبح و شام در سر سفره خود، ما خجالت می‌کشیم و حیا می‌کنیم از تو به واسطه آن تقصیراتی که از ما سر زده نسبت به جناب تو.

حضرت یوسف علیه السلام فرمود: چرا حیا می‌کنید و حال آن که شما سبب عزّت و شرف من هستید، زیرا که اگر چه من بر اهل مصر سلطنت دارم لکن ایشان به همان چشم

۱- تفسیر کشف ۵۰۳/۲ عنه سفینه البحار ۹۷/۲ و آیه خلق ط آستان قدس رضوی.

۲- مجمع البیان ۲۶۵/۳، سفینه البحار ۹۷/۲ و آیه «خُلِقَ» ط آستان قدس رضوی.

۱- سفینه البحار ج ۱ ص ۴۲۱ ماده خلق ط تهران.

مالک از او بگذشت و چیزی به او نگفت. پس به آن مرد گفتند که: آیا دانستی که با چه کسی این اهانت و استهزاء نمودی؟! گفت: نه.

گفتند: این شخص مالک اشتر، یار امیرالمؤمنین^ع بود. آن مرد را ترس و لرزه گرفت و عقب مالک برفت تا او را دریابد و عذرخواهی نماید؛ مالک را یافت که در مسجد رفته و به نماز ایستاده. چون از نماز فارغ شد، آن مرد افتاد روی پاهای مالک که بیوسد، مالک فرمود: چه امر است؟ گفت عذر می‌خواهم از آن جسارتی که کرده‌ام. مالک فرمود که: باکی نیست بر تو، به خدا سوگند که من داخل مسجد نشدم مگر برای آن که استغفار کنم برای تو.^۱

مؤلف گوید: ملاحظه کن که چگونه این مرد از حضرت امیرالمؤمنین^ع کسب اخلاق کرده است، با آن که از اُمراء لشکر آن حضرت است، و شجاع و شدید الشَّوْکَة^۲ است و شجاعتش به مرتبه‌ای است که «إِنِّي أَبِي الْحَدِيدِ» گفته که: اگر کسی قسم بخورد که در عرب و عجم شجاعتی از «أَشْتَر» نیست مگر استادش امیرالمؤمنین^ع، گمان می‌کنم که قَسَمش راست باشد. چه بگویم در حق کسی که حیات او منهزم کرد اهل شام را و ممات او منهزم کرد اهل عراق را و امیرالمؤمنین^ع در حق او فرموده که «أَشْتَر» برای من چنان بود که من برای رسول خدا^ص بودم،^۳ و به اصحاب خود فرموده که کاش در میان شما مثل او دو نفر، بلکه کاش یک نفر مثل او داشتم^۴، و شدت شوکتش بر دشمن از تأمل در این اشعار که از آن بزرگوار است معلوم می‌شود:

وَلَقَيْتُ أَضْيَافِي بِوَجْهِ عُبُوسٍ	بَقِيْتُ وَفَرِي ^۵ وَأَنْحَرَفْتُ عَنِ الْغُلَى
لَمْ تَخُلْ يَوْمًا مِنْ بَهَابِ نَفُوسٍ	إِنْ لَمْ أَشْنِ عَلَى ابْنِ هِنْدٍ غَارَةً
تَغْدُوا بِبَيْضٍ فِي الْكَرْبِيفَةِ شُوسٍ	خَيْلاً كَأَمْثَالِ السَّعَالِيِّ شُرْبًا
وَمُضَانُ بَرْقٍ أَوْشَعُ شُوسٍ ^۶	حَمِي الْحَدِيدِ عَلَيْهِمْ فَكَأَنَّهُ

۱- سفينة البحار ج ۲ ص ۶۸۶ ماده «شتر» ط آستان قدس رضوی نقل از تنبيه الخواطر ۲/۱.

۲- شوکت: نیرو و قدرت، فز و شکوه.

۳- شرح نهج البلاغه ۳۱۲/۲ عنه سفينة البحار ۸۰۵/۲ وازه شتر ط آستان قدس رضوی.

۴- بحار ۳۱۰/۲۳. ه وفیر یعنی توانگری و بسیاری مال (منه).

۵- سفينة البحار ج ۲ ص ۸۰۵ ماده شتر ط آستان قدس رضوی از انوار الزیج ۲۱۰/۳.

فرمود: چه مقدار امید داری از آن بهره ببری؟
گفت: غیب نمی‌دانم.

حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟
گفت: امیدوارم که دویست اشرفی عاید شود.

پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود، به او مرحمت کرد و فرمود: این را بگیر و زراعت نیز باقی است و حق تعالی روزی خواهد فرمود تو را در آن آنچه امیدواری.

«عُمَرُ» برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جناب درخواست نمود که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو فرماید.

حضرت تبسم فرمود و برگشت و پس از این «عُمَرُ» را در مسجد دیدند نشسته، چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. اصحابش با وی گفتند که قصه تو چیست، تو پیش از این غیر این می‌گفتی؟! گفت: «شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید»، پس شروع کرد به آن حضرت دعا کردن.

اصحابش با او مخاصمه کردند او نیز با ایشان مخاصمه کرد.

پس حضرت فرمود به کسان خود که: کدام یک بهتر بود آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم؟ همانا من اصلاح کردم امر او به مقدار پولی و کفایت کردم شر او را به آن.^۱

✓ و اما حکایات در حسن خلق پس چنین است

□ حکایت

نقل است که روزی مالک اشتر (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) می‌گذشت در بازار کوفه، و بر تن آن جناب بود پیراهنی از خام و بر سرش عمامه‌ای از خام بود.
یکی از مردمان بازاری - که او را نمی‌شناخت - به نظر حقارت به او نگاه کرد و از روی استهزاء و استخفاف «بندقه» یعنی گلوله گِلین به جانب آن جناب افکند.

۱- ارشاد ۳۱۷/۲ عنه.

امامیه تصنیف فرموده و بزرگانی را که ما مشاهده کردیم در آفاق، این بزرگوار اشرف از همه بود در اخلاق.^۱
این فقیر گوید: اینجا جای تمثّل به این شعر است:

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی از دولت آن زلف چو سنبل شنوی
خواجه این حُسن خُلق را از رجوع به دستورالعمل و کردار ائمه اطهار صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اخذ کرده است؛ آیا نشنیده‌ای که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنید که مردی قنبر را دشنام می‌دهد، قنبر خواست که دشنام او را برگرداند که حضرت او را ندا کرد: مهلاً یا قنبر (آرام باش ای قنبر) بگذار که این شخص دشنام دهنده خوار شود، همانا به سکوت خود خشنود می‌کنی خداوند رحمان را و به خشم در می‌آوری شیطان را و شکنجه می‌کنی دشمن خود را؛ قسم به آن خدائی که دانه را شکافت و مردم را آفریده که مؤمن خشنود نمی‌کند خدا را به چیزی مثل حلم، و خشمناک نمی‌کند شیطان را به چیزی مثل خاموشی، و شکنجه نمی‌کند احمق را چیزی مثل سکوت از جواب او.

بالجمله مخالف و مؤلف خواجه را مدح و ستایش نموده‌اند؛ جرجی زیدان در آداب اللغة العربیة در ترجمه او گفته که: کتابخانه‌ای اتخاذ کرد و مملو کرد آن را از کتب که عددش زیاده از چهارصد هزار مجلد بود، وَ أَقَامَ الْمُتَجَبِّينَ وَ الْفَلَاسِفَةَ وَ وَقَفَ عَلَیْهَا الْأَوْقَافَ فَزَهَا الْعِلْمُ فِی بِلَادِ الْمَغُولِ عَلَى يَدِ هَذَا الْفَارِسِيِّ كَأَنَّهُ قَبَسٌ مُنِيرٌ فِی ظُلْمَةِ مُذَلِّهِمَةِ.^۲

و این احقر در کتاب «فوائد الرضویة» که در تراجم علماء امامیه است، ترجمه این بزرگوار را به اندازه‌ای که فراخور آن کتاب بود نگاشتم، و نوشتم که اصل آن جناب از «وشاره» است که یکی از بلوک «جهرود» ده فرسخی بلده قم است، لکن ولادت با سعادتش در طوس واقع شده در یازدهم جمادی الاولی سنه ۵۹۷، در آخر روز دوشنبه هیجدهم ذی‌الحجه سنه ۶۷۲ وفات کرد و در بقعه متوره کاظمیه - سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهِ

۱- الْکُنْیَ وَ الْأَلْقَاب ۳/ ۲۱۷، اعلام الزرکلی ۷/ ۲۵۷.

۲- ستاره‌شناس‌ها و فلاسفه را بر آن کتابخانه گماشت و موقوفاتی را وقف آن نمود، پس دانش به وسیله این مرد ایرانی در شهرهای تحت نفوذ مغول گسترش یافت، و او همانا مانند شعله فروزان و نورانی بود که در جو تاریک بسیار سیاه آن زمان نورافشانی نمود.

بالجمله با این مقام از جلالت و شجاعت و شدّت و شوکت، حُسن خُلق او به مرتبه‌ای رسیده که یک مرد سوقی^۱ به او اهانت و استهزاء می‌نماید ابداً تغییر حالی برای او پیدا نمی‌شود؛ بلکه می‌رود در مسجد نماز بخواند و دعا و استغفار برای او نماید و اگر خوب ملاحظه کنی این شجاعت و غلبه بر هوای نفس خود بالاتر است از شجاعت بدنی او؛ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ.^۲

□ حکایت

شیخ مرحوم در خاتمه مستدرک در ترجمه سلطان العلماء و المحققین و افضل الحکماء و المتکلمین، وزیر اعظم، استاد مَنْ تَأَخَّرَ وَ تَقَدَّمَ، ذوالفیض القدسی «جناب خواجه نصیرالدین طوسی علیه السلام» نقل کرده که روزی کاغذی به دستش رسید از شخصی که در آن، کلمات زشت و بدگوئی به ایشان داشت؛ از جمله این کلمه قبیحه در آن بود که «یا کَلْبُ بَنِ کَلْب!»

محقق مذکور چون آن کاغذ را مطالعه فرمود، جواب آن را به متانت و عبارات خوش مرقوم داشت بدون یک کلمه زشتی؛ از جمله مرقوم فرمود که قول تو خطاب به من: ای سگ، این صحیح نیست زیرا که سگ به چهار دست و پا راه می‌رود و ناخنهایش طویل و دراز است و لکن من منتصب القامه‌ام و بشرهام ظاهر و نمایان است، نه آن که مانند کلب، پشم داشته باشم و ناخنهایم پهن است و ناطق و ضاحکم، پس این فصول و خواصی که در من است به خلاف فصول و خواص کلب است.

و به همین نحو جواب کاغذ او را نگاشت و او را در غیابت جُبِّ مَهَانَت^۳ گذاشت.^۴
مؤلف گوید که: این خُلق شریف از این محقق جلیل عجیبی ندارد زیرا که آیه‌الله علامه حلی رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَیْهِ در حق او فرموده که این شیخ، افضل اهل عصر خود بود در علوم عقلیه و نقلیه؛ و کتب بسیاری در علم و حکمت و احکام شرعیه بر مذهب

حاصل مضمون شعر آن است که: از جود و شرافت و مهمان نوازی دور باشم اگر بر معاویه هجوم نیاورم و اسبان غول پیکر ورزیده همراه با شمشیرهای بلند بر او نتارنم. به گونه آهن تافته بر لشکرش بیارم که گوئی برق آسمان می‌چهد و یا خورشید پرتو افکند.
۱- بازاری.

۲- سفینه البحار، ۲/ ۸۰۲ واژه «شتر» ط آستان قدس رضوی.

۳- ته گودال خواری.

۴- سفینه البحار ج ۱ ص ۴۲۲ واژه خلق.

سَاكِنِيهَا - به خاک رفت و بر لوح مزارش نوشتند: وَكَلَبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ^۱
بعضی تاریخ فوت آن جناب را به نظم درآورده و گفته:

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه‌ای که چه او مادر زمانه نژاد
به سال ششصد و هفتاد و دو به ذی‌الحجّة به روز هیجدهم درگذشت در بغداد

□ حکایت

نقل شده که روزی شیخ الفقهاء العظام، مرحوم «حاج شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء» - رَضَوَانُ اللّٰهُ عَلَیْهِ - در اصفهان پیش از آن که نماز شروع کند وجهی به فقراء قسمت نمود، پس از تمام آن به نماز ایستاد. یکی از سادات فقیر خبردار شد، بین دو نماز خدمت شیخ رسید و عرض کرد که مال جَدَم را به من باز ده.

فرمود: تو دیر آمدی و اکنون دیگر چیزی نمانده که به تو بدهم.

سید در غضب شد و آب دهان خود را بر محاسن مبارک شیخ افکند! شیخ از محراب برخاست، و دامن خود را گرفت و در میان صفوف جماعت گردش کرد و فرمود که: «هر که ریش شیخ را دوست دارد به سید اعانت کند.» پس مردم دامن شیخ را پر از پول نمودند. شیخ آنها را به سید داد؛ پس از آن به نماز عصر ایستاد. خوب ملاحظه کن در این خُلق شریف که به چه مرتبه رسیده در این بزرگوار که رئیس مسلمین و حجة‌المسلمین و فقیه اهل بیت^{علیهم‌السلام} بوده، و فقاہتش به مرتبه‌ای بود که کتاب کشف الغطاء را در سفر تصنیف کرده و نقل شده که می‌فرمود: «اگر کتب فقهیه را همه را بشوید، من از طهارت تا دیات را می‌نویسم، و اولادش تمامی، فقها و علماء جلیل بوده‌اند.

شیخ ما ثقة‌الاسلام نوری (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) در حال آن جناب فرموده که: اگر کسی تفکر و تأمل کند در مواظبت این بزرگوار بر سَنَن و آداب و مناجاتش در اسحار و گریستن و تذلل او برای پروردگار و مخاطبات او با نفس خود که می‌گفت: «تو جَعِیْفَر بودی پس جعفر شدی، پس شیخ جعفر گشتی، پس شیخ عراق گشتی، پس رئیس مسلمین شدی؛ یعنی فراموش مکن‌اوائل خود را.» خواهدیافت او را که از همان کسانی

۱- سورة ۱۸ آیه ۱۸.

است که حضرت امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} وصف ایشان را فرموده برای «احنف بن قیس»^۱.
فقیر گوید که: آن حدیثی است طویل در ذکر اوصاف اصحاب خود که برای احنف فرموده بعد از قتال اهل جمل؛ از جمله فقراتش این است: «فَلَوْرَ أَيْتَهُمْ فِي لَيْلَتِهِمْ وَقَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَ هَدَاتِ الْأَصْوَاتُ وَ سَكَتَتِ الْحَرَكَاتُ مِنَ الطَّيْرِ فِي الْوُكُورِ وَقَدْ نَهَتْهُمْ^۲ هَوْلُ يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ النُّوعِيدِ عَنِ الرُّقَادِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: أَفَأَمِنْ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَانًا وَ هُمْ نَائِمُونَ فَاسْتَيْقَظُوا فَالَهَا فَرَعَيْنِ وَ قَامُوا إِلَى صَلَوَاتِهِمْ مُعْجِلِينَ بَاجِعِينَ نَارَةً وَ أُخْرَى مُسَبِّحِينَ، يَبْكُونَ فِي مَحَارِبِهِمْ وَ يَرْنُونَ، يَصْطَفُونَ لَيْلَةً مُظْلِمَةً بَهْمَاءَ يَبْكُونَ، فَلَوْرَ أَيْتَهُمْ يَا أَحْنَفُ فِي لَيْلَتِهِمْ قِيَامًا عَلَى أَطْرَافِهِمْ مُنْحَنِيَةً ظُهُورُهُمْ يَتَلَوْنَ أَجْزَاءَ الْقُرْآنِ لِصَلَاتِهِمْ قَدْ اشْتَدَّتْ أَعْوَالُهُمْ وَ نَجِيبُهُمْ وَ زَفِيرُهُمْ إِذَا زَفَرُوا خَلَّتِ النَّارُ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُمْ إِلَى حَلَاقِيمِهِمْ وَ إِذَا أَعْوَلُوا حَسِبَتْ السَّلَاسِلُ قَدْ صَفَدَتْ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَلَوْرَ أَيْتَهُمْ فِي نَهَارِهِمْ إِذَا لَرَأَيْتَ قَوْمًا يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ يَقُولُونَ لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا، قَدْ قَيَّدُوا أَقْدَامَهُمْ مِنَ التُّهْمَاتِ وَ ابْكَمُوا السِّنْتَهُمْ أَنْ يَتَكَلَّمُوا فِي أَعْرَاضِ النَّاسِ وَ سَجَمُوا أَسْمَاعَهُمْ أَنْ يَلْجَأَ خَوْضَ خَائِضٍ وَ كَحَلُّوا أَبْصَارَهُمْ بِغَضِّ الْبَصَرِ عَنِ الْمَعَاصِي، وَ انْتَحُوا ذَاكَ السَّلَامِ الْبَتَّى مَنْ دَخَلَهَا كَانَ آمِنًا مِنَ الرَّيْبِ وَ الْأَحْزَانِ^۳؛ اگر بینی ایشان را در شبهای ایشان، در وقتی که چشمها به خواب رفته و صداها ساکت شده و مرغها در آشیانه‌ها آرام گرفته‌اند، می‌بینی ایشان را که هول روز قیامت و یوم و عید بازداشته ایشان را از خفتن، همچنان که حق تعالی فرموده: «أَيَا أَيُّمَنُ شَدَدَ أَهْلَ قَرِيهَاتِهِمْ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَانًا وَ هُمْ نَائِمُونَ» در شب در حالی که ایشان خوابیده باشند» در حالی که بانگ کنند و

۱- سفينة البحار ۳/۱ و اژه جعفر ط آستان قدس رضوی نقل از مستدرک الوسائل ۳/۳۹۸.

۲- یعنی بازداشته ایشان را (منه). ۳- صفات الشیعه، ج ۶۳ عنه بحار ۲/۲۱۹ ب ۸ ج ۱۳۲.

□ حکایت

نقل است که روزی کافی الکفاة «صاحب بن عباد»، شربتی طلبید؛ یکی از غلامانش قدح شربتی حاضر کرد و بدو داد. صاحب چون خواست بیاشامد یکی از خواص او گفت: «مخور این را زیرا که زهر بر آن آمیخته‌اند» و غلامی که قدح را به دست صاحب داده بود ایستاده بود. صاحب گفت: دلیل بر صحت قول تو چیست؟ گفت: تجربه کن؛ این را بده به همان کس که به تو داده تا معلوم شود.

صاحب گفت که: من این را اجازه نمی‌دهم و حلال نمی‌دانم.

گفت: پس تجربه کن به آن که بده مرغی بیاشامد.

گفت: «حیوانی را عقوبت کردن جایز نیست.» پس قدح را رد کرد و امر کرد بر زمین ریزند و به آن غلام فرمود که: برو از نزد من و داخل خانه من مشو، ولکن امر فرمود که شهریه او را بدهند و قطع نکنند، و فرمود: یقین را به شک دفع نباید کرد، و عقوبت کردن به قطع روزی کسی، از ناکسی است.^۱

مؤلف گوید که: «صاحب بن عباد» از وزرای آل بویه و ملجأ عوام و خواص و مرجع ملت و دولت و از خانواده شرف و عزت بوده، و همان کس است که در ادبیت و فضل و کمال و علم عربیت أعجوبة دهر و یگانه عصر خویش بوده؛ نقل شده: در وقتی که می‌نشست برای املاء؛ خلق بسیاری به واسطه استفاده از جنابش جمع می‌گشتند به حدی که شش نفر مُستَمَلی بودند، یعنی کلام او را به مردم می‌رساندند، و کتب لغتی که در نزد او بود در حال حمل و نقل محتاج به شصت شتر بود، و علویین و سادات و علماء و فضلاء نزد او محلی منیع^۲ و مرتبتی رفیع داشتند، و از علماء ترویج می‌کرد و ایشان را به تصنیف و تألیف تشویق می‌نمود، و به جهت خاطر او شیخ فاضل، خبیر

راهب پریشانی را کنار در بیت المقدس دیدم! به او گفتم: مرا اندرز بده. گفت: همانند مردی باش که دزدگان او را محاصره نموده‌اند، در این هنگام او ترسان و حیران است که می‌داند از آنان غفلت ورزد و به بازی سرگرم شود، در نتیجه طعمه دزدگان گردد. پس شب او شب ترس است هنگامی که خوشگذرانان آسوده خاطرنند، و آنگاه که بیهوده کاران در روز شاد و خرسند می‌باشند، ولی او روز را به غم و اندوه به سر می‌برد. پس از من روی برگردانید و مرا رها نمود، گفتم: بر بند و اندرز خود بیفزای، گفت: همانا تشنه به آب اندک قناعت می‌ورزد. ۱- سفینه البحار ج ۲ ص ۱۴ ماده صحب.

۲- استوار و بلند.

گریه کنند و گاهی به تسبیح مشغول باشند، می‌گیرند در محرابشان و فریاد می‌کنند؛ گسترانیده‌اند قدمها را برای عبادت با حال گریه در شب تاریک سیاه. پس اگر ببینی ایشان را ای «احنف!» که در شبها روی پاها ایستاده‌اند، خم شده کمرهایشان، می‌خوانند اجزاء قرآن را در نمازشان، شدید شده فریاد و گریه و بانگشان، وقتی که بانگ می‌کنند خیال می‌کنی که آتش گرفته ایشان را تا حلقومشان، و وقتی که صدای ایشان به گریه بلند شود گمان می‌کنی که در بند و زنجیر کرده‌اند گردنهایشان را، پس هرگاه ببینی ایشان را در روز، می‌بینی مردمانی را که راه می‌روند بر زمین به آهستگی و بردباری و می‌گویند برای مردم خوبی. و وقتی که سخن گویند با ایشان نادانان، گویند سلام، و هرگاه بگذرند به لغو و بیهوده، بگذرند گرامی. در بند کرده باشند قدمهای خود را از موضعهای تهمت، و گنگ کرده باشند زبانهایشان را از آن که تکلم کنند در عرضهای مردم، و منع کرده باشند گوشهای خود را از آن که داخل شود در آن حرفهای باطل، و سرمه چشم خود کرده‌اند هم گذاشتن آن را از نظر بر معاصی، و قصد کرده‌اند دأ السَّلام را که هر که داخل آن شود ایمن خواهد بود از ریب^۲ و احزان^۳.

أَقُولُ: وَ يُنَاسِبُ هُنَا نَقْلَ كَلَامٍ مِنْ رَاهِبٍ عَظِيمِ الشَّانِ وَ هُوَ مَا نَقَلَ عَنْ قُتَيْبِ الرَّاهِبِ قَالَ: رَأَيْتُ رَاهِبًا عَلَى بَابِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ كَالْوَالِهِ فَقُلْتُ لَهُ أَوْصِنِي فَقَالَ: كُنْ كَرَجُلٍ اخْتَوَشَتْهُ السَّبَاعُ فَهُوَ خَائِفٌ مَدْعُورٌ يَخَافُ أَنْ يَسْهُوَ فَتَفْتَرِسَهُ وَ يَلْهُوَ فَتَنْهَشَهُ، فَلَيْلَتُهُ لَيْلٌ مَخَافَةٍ إِذَا أَمِنَ فِيهِ الْمُفْتَرُونَ، وَ نَهَارُهُ نَهَارٌ حَرْنٍ إِذَا فَرِحَ فِيهِ الْبَطَالُونَ، ثُمَّ إِنَّهُ وَلَّى وَ تَرَكَنِي، فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي. فَقَالَ: إِنَّ الظُّلْمَانَ يَقْنَعُ بِسَبْرِ الْمَاءِ^۴

۱- آبروها. ۲- تردیدها. ۳- اندوهها، غمها.

۴- کشکول شیخ بهایی ج ۱ ص ۹۹.

۵- می‌گویم: در این جا مناسب است سخن راهب والا مقامی را نقل نمایم: جریان از این قرار است که «قتم» پارسا گفت:

عَلَيْهِ

فَصْلٌ

ماهر، جناب حسن بن محمد قمی «تاریخ قم» را تألیف کرد، و شیخ اجل رئیس المحدثین جناب صدوق (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) به جهت او کتاب عُيُونُ أَخْبَارِ الرِّضَا را تصنیف فرموده، و «تغالبی» به جهت او «یَتِیمَةُ الدَّهْرِ» را جمع کرده است. و کثرت احسان و اِفْضال^۱ او بر فقها و علماء و سادات و شعرا معروف است؛ در هر سال پنج هزار اشرفی می فرستاد به بغداد برای فقهای آنجا، و در ماه رمضان بعد از عصر هر کسی بر او داخل می شد نمی گذاشت برود مگر بعد از آن که نزد او افطار کند، لَأَجْرَم در هر شب از شبهای ماه رمضان منزلش از هزار نفر افطار کننده خالی نبود، و عطا و صدقاتش در ماه رمضان مقابل بود به آنچه که در تمام سال به مردم می داد. و اشعار بسیار در مناقب امیرالمؤمنین و مثالب^۲ اعداء آن حضرت سروده، و وفاتش در ۲۴ صفر سنه ۳۸۵ به سفر در ری واقع شد، جنازه اش را به اصفهان حمل کردند، قبرش در اصفهان معروف و مزار است.

✓ از جمله مواقف مهوله موقف حساب است

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْأَنْبِيَاءِ: اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ^۱ «نزدیک شده از برای مردم وقت حسابشان و ایشان در غفلتند و اعراض کرده اند از تفکر در آن و تهیته و استعداد برای آن» وَ قَالَ تَعَالَى فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ: وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً (الآیات)^۲ «و بسا از قریه یعنی اهل قریه که سرکشی کردند از فرمان پروردگار خود و پیغمبران خدا، پس حساب کردیم ایشان را حسابی سخت و عذاب کردیم ایشان را عذابی سخت و بد، پس چشیدند عقوبت کارهای خود را و بود انجام کارشان خسران و زیان؛ آماده فرمود خدا برای ایشان عذاب سختی، پس بپرهیزید از خدا، ای صاحبان عقلها!» (إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ)، و شایسته است که ما در اینجا تبرک جوئیم به ذکر چند خبر:

• اَوَّل

شیخ صدوق - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به طریق اهل بیت (علیهم السلام) روایت کرده که حضرت! رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: روز قیامت برداشته نمی شود قدمهای بنده تا سؤال کنند از او از چهار چیز: از عمر او که در چه چیز فانی و تمام کرده، و جوانی خود را

۲- سورة ۶۵ آیه ۸ به بعد.

۱- آیه ۱.

۲- عیبه، نقصها.

۱- نیکی و بخشش.

در چه چیز کهنه کرده، و از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه چیز خرج نموده، و از محبت ما اهل بیت.^۱

• دوم

شیخ طوسی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اول چیزی که از بنده حساب می‌کشند نماز است، پس اگر قبول شد ماسوای آن قبول می‌شود.^۲

• سوم

شیخ صدوق روایت کرده که: روز قیامت صاحب قرض می‌آید و شکایت می‌کند، اگر آن که قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض می‌گیرند و اگر حسنه ندارد، گناهان صاحب قرض را بر او می‌گذرانند.^۳

• چهارم

شیخ کلینی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که: از برای اهل شرک نصب ترازو نمی‌شود، ایشان را فوج فوج بی حساب به جهنم می‌برند و نصب موازین و نشر دواوین^۴ از برای اهل اسلام است.^۵

• پنجم

شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون روز قیامت شود و بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند، یکی فقیر باشد و دیگر غنی در دنیا، فقیر گوید: پروردگارا از برای چه مرا باز می‌داری؟ به عزت تو قسم که می‌دانی به من ولایتی و حکومتی نداده بودی که عدالت کنم در آن، یا جور کنم، و مال زیادی به من نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده

باشم، و روزی مرا به قدر کفاف می‌دادی به قدر آنچه می‌دانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی؟

پس خداوند جلیل فرماید که: راست می‌گوید بنده مؤمن من، بگذارید تا داخل بهشت شود.

و آن غنی می‌ماند تا آن قدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کفایت کند آنها را، پس از آن داخل بهشت شود.

پس فقیر گوید به او که: «چه چیز تو را نگاهداشت؟» گوید: طول حساب؛ پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر می‌شد و خدا می‌بخشید تا آن که مرا به رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید مرا به توبه کاران، پس تو کیستی؟ گوید: «من آن فقیرم که با تو در محشر بودم.» گوید: نعیم بهشت تو را تغییر داده است که من تو را نشناختم.^۱

• ششم

«شیخ طوسی» از آن حضرت روایت کرده است که: چون روز قیامت شود حق تعالی ما را موکل گرداند بر حساب شیعیان ما، پس آنچه از خدا است از خدا سؤال می‌کنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان خواهد بود، و آنچه از حق ماست، بر ایشان می‌بخشیم؛ پس حضرت این آیه را خواند: **ثُمَّ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ**.^۲

• هفتم

شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این است و جز این نیست که دقت می‌کند حق تعالی با بندگان در حساب در روز قیامت به قدر آنچه در دنیا به ایشان داده از عقل.^۳

۱- امالی صدوق ۴۴۱ م ۵۷ ح ۱۱ / قم ۵۸۷ طبعث عنه بحار ۲۵۹/۷ ب ۱۱ ح ۴ .

۲- بحار ج ۷ ص ۲۶۴: سوره ۸۸ آیه ۲۶. پس همانا بازگشت آنان به سوی ما می‌باشد، پس به تحقیق حسابشان بر عهده ماست .

۳- بحار ج ۷ ص ۲۶۷ حدیث ۳۲: **إِنَّمَا يُدَاقُّ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدَرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْقَوْلِ فِي الدُّنْيَا**، نقل از اصول کافی ۱ / ۱۱ کتاب العقل والجهل ح ۷ .

۱- بحار ج ۷ ص ۲۵۸ حدیث ۱ نقل از خصال ۱۲۰/۱ - ۱۲۱ .

۲- بحار ج ۷ ص ۲۶۷، روضة المتقين ج ۲ ص ۳۸ «أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قِيلَتْ قِيلَ مَا سَوَاهَا» .

۳- بحار ج ۷ ص ۲۷۴ ح ۴۶ . ۴- دیوان‌ها، دفترهای حساب اعمال .

۵- کافی ۲۰۵/۷ ب ۱۰۰ ح ۱۰۰؛ عنه بحار ۲۵۰/۷ ب ۱۰ ح ۸؛ امالی صدوق ۵۹۵ م ۷۶ ح ۱ .

□ حکایت

از خطّ شیخ شهید (عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ) نقل شده که «احمد بن ابی الحواری» گفت که: آرزو کردم ابوسلیمان دارانی^۱ را در خواب بینم، تا آن که بعد از یک سال او را در خواب دیدم. گفتم به او: یا معلّم چه کرد حق تعالی با تو؟

گفت: ای احمد یک وقتی آمدم از باب صغیر، دیدم شتری از «درمنه» (و آن گیاهی است که به عربی آن را شیخ می‌گویند) پس من یک چوب از آن گرفتم، نمی‌دانم که با آن خلال کردم یا آن که در دندان نکردم و دور افکندم، الحال مدّت یک سال است که من مبتلا به حساب آن هستم.^۲

مؤلف گوید که: استبعاد ندارد این حکایت بلکه تصدیق می‌کند آن را، آیه شریفه: **يَا بُنَيَّ إِنِّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ**^۳ **وَقَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ**^۴ در یکی از خطبه‌های خود: **الْيَسْتِ النَّفُوسُ عَنْ مِثْقَالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مَسْئُولَةً؟** یعنی آیا نیست که از نفوس، از هم وزن یک دانه خردل سؤال خواهد شد؟^۵

و در کاغذی که به «محمد بن ابی‌بکر» نوشته فرموده: **وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَائِلُكُمْ عَنِ الصَّغِيرِ مِنْ عَمَلِكُمْ وَالْكَبِيرِ**^۶ «و بدانید ای بندگان خدا که خداوند عزّ و جلّ سؤال خواهد کرد از شما از هر کوچک و بزرگ از عمل شما».

و در کاغذی که به ابن عباس مرقوم داشته فرمود: **أَمَّا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ** «آیا نمی‌ترسی از مناقشه در حساب؟»^۷

۱- ابوسلیمان دارانی عبدالرحمن بن عطیه، زاهد معروف است که در سنه ۲۳۵ در داریاکه از قراء دمشق است وفات کرد و قبرش در آنجا معروف است و احمد بن ابی الحواری از اصحاب اوست. کذا فی معجم البلدان (منه).

۲- سفینه البحار ج ۱ ماده حسب (محاسبة النفس). ص ۹۶۵، ط آستان قدس رضوی، بحار ۱۶۷/۷۷.

۳- سورة ۳۱ آیه ۱۶ «مفسرین گفته‌اند: یعنی ای پسرک من به درستی که خصلتی که در آدمی است از بدی و اسائه یا احسان، اگر باشد در خردی هم وزن خردلی و باشد در جوف سنگ بزرگ یا در آسمان‌ها باشد یا در زمین بیاورد خدا آن را در موقف حساب و بر آن حساب کند» (منه).

۴- سفینه البحار ج ۱ / ۵۹۶ واره حسب ط آستان قدس رضوی. هـ نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۸۸۶.

ع نهج البلاغه نامه ۴۱.

و اصل مناقشه از (نقش الشوکه) است یعنی بیرون کرد خار را؛ یعنی همچنان که در بیرون آوردن خار از بدن کمال دقت و کاوش و باریک بینی را به عمل می‌آورند تا آن را پیدا کرده و بیرون آورند، همین طور در حساب دقت و باریک بینی به عمل می‌آورند.

و بدانکه بعضی از محققین گفته که: «نجات نمی‌یابد از خطر میزان و حساب، مگر کسی که حساب کند در دنیا نفس خود را و بسنجد به میزان شرع، اعمال و اقوال و خطرات و لحظات خود را» همچنانکه در خبر وارد شده است که فرمودند: حساب کنید نفسهای خود را پیش از آن که حساب کشند از شما، و بسنجد اعمال خود را پیش از آن که بسنجد اعمال شما را.^۱

□ حکایت

شخصی بود نام او «توبه بن صمه»، نقل شده که او حساب می‌کرد نفس خود را در بیشتر اوقات شب و روز خود، پس روزی حساب کرد ایام گذشته عمر خود را، یافت شصت سال از عمرش گذشته است. پس حساب کرد ایام آن را، یافت که بیست و یک هزار و پانصد روز می‌شود، گفت: وای بر من، آیا من ملاقات خواهم کرد مالک را به بیست و یک هزار و پانصد گناه؟! این را گفت و بیهوش افتاد و در همان بیهوشی وفات کرد.^۲

فقیر گوید: روایت شده که وقتی حضرت رسول ﷺ فرود آمد به زمین بی‌گیاهی، پس فرمود به اصحاب خود که بروید هیزم بیاورید، عرض کردند یا رسول الله! ما در زمین بی‌گیاهییم که هیزم در آن یافت نمی‌شود، فرمود: «هر کس هرچه ممکنش می‌شود بیاورد» پس هیزم آوردند ریختند مقابل آن حضرت روی هم. چون هیزمها جمع شد حضرت فرمود: «همین طور جمع می‌شود گناهان».^۳ معلوم شد که مقصد آن

۱- رسول خدا ﷺ فرمود: **خَابِسُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُخَاسِبُوا، وَزِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا** (محاسبة النفس / ۱۳ ط تهران عنه بحار ۷۳/۷۰ ج ۴۵ ص ۲۶).

۲- کشکول شیخ بهائی رحمه الله ج ۲ ماده «ذنب» ص ۲۸۹ ط آستان قدس رضوی.

۳- اصول کافی ۲۸۸/۲ باب إشتغال الذنوب ج ۳.

فَصْلٌ

حضرت از امر فرمودن به آوردن هیزم این بود که اصحاب مُلتفت شوند همین طور که در آن بیابان خالی از گیاه هیزم به نظر نمی‌آمد، وقتی که در طلب و جستجوی آن شدند مقداری کثیر هیزم جمع شد و روی هم ریخته شد، همین نحو گناه به نظر نمی‌آید، چون جستجو و حساب شود گناهان بسیاری جمع می‌شود. چنان که «توبه بن صمّه» برای هر روز عمر خود یک گناه فرض کرد، حساب کرد بیست و یک هزار و پانصد گناه شد.

✓ یکی از مواقف مُهوله^۱ قیامت، موقفی است که نامه‌های اعمال داده شود

چنان چه حق تعالی در اوصاف قیامت فرموده: وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرتُ^۲ یعنی وقتی که صحیفه‌ها منتشر و پهن شود؛ «علی بن ابراهیم» گفته که:

مراد صحیفه‌های اعمال مردم است.^۳ و نیز حق تعالی در سوره انشقاق فرمود: فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (الآیات)^۴ یعنی: اما آن که داده شود نامه او به دست راستش پس به زودی حساب کرده شود حساب آسانی، و برگردد به سوی کسانش شاد و خرم. و اما آن که داده شود نامه او به پشت سر او، پس به زودی بخواند هلاک را یعنی بگوید: وَاثْبُورَا، و درآید یا بسوزد در آتش افروخته.

«عیاشی» از حضرت صادق^ع روایت کرده است که: چون روز قیامت شود به هر کس نامه او را بدهند و گویند: بخوان، پس حق تعالی به خاطر او می‌آورد جمیع کرده‌های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را به نحوی که گویا الحال کرده است؛ پس می‌گوید: ای وای برما، چه می‌شود این نامه را که ترک نکرده است صغیره را و نه کبیره را، مگر آن که إحصاء کرده است آن را.^۵

۱- ترسناک . ۲- سوره ۸۱- آیه ۱۰ . ۳- تفسیر قمی ۴۰۷/۲ ط نجف اشرف .

۴- سوره ۸۴ آیه ۸ به بعد . ۵- سرشماری .

عربار ج ۷ ص ۳۱۴ ح ۹ . «يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» كهف / ۳۹ .

«ابن قُؤلویه» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: هر که زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در ماه رمضان و بمیرد در راه زیارت، از برای او عرض و حسابی نخواهد بود، و به او گویند که داخل بهشت شو بدون خوف و بیم.^۱

علامه مجلسی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) در «تحفه» فرموده: به دو سند معتبر منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: هر که زیارت کند مرا با آن دوری قبر من، بیایم به نزد او در سه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشیم از احوال آنها، در وقتی که نامه‌های نیکوکاران در دست راست ایشان و نامه‌های بدکاران به دست چپ ایشان پرواز کند، و نزد صراط، و نزد ترازوی اعمال.^۲

و در حقّ الیقین^۳ فرموده که: «حسین بن سعید» در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند، نامه او را به دست راست او بدهد و میان خود و او حساب کند که دیگری مطلع نشود، و گوید: ای بنده من! فلان کار و فلان کار کردی، گوید: ای پروردگار من کرده‌ام، پس خداوند کریم فرماید که: آمرزیدم آنها را از برای تو و بذل کردم آنها را به حسنات.

پس مردم گویند: سبحان الله! این بنده یک گناه نداشته است؛ و این است معنی قول حق تعالی: هر که نامه او به دست راست او داده شود، پس بعد از این حساب خواهد شد حسابی آسان و برمی‌گردد به سوی اهل خود مسرور و خوشحال.^۴

راوی پرسید: کدام اهل؟

فرمود: اهلی که در دنیا داشته است اهل اویند در بهشت اگر مؤمن باشد. پس فرمود: اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب می‌کند او را علانیه در حضور خلائق، و حجت را بر او تمام می‌کند و نامه‌اش را به دست چپ او می‌دهند؛ چنان چه حق تعالی فرموده است: و اما آن که نامه او را از پشت سر او می‌دهند پس «وَأَنْتَبِرُوا»

خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید؛ به درستی که در اهل خود شاد بود؛ یعنی در دنیا و گمان می‌کرد که به آخرت برنخواهد گشت.^۱

و این اشاره است به آن که دستهای منافقان و کافران را غل می‌کنند و نامه ایشان را از پشت سر به دست چپ ایشان می‌دهند و به این دو حالت اشاره شده است در دعا‌های وضو در هنگام شستن دستها که:

«خداوندا بده نامه مرا به دست راست من و نامه مخلد بودن مرا در بهشت به دست چپ من، و حساب کن مرا حسابی آسان. و خداوندا مده نامه مرا به دست چپ من و نه از پشت سر من، و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من (انتهی).^۲

مؤلف گوید که: در این مقام مناسب دیدم تبرک جویم به ذکر یک روایت: سید بن طاووس - رَضَوَانُ اللهُ عَلَيْهِ - خبری نقل کرده که حاصلش این است که چون ماه رمضان داخل می‌شد حضرت «امام زین العابدین علیه السلام» غلام و کنیز خود را نمی‌زد و هر کدام که تقصیری در خدمت می‌کردند می‌نوشت در کتابی اسم آن غلام یا کنیز را و تقصیر او را در آن روز معین بدون آن که او را تأدیب و شکنجه کند.^۳ و این تقصیرات جمع می‌شد تا شب آخر ماه رمضان، آن شب آنها را می‌طلبید و جمع می‌نمود ایشان را بر دور خود. آنگاه بیرون می‌آورد آن کتابی را که تقصیرات ایشان در آن بود. پس می‌فرمود: ای فلان، آیا یاد می‌آوری در فلان روز، فلان تقصیر را بجا آوردی و من تأدیب نکردم تو را؟

عرض می‌کرد: بلی یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

پس به دیگری این را می‌فرمود و همچنین هر یک را یادشان می‌آورد تقصیراتشان و اقرار از آنها می‌گرفت تا به آخر، آنگاه می‌ایستاد در وسط ایشان و می‌فرمود به آنها که صداها را بلند کنید و بگوئید: ای علی بن الحسین! پروردگار تو هم

۱- وَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا، وَيَصْلِي سَعِيرًا، اِنَّهٗ كَانَ فِیْ اَهْلِهِ مَسْرُورًا اِنَّهٗ ظَنَّ اَنْ لَّنْ یَحْجُوزَ (انشقاق ۱۰-۱۴). ۲- ثواب الاعمال / ۳۲-۳۱ عنه بحار ۳۱۹/۸۰ ب ۳۲ ح ۱۲.

۳- مسلم است که امام علیه السلام شکنجه نمی‌نمودند، ولی ممکن است آن حضرت برای تربیت غلامانش، گاهی آنها را به طریق درست تأدیب می‌فرمودند.

۱- کامل الزیارات / ۳۳۱ عنه نورالعین فی المشی الی زیارت قبر الحسین علیه السلام ص ۳۰ ب ۹ ح ۳.

۲- خصال ۱۰۹/۱ و امالی صدوق ص ۱۲۱ عنهما بحار ۳۴/۱۰۲ ب ۵۳ ح ۱۳.

۳- حقّ الیقین ۴۴۵-۴۴۴ ب ۵ ف ۱۱- بحار ۳۲۵/۷ ب ۱۶ ح ۱۷.

۴- فَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بَیْنَیْنِهِ، فَسَوْفَ یُحَاسِبُ حِسَابًا یَسِیرًا، وَ یُنْقَلِبُ اِلَیْ اَهْلِهِ مَسْرُورًا.

هر چه کرده‌ای عمل تو را شمرده و ضبط کرده همچنان که تو ضبط کردی و شمردی بر ما اعمال ما را، و نزد خدا کتابی است که نطق می‌کند به حق و فرو نمی‌گذارد کوچک و بزرگ عمل تو را مگر آن که ضبط کرده و نگاه داشته، و می‌یابی هر چه کرده‌ای حاضر نزد آن و نوشته شده در آن هم چنان که ما یافتیم اعمال خود را حاضر نزد تو، پس عفو و اغماض کن از ما هم چنان که امیدواری از خداوند عفو که عفو کند تو را، یاد کن ای «علی بن الحسین»! ذلت مقام خود را در مقابل پروردگار حاکم عادل که ظلم نمی‌کند هموزن دانه خردلی، پس عفو کن از ما تا خداوند ملیک^۱ از تو عفو کند و از تو بگذرد زیرا که خودش فرموده: وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ^۲ معنی آیه شریفه این است که: باید عفو کند جریمه‌ای را که از گناهکاران صادر شده و روی بگردانند از انتقام و اغماض نمایند، آیا دوست نمی‌دارید که بیامرزد خدای مر شما را؟ و پیوسته حضرت تلقین می‌فرمود ایشان را به این نحو کلمات و ایشان ندا می‌کردند آن حضرت را و این کلمات را به آن حضرت می‌گفتند، و آن جناب در بین ایشان ایستاده بود و گریه و نوحه می‌کرد و می‌گفت: «پروردگارا تو امر فرمودی ما را که عفو کنیم آن کسی که بر ما ظلم کرده، پس ما عفو کردیم، پس تو هم عفو کن از ما؛ همانا تو اولی هستی از ما به عفو کردن، و امر فرمودی ما را که سائل را از در خانه رد نکنیم. پروردگارا، ما از روی سؤال و مسکنیت به درگاه تو آمدیم و امید احسان تو را داریم پس منت گذار بر ما و ما را نومید بر مگردان». و از این نوع کلمات می‌گفت، آنگاه رو می‌کرد به غلامان و کنیزان خود و می‌فرمود: «من عفو کردم از شما، آیا شما هم از من عفو کردید و گذشتید از بدیها که از من سرزده نسبت به شما؛ زیرا که من مالک بد ظالم می‌باشم، و مملوکم از برای مالک کریم جواد عادل مُحْسِن مُتَفَضِّل»^۳.

غلامان و کنیزان عرض می‌کردند: ما عفو کردیم از تو ای آقای ما، توبه ما بدی نکردی.

می‌فرمود: بگوئید: خدایا عفو کن از «علی بن الحسین» همچنانکه از ما عفو کرد، و آزاد کن او را از آتش همچنانکه ما را آزاد کرد از قید بندگی.

آنها این کلمات را می‌گفتند و آن حضرت می‌گفت: اَللّٰهُمَّ اَمِيْنَ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ اِذْهَبُوا فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكُمْ وَ اَعْتَقْتُ رِقَابَكُمْ رَجَاءً لِّلْعَفْوِ عَنِّيْ وَ عِتْقِ رَقَبَتِيْ^۱.

پس چون روز عید می‌گشت، جایزه می‌داد به ایشان به مقداری که آنها را حفظ کند و بی‌نیاز کند از آنچه در دست مردم است، و هیچ سالی نبود مگر آن که آزاد می‌کرد در شب آخر ماه رمضان بیست نفر یا چیزی کمتر یا زیادتر و می‌گفت: حق تعالی ر شب ماه رمضان وقت افطار هفتاد هزار هزار نفر از آتش جهنم آزاد می‌کند که ه مگر مستوجب آتش باشند، و چون شب آخر شود به مقداری که در جمیع ماه رمضان آزاد کرده آزاد فرماید، و من دوست می‌دارم که خدا مرا ببیند که من آزاد کردم بندگان خود را در دنیا به امید آن که مرا آزاد فرماید از آتش جهنم.^۲

۱- خدایا اجابت کن ای پروردگار عالم‌ها و (می‌فرمود): بروید، از شما گذشتم و شما را آزاد کردم به امید این که عفو کند خدا مرا و از آتش آزادم کند.
۲- الاقبال / ۴۷۷ عنه بحار ج ۴۶ ص ۱۰۵ - ۱۰۳ ب ۵ ح ۹۳.

۳- نیکوئی‌کننده.

۲- سوره ۳۴ - آیه ۲۲.

۱- پادشاه.

فَصْلٌ

علامه مجلسی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) در «حقّ الیقین» از کتاب عقاید شیخ صدوق^۱ نقل کرده که فرمود: اعتقاد ما در عَقَبَاتِی که در راه محشر است آن است که: هر عقبه‌ای اسم واجب و فرضی است از اوامر و نواهی الهی، پس انسان به هر عقبه‌ای برسد که مسمی به اسم آن واجب است، اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز می‌دارند و طلب حقّ خدا در آن واجب از او می‌کنند، اگر بیرون آمد از عهده آن به عمل صالحی که در پیش فرستاده باشد یا به رحمتی از خدا که او را دریابد نجات می‌یابد از آن و می‌رسد به عقبه دیگر، پس پیوسته او را از عقبه به عقبه دیگر می‌برند و نزد هر عقبه سؤال می‌کنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است، پس اگر از همه سلامت بیرون رفت منتهی می‌شود به «دار بقاء» پس حیاتی می‌یابد که هرگز مرگ در آن نمی‌باشد و سعادت می‌یابد که شقاوت با آن نمی‌باشد، و ساکن می‌شود در جوار خدا با پیغمبران و خُجَّج^۲ و صدّیقین و شفعا و صالحان از بندگان خدای تعالی، و اگر او را بر عقبه‌ای حبس کنند و طلب کنند از او حقّی را که تقصیر در آن کرده، و نجات ندهد آن را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و درنیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی، می‌لغزد قدمش از آن عقبه فرو می‌رود در جهنّم، پناه می‌بریم به خدای تعالی از آن.

این عقبات همه بر صراط است، و اسم یک عقبه از آنها ولایت است که همه خلایق را نزد آن عقبه باز می‌دارند و سؤال می‌کنند از ولایت امیرالمؤمنین^۳ وائمه بعد از او^۴. اگر اتیان به آن کرده است نجات می‌یابد و می‌گذرد و اگر نه، فرو می‌رود به سوی جهنّم چنان که حق تعالی فرموده است:

۱- حجت‌های الهی (امامان علیهم السلام).

✓ یکی از جاهای هولناک آخرت «صراط» است

و آن جبری^۱ است که بر روی جهنّم می‌کشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی‌شود.^۲

و در روایات وارد شده است که : از مو باریک‌تر و از شمشیر بزرنده‌تر و از آتش گرم‌تر است، و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن می‌گذرند مانند برق جهنده، و بعضی به دشواری می‌گذرند اما نجات می‌یابند، و بعضی از عقبات آن به جهنّم می‌افتند و آن در آخرت، نمونه صراط مستقیم دنیا است که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از ذریّه او صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ است، و هر که از این صراط عدول و میل به باطل کرده است، از گفتار یا کردار، از همان عقبه از صراط آخرت می‌لرزد و به جهنّم می‌افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره به هر دو است.^۳

۱- بل

۲- امام صادق^۴ فرمود: صراط راه رسیدن به معرفت الهی می‌باشد و آن دو راه است: یک راه در دنیا و راهی در آخرت، پس راه در دنیا همان امام واجب اطاعة است که هر کس او را در دنیا بشناسد و از او پیروی نماید در آخرت از صراطی که همان بل روی جهنّم است می‌گذرد (بحار ۶۶/۸ ج ۳ نقل از جامع الاخبار ۱۳-۱۴).

۳- بحار ج ۸ ص ۷۱-۶۹-۶۶-۶۴.

وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْنُونُونَ^۱. و اهِمَّ عَقَبَات، مرصاد است؛ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ^۲ و حق تعالی می‌فرماید: «به عزت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که از من نمی‌گذرد ظلم ظالمی» و اسم یک عقبه رَجِم است، و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز، و به اسم هر فرض یا امر یا نهی عقبه‌ای هست که بنده را نزد آن عقبه باز می‌دارند و از آن فرض سؤال می‌کنند. (انتهی)^۳

از حضرت امام محمد باقر^{علیه السلام} روایت کرده است که چون این آیه نازل شد: «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ^۴» و بیاورند در آن روز جهنم را» از حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله} پرسیدند معنی این آیه را، فرمود که: «روح الامین» مرا خبر داده که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند، بیاورند جهنم را با هزار مہار که کشند او را صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت، و جهنم را صدای درهم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد، پس نفسی بکشد و صدایی در آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی امر مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند، پس نماند هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آن که فریاد کند: رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي، پروردگارا جان مرا جان مرا نجات ده. و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که: اُمَّتِي اُمَّتِي و از برای امت خود دعا کنی.

پس صراط را بر روی آن بگذارند، از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر، و آن سه قنطره^۵ داشته باشد، بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم، و بر دوم نماز، و بر سوم عدالت پروردگار عالمان، یعنی: حکم در مظلومه‌های بندگان، پس مردم را تکلیف می‌کنند که بر صراط بگذرند، پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه می‌دارد، اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمی‌گذرند تا از

عهده آن بدر آیند یا به جهنم افتند، و از این عقبه اگر نجات یافتند، نماز ایشان را نگاه می‌دارد، و اگر از این عقبه نجات یافتند، عدالت الهی برای مظلالم عباد ایشان را نگاه می‌دارد؛ و اشاره به این است آنچه حق تعالی فرموده: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ^۱»؛ به درستی که پروردگار تو بر سر راه یا کمینگاه است» و مردم بر صراط می‌روند و بعضی به دست چسبیده‌اند، و بعضی یک پایش لغزیده به پای دیگر خود را نگاه می‌دارد، و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا می‌کنند که: ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن به فضل خود، و سالم بدار و به سلامت بگذران ایشان را، و مردم می‌ریزند در آتش مانند شب‌پره، پس کسی که به رحمت خدا نجات یافت و گذشت می‌گوید: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ، و به نعمت خدا تمام می‌شود اعمال صالحات و نمو می‌کند حسنات، و حمد می‌کنم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آن که ناامید شده بودم به منت و فضل خود، به درستی که پروردگار ما آمرزنده و شکرکننده است عملهای بندگان خود را.^۲

ثقه جلیل، «حسین بن سعید اهوازی» از حضرت امام محمد باقر^{علیه السلام} روایت کرده: که مردی آمد نزد حضرت ابی‌ذر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بشارت داد او را به اولاد آوردن گوسفندانش؛ پس گفت: ای ابوذر مژده‌باد تو را که گوسفندانت اولاد آورده و بسیار شدند. فرمود: مسرور نمی‌سازد مرا بسیاری ایشان و دوست ندارم این را، پس آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است نزد من از آنچه بسیار باشد و مشغول کند؛ همانا من شنیدم که پیغمبر خدا فرمود: «بر دو طرف صراط، روز قیامت رَجِم و امانت است پس در وقتی که بگذرد بر آن، کسی که صله رحم و اداء کننده امانت است، آن دو طرف صراط نمی‌گذارند که بیفتد در آتش».^۳

و در روایت دیگر است که اگر بگذرد خیانت کننده در امانت و قطع کننده رحم، با این دو خصلت نفع ندهد او را عملی دیگر و صراط بیفکند او را در آتش.^۴

۱- سورة ۸۹ آیه ۱۴. ۲- تفسیر قمی ۴۲۱/۲ عنه بحار الانوار ج ۸ ص ۶۵ ح ۲.

۳- بحار ج ۲۲ ص ۴۱۰ ح ۲۷.

۴- ابوذر از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} نقل می‌کند که در روز قیامت رَجِم و امانت بر دو طرف صراط قرار دارند، پس کسی که صله رحم نموده و امانتدار بوده باشد. پس از صراط می‌گذرد و به بهشت می‌رود، اما کسی که در امانت خیانت کرده باشد. پیوندش را

۱- سورة ۲۷ آیه ۲۴ «نگاهدارید آنها را، از آنها سؤال می‌شود».

۲- سورة ۸۹ آیه ۱۳ «همانا پروردگارت در کمین است».

۳- بحار ج ۷ ص ۱۲۹- ۱۲۸ و حق‌الیقین ص ۵۳۷- ۵۳۶.

سید اجل اکمل مؤید، علامه نحیر، بهاء الدین، «سید علی بن سید عبدالکریم نیلی نجفی» که جلالت شأنش بسیار و مناقبش بی شمار است و تلمیذ «شیخ شهید» و «فخر المحققین» است در کتاب «انور المصیئة» در ابواب فضایل حضرت امیرالمؤمنین^ع به مناسبتی این حکایت را از والدش نقل کرده که: در قریه «نیل» که قریه خودشان باشد، شخصی بود که تولیت مسجد آن قریه با او بود، روزی از خانه بیرون نیامد، او را طلبیدند عذر آورد که نمی توانم، چون تحقیق کردند معلوم شد که بدن او به آتش سوخته؛ سوای^۱ دو طرف رانهای او تا طرف زانوها که از آسیب سوختن محفوظ مانده و دیدند درد و الم او را بی قرار کرده، سبب آن را از او پرسیدند. گفت: در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مردم در حَرَج^۲ عظیمند و بسیار به آتش می روند، و من از آن کسانی بودم که به بهشت مرا فرستادند، همین که رو به بهشت می رفتم به پلی رسیدم که عرض و طول آن بزرگ بود، گفتند که: این صراط است. پس ما از آن عبور کردیم و هرچه از آن طی می کردیم عرضش کم، و طولش بسیار می گشت تا رسید که مثل تیزی شمشیر شد، نگاه کردیم در زیر آن دیدیم که وادی بسیار بزرگی است و در آن، آتش سیاهی است، و در آن، جمرههایی^۳ مثل قلّه کوهها، و مردم بعضی نجات می یابند و بعضی در آتش می افتند، و من پیوسته میل می کردم از طرفی به طرف دیگر مثل کسی که بخواهد بیفتد، تا خود را رسانیدم به آخر صراط؛ به آنجا که رسیدم نتوانستم خودداری کنم که ناگاه در آتش افتادم و فرو رفتم در میان آتش، پس خود را رساندم به کنار وادی و هرچه دست انداختم، دستم به جایی بند نشد و آتش مرا پائین می کشید به قوت جریان خود و من استغاثه می کردم، عقل از من پریده بود، پس مُلْهُم^۴ شدم به آن که گفتم: یا علی بن ابی طالب! پس نظر افکندم؛ دیدم مردی به کنار وادی ایستاده، در دلم افتاد که او علی بن ابیطالب^ع است. گفتم: ای آقای من یا امیرالمؤمنین!

۱- از خویشان خود بریده باشد، هیچ کاری برایش سودمند نمی باشد و از روی صراط در دوزخ سرنگون می گردد. «کافی» ۲

ص ۱۵۲ ب صله الزحم ح ۱۱. ۱- مگر، جز

۲- تنگی و فشار و زحمت.

۳- الهام شده، تلقین کرده شده.

۴- پاره آتش.

فرمود: دست خود را بیاور نزدیک، پس کشیدم دست خود را به جانب آن حضرت، پس گرفت دست مرا و کشید مرا بیرون و افکند مرا در کنار وادی، پس آتش را از دو طرف ران من دور کرد به دست شریف خود. که من وحشت نموده از خواب جستم، و این حال خود را دیدم که بینید که سالم نمانده بدن من از آتش مگر آنجائی که امام دست مالیده؛ پس مدت سه ماه مَزْهَم کاری کرد تا سوخته ها بهتر شد و بعد از آن کم بود که نقل کند این حکایت را به جهت آخدی مگر آن که تب می گرفت او را (انتهی).

ذکر چند عملی برای سهولت گذشتن از این عقبه، غیر از
صله رحم و اداء امان که گذشت.

● [اَوَّل]

سید بن طاووس در کتاب «اقبال» روایت کرده که: در شب اوّل ماه رجب بعد از نماز مغرب، بیست رکعت نماز کند به حمد و توحید و بعد از هر دو رکعت سلام دهد تا محفوظ بماند خودش و اهل و مال و اولادش و از عذاب قبر در پناه باشد و از صراط، بی حساب، مانند برق بگذرد.^۱

● دَوَم

روایت شده: هر که شش روز از ماه رجب روز بگیرد از آمینین باشد روز قیامت و بگذرد بر صراط به غیر حساب.^۲

● سَوَم

و نیز سید روایت کرده: کسی که در شب بیست و نهم شعبان ده رکعت نماز کند، بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و «الْهِیْکُمُ التَّکَاثُرُ» ده مرتبه، و معوذتین^۳ ده مرتبه، و توحید ده مرتبه، عطا فرماید حق تعالی به او ثواب مجتهدین، و سنگین کند میزان او را از حسنات و آسان گرداند بر او حساب را، و بگذرد بر صراط مثل برق جهنده.^۴

۱- اقبال الاعمال ص ۶۲۹. ۲- ثواب الاعمال (با ترجمه فارسی) ص ۱۲۶، (بی ترجمه) ص ۷۹.

۳- مصباح کفعمی^ع ۵۴۱ ف ۴۴ ط نجف اشرف. ۴- سوره های ناس و فلق.

خاتمه

• چهارم

در فصل سابق گذشت: هر که زیارت کند حضرت امام رضا علیه السلام را با آن دوری قبر شریفش، آن حضرت بیاید نزد او در سه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشد از احوال آنها، که یکی از آنها نزد صراط است.^۱

✓ در ذکر چند خبر در سختی عذاب جهنم

(أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْهَا) و چند قصه از قصص خائفان و چند مثلی از مَثَلهای «بلوهر»^۱ و یوزاسف^۲ و غیر آن که موجب تنبّه مؤمنان است؛ اما اخبار:

• اوّل

به سند صحیح از «ابو بصیر» منقول است که به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: ای فرزند رسول خدا! مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت به هم رسانیده است.

فرمود: ای ابومحمّد! مستعدّ باش برای زندگانی دور و دراز که زندگی آخرت است، که آنها را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیّه آن را درست کن، به درستی که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله روترش کرده و آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود! و پیش از آن، هرگاه می آمد متبسم و خندان و خوشحال می آمد پس

۱- مردی... از اهل دین و عبادت که او را «بلوهر» می گفتند در سرزمین «سراندیب» و آن مردی بود عابد و حکیم و دانا (عین الحیات ص ۳۲۸).

۲- نام شاهزاده ای بود که از اندرزها و حکمتهای «بلوهر» استفاده نمود و سرانجام خدای تعالی به وسیله فرشته ای دلش را پر از نور حکمت نمود، و او را پیشوا و هدایت کننده مردم قرار داد.

۱- بحار ج ۱۰۲ ص ۳۴ ب ۵۳ ح ۱۳

فردا به روح پاک امامان گواه باش
از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش»

امروز زنده ایم به ولای تو یا علی
«قبر امام هشتم و سلطان دین، رضا

● دَوْم

در خبری از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: در آئِلَةُ الْمَعْرَاج چون داخل آسمان اوّل شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد، تا آن که رسیدم به ملکی از ملائکه که عظیم تر از او ملکی ندیدم با هیئتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر! پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت به من بجا آوردند، او بجا آورد لکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت. از جبرئیل پرسیدم که: این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم؟! گفت:

گفت: گنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از او ترسانیم؛ این «مالک»، خازن جهنّم است و هرگز نخندیده است و از روزی که حق تعالی او را والی جهنّم گردانیده تا حال پیوسته خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده می گردد، و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد، و اگر با کسی به خنده ملاقات کرده بود یا بعد از از این می کرد البته بر روی تو می خندید و از دیدن تو اظهار فرح می نمود.

پس من بر او سلام کردم و رَدِّ سلام بر من نمود، و مرا بشارت بهشت داد، پس من به جبرئیل گفتم به سبب منزلت و شوکت او در آسمانها که جمیع اهل سموات او را اطاعت می نمودند به «مالک» بفرما که آتش دوزخ را به من بنمایاند.

جبرئیل گفت: ای مالک، به محمد بنما آتش جهنّم را.

پس مالک پرده از برگرفت و دری از درهای جهنّم را گشود. ناگاه از آن، زبانه ای به آسمان بلند شد و ساطع گردید و به خروش آمد که در بیم شدم. پس گفتم: ای جبرئیل بگو که پرده را بیندازد. فی الحال «مالک» امر فرمود آن زبانه را که به جای خود برگردد، پس برگشت.^۱

● سَوْم

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی هیچ کس را خلق نفرموده است مگر آن که منزلی در بهشت [و منزلی در جهنّم برایش قرار داده است،

حضرت فرمود که: ای جبرئیل! چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده ای؟! جبرئیل گفت که: «امروز دَمّهایی را که بر آتش جهنّم می دمیدند از دست گذاشتند.» فرمود: دَمّه های آتش جهنّم چیست ای جبرئیل؟! گفت: «ای محمد! حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنّم دمیدند تا سفید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه است و تاریک، و اگر قطره ای از ضریح که عرق اهل جهنّم از چرک و ریم فرجهای زناکاران است، که در دیگهای جهنّم جوشیده و به عوض آب به اهل جهنّم می خوراندند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند، و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و برگردن اهل جهنّم می گذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد، و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بپاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند.» چون جبرئیل اینها را بیان فرمود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل هر دو به گریه درآمدند. پس حق تعالی ملکی فرستاد به سوی ایشان که: «پروردگار شما سلام می رساند شما را و می فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آن که گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید». پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل به خدمت آن حضرت می آمد متبسم و خندان بود.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: در آن روز اهل آتش عظمت جهنّم و عذاب الهی را می دانند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را می دانند؛ و چون اهل جهنّم داخل جهنّم می شوند هفتاد سال سعی می کنند تا خود را به بالای جهنّم می رسانند، چون به کنار جهنّم می رسند ملائکه گرزهای آهن بر کلاه ایشان می کوبند تا به قعر جهنّم برمی گردند، پس پوستهای ایشان را تغییر می دهند، پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند.

پس حضرت به ابی بصیر گفت که: آنچه گفتم، تو را کافی است؟ گفت: بس است مرا و کافی است.^۱

۱- تفسیر قمی ۳۶۹- ۳۷۰ عنه بحار ۲۹۱/۸ ب ۲۴ ح ۳۰.

۱- تفسیر قمی ۴۲۸- ۴۲۹ عنه بحار ۲۸۰/۸ ب ۲۴ ح ۱.

است قول خداوند عالمیان که فرمود «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ»؛ بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و به پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند».

حضرت فرمود: مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد، و در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد.^۲

● پنجم

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: برای اهل معصیت نَقَبها^۳ در میان آتش زده‌اند، و پاهای ایشان را در زنجیر کرده‌اند، و دستهای ایشان را در گردن غل کرده‌اند، و بر بدنهای ایشان پیراهن‌ها از مس گداخته پوشانیده‌اند و جَبَه‌ها از آتش برای ایشان بریده‌اند، در میان عذابی گرفتارند که گرمیش به نهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته‌اند. پس هرگز آن درها را نمی‌گشایند و هرگز تبسمی برایشان داخل نمی‌شود، و هرگز غمی از ایشان برطرف نمی‌شود، عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است، نه خانه ایشان و نه عمر ایشان به سر می‌آید؛ به مالک استغاثه می‌کنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بمیراند.^۴ در جواب می‌گوید که: همیشه در این عذاب خواهید بود.^۵

● ششم

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استعاذه می‌نمایند و آن جای هر متکبر جبار و مُعَانِد^۶ است و هر شیطان

۱- سورة ۱۹ آیه ۳۹.

۲- راجع به ذبح موت بحار ج ۸ ص ۳۴۵ روایتی از حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که مختصر فرقی با آنچه در

متن است دارد. ۳- سوراخها، راه‌های باریک.

۴- وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُجُكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا تُكُونُونَ (زخرف/ ۷۷).

۵- تفسیر قمی ۶۱۴ عنه بحار ج ۸ ص ۲۹۲ ح ۳۴ (به جای «نقبا در میان آتش زده‌اند» دارد «حَذَلْتَهُمْ فِي النَّارِ»).

عزیمه‌توز

پس چون اهل بهشت در بهشت [و اهل جهنم در جهنم ساکن می‌شوند، منادی ندا می‌کند اهل بهشت را که نظر کنید به سوی جهنم، پس مُشْرِف می‌شوند و نظر می‌کنند به سوی جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم به ایشان می‌نمایند که این منزلی است که اگر معصیت الهی می‌کردید داخل این منازل می‌شدید؛ پس چندان ایشان را فرح و شادی روی می‌دهد که اگر مرگ در بهشت باشد، بمیرند از شادی آن که از چنین عذابی نجات یافته‌اند.

پس منادی ندا کند اهل جهنم را که به جانب بالا نظر کنید، چون نظر کنند ایشان را در بهشت و نعمتها که در آنجا مقرر شده به ایشان بنمایند، و بگویند به ایشان که اگر اطاعت الهی می‌کردید این منازل را متصرف می‌شدید؛ پس ایشان را حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند.

پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران دهند و این است تفسیر این آیه^۱ که حق تعالی در شأن اهل بهشت می‌فرماید، که ایشانند وارثان که به میراث می‌برند بهشت را و در آن مخلّد و پایدار خواهند بود.^۲

● چهارم

و نیز از آن حضرت مروی است که: چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم به جهنم درآیند، منادی از جانب ربّ العزّة ندا کند که ای اهل بهشت! و ای اهل جهنم! اگر مرگ به صورتی از صورتها درآید خواهید شناخت؟ گویند: نه.

پس بیارند مرگ را به صورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و به ایشان گویند: «ببینید، این مرگ است.» پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح کنند، و فرماید که: ای اهل بهشت! همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست، و ای اهل جهنم! همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نیست؛ و این

۱- ثواب الاعمال ۲۴۹/ - ۲۵۰ عنه بحار ۱۲۵/۸ - ۱۲۶ ب ۲۳ ح ۲۶، تفسیر قمی ۴۴۴ - ۴۴۵ عنه بحار ۲۸۷/۸ ب ۲۴ ح ۱۹.

۲- أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (مؤمنون/ ۱۱ - ۱۰).

در ذکر قِصَصِ خَائِفَان

متمرد^۱ و هر متکبری که ایمان به روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد ﷺ داشته باشد.

و فرمود: کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبک‌تر باشد کسی است که در دریای آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد، و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است و حال آن که عذاب او از همه سهل‌تر باشد.^۲

● قصه اول

شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که: شخصی با اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند، مگر زن آن مرد که بر تخته‌ای بند شد و به جزیره‌ای از جزائر بحر افتاد، و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی که از هیچ فسقی نمی‌گذشت چون نظرش بر آن زن افتاد گفت: تو از انسی یا از جن؟! گفت: از انسم.

پس دیگر با آن زن سخن نگفت و بر او چسبید و به هیئت مجامعت درآمد، چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب می‌کند و می‌لرزد. پرسید که چرا اضطراب می‌کنی؟! اشاره به آسمان کرد که از خداوند خود می‌ترسم.

پرسید که: هرگز مثل این کار کرده‌ای؟

گفت: نه، به عزت خدا سوگند که هرگز زنا نداده‌ام.

گفت: تو هرگز چنین کاری نکرده‌ای چنین از خدا می‌ترسی و حال آن که به اختیار تو نیست و تو را به جبر بر این کار داشته‌ام، پس من اولایم به ترسیدن و سزاوارترم به خائف بودن.

۱- سرکش، نافرمان.

۲- تفسیر قمی ۵۸۵ عنه بحار ج ۸ ص ۲۹۵ ح ۴۴ (به جای «در جهنم چاهی است» دارد «إِنَّ فِي النَّارِ لَنَارًا»).

گفت: چگونه نگریم و حال آن که گناه بسیار کرده‌ام که اگر حق تعالی به بعضی از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا به جهنم خواهد برد، و گمان من این است که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزد.

حضرت فرمود: مگر به خدا شرک آورده‌ای؟
گفت: پناه می‌برم به خدا از این که به او مشرک شده باشم.

گفت: مگر کسی را به ناحق کشته‌ای؟
گفت: نه.

حضرت فرمود که: خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر مانند کوه‌ها باشد در عظمت.

گفت: گناهان من از کوه‌ها عظیم‌تر است.

فرمود که: خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر چه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه که در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد.
گفت: از آنها نیز بزرگتر است.

فرمود: خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد.

گفت: از آنها بزرگتر است.

حضرت غضبناک به سوی او نظر فرمود و گفت: ای جوان گناهان تو عظیم‌تر است یا پروردگار تو؟!
پس آن جوان بر روی در افتاد و گفت: منزّه است پروردگار من، هیچ چیز از پروردگار من عظیم‌تر نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است.

حضرت فرمود که: مگر کسی می‌آمرزد گناهان عظیم را به غیر از پروردگار عظیم؟!
جوان گفت که: «نه وَاللّٰهُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ و ساکت شد.

حضرت فرمود که: ای جوان، یکی از گناهان خود را نمی‌گویی؟

گفت: هفت سال بود که قبرها را می‌شکافتم و کفن مرده‌ها را می‌دزدیدم، پس دختری از انصار مُرد، او را دفن کردند. چون شب درآمد، رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم؛ در این

پس برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ به آن زن سخن نگفت و به سوی خانه خود روان شد، و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده‌های خود، در آشنای راه به راهبی برخورد و با او رفیق شد. چون پاره‌ای راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد، راهب به آن جوان گفت که: «آفتاب بسیار گرم است، دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه افکند.»

جوان گفت که: مرا نزد خدا حَسَنه نیست و کار خیری نکرده‌ام که جرأت کنم و از خدا حاجت طلب نمایم.

راهب گفت: «من دعا می‌کنم تو آمین بگو» چنین کردند. بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن ابر می‌رفتند، چون بسیاری راه رفتند، راه ایشان جدا شد و جوان به راهی رفت و راهب به راه دیگر رفت و آن ابر با جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند!

راهب به او گفت: «ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد، بگو چه کار کرده‌ای که مستحق این کرامت شده‌ای؟!» جوان قصه خود را نقل کرد.

راهب گفت: «چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی، خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده است، سعی کن که بعد از این خوب باشی.»^۱

● قصه دوم

شیخ صدوق روایت کرده که: روزی «معاذ بن جبل» گریان به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود و گفت: یا «معاذ»! سبب گریه تو چیست؟
گفت: یا رسول الله بر در سرای، جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه می‌کند مانند زنی که فرزندش مرده باشد! و می‌خواهد به خدمت تو بیاید.
حضرت فرمود که: «بیاورش» پس «معاذ» رفت و آن جوان را آورد. چون آن جوان بیامد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود، پرسید که: ای جوان چرا گریه می‌کنی؟!
۱- اصول کافی ج ۸ عنه بحار ۷۰/ب ۵۹ ح ۶.

حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت می داد و می گفت: «آیا سفیدی بدنش را ندیدی؟ و فربهی رانش را ندیدی؟» و مرا چنین وسوسه می کرد، تا برگشتم و با او وطنی کردم، و او را به آن حال گذاشتم و برگشتم. ناگاه صدایی از پشت سر خود شنیدم که می گفت که: «ای جوان! وای بر تو از حاکم روز قیامت - روزی که من و تو به مخاصمه نزد او بایستیم - که مرا چنین عریان در میان مُردگان گذاشتی و از قبرم بدرآوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم؛ پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم.» پس جوان گفت که: من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت بشنوم هرگز.

حضرت فرمود که: دور شو ای فاسق! که می ترسم که به آتش تو بسوزم، چه بسیار نزدیکی تو به جهنم.

حضرت مکرر می فرمود این را، تا آن جوان بیرون رفت. پس به بازار مدینه آمد و توشه گرفت و به یکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غُل کرد و فریاد می کرد: يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ بُهْلُولٌ، بَيْنَ يَدَيْكَ مَقْلُولٌ، می گفت: ای پروردگار من، اینک بنده تست بهلول که در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده است. پروردگارا تو مرا می شناسی و گناه مرا می دانی. خداوند، پروردگارا، پشیمان شدم و به نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاد کرد، پس سؤال می کنم از تو، به حق نامهای بزرگواریت و به جلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید من ناامید نگردانی، ای خداوند من، و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس نکنی.

تا چهل شبانه روز این را می گفت و می گریست و درندگان و حیوانات بر او می گریستند. چون چهل روز تمام شد دست به آسمان بلند کرد و گفت: «خداوند! حاجت مرا چه کردی؟ اگر دعای مرا مستجاب گردانیده ای و گناه مرا آمرزیده ای به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم، و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و می خواهی مرا عقاب کنی، پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند، یا به عقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن».

پس خداوند عالمیان این آیه را بر قبول توبه او فرستاد «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ - إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۱ چون این آیه نازل شد، حضرت بیرون آمدند و می خواندند و تبسم می فرمودند و احوال بهلول را می پرسیدند. «معاذ» گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ شنیدیم که در فلان موضع است. حضرت با اصحاب متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند، دیدند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها را بر گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده، و مژگان چشمش از بسیاری گریه ریخته و می گوید: «ای خداوند من، خَلَقَ مرا نیکو ساختی، مرا به صورت نیکو خَلَقَ فرمودی، کاش می دانستم که نسبت به من چه اراده داری؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند؟ یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانید؟ إلهای، احسان نسبت به من بسیار کرده ای و حق نعمت بسیار بر من داری، دریغا اگر می دانستم که آخر امر من چه خواهد بود؟ آیا مرا به عزت به بهشت خواهی برد یا به مذلت به جهنم خواهی فرستاد؟ إلهای گناه من از آسمانها و زمین و کرسی واسع^۲ و عرض عظیم بزرگتر است، چه بودی اگر می دانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد؟»

از این باب سخنان می گفت و می گریست و خاک بر سر می ریخت، و حیوانات و درندگان بر دورش حلقه زده بودند، و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با او موافقت می کردند. پس حضرت به نزدیک او رفت و دستش را از گردنش گشود، و خاک را به دست مبارکش از سرش پاک کرد و فرمود که: «ای بُهْلُول! بشارت باد تو را که تو آزاد کرده خدایی از آتش جهنم».

پس به صحابه فرمود که: «تدارک گناهان بکنید^۳ چنان چه بُهْلُول کرد» و آیه را بر

۱- سورة ۳ آیه ۱۳۵ - ۱۳۶: (نیکان) آنها هستند که هرگاه کار ناشایسته ای انجام دهند خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدای تعالی گناهان را می آمرزد؟! و (کسانی هستند) که در انجام گناه پافشاری نمی کنند چون زشتی آن را می دانند، آنها پادشاهان آمرزش پروردگار است و باغهایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، پس همیشه در آن بهشتها منتعم خواهند بود، و پادشاه نیکوکاران چه نیکو می باشد؟!
۲- پهناور.
۳- یعنی با توبه و استغفار گناهان خود را جبران نموده، و آثار شوم آن را از خود دور کنید.

او خواند ۲ او را به بهشت بشارت فرمود.^۱

مؤلف گوید که: علامه مجلسی^۳ در «عین الحیوة» در ذیل این خبر کلامی فرموده که ملخصش این است که باید دانست که توبه را شرایط و بَوَاعِث^۲ است:

اول باعث توبه که آدمی را بر توبه می‌دارد آن است که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است، و در عظمت گناهی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و نتیجه‌های بد دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است...؛ پس این تفکر باعث ندامت او شود و این ندامت او را باعث می‌شود بر سه چیز که توبه مرکب از آنهاست:

■ **اول** - از آنها تعلق به حال دارد که الحال ترک کند آن گناهان را که مرتکب آنها بوده است.

■ **دوم** - متعلق است به آینده که عزم را جزم بکند که بعد از این عود^۳ به این گناهان نکند تا آخر عمر.

■ **سوم** - متعلق است به گذشته که پشیمان باشد از گذشته‌ها و تدارک گذشته‌ها بکند، اگر تدارک داشته باشد.

و بدانکه: گناهی که از آن توبه واقع می‌شود بر چند قسم است:

○ **اول** - آن که گناهی باشد که مستلزم حکم دیگر به غیر از عقوبت آخرت نباشد، مانند پوشیدن حریر و انگشتر طلا به دست کردن برای مردان که در توبه^۲ آن همین ندامت و عزم بر نکردن کافی است برای برطرف شدن عقاب اخروی.

○ **دوم** - آن که مستلزم حکم دیگری هست و آن بر چند قسم است: یا حق خداست، یا حق خلق. اگر حق خداوند است یا حق مالی است، مثل این که گناهی کرده که می‌باید بنده‌ای را آزاد کند، پس اگر قادر بر آن باشد، تا به عمل نیاورد به محض ندامت رفع عذاب از او نمی‌شود، و واجب است که آن کفاره را ادا کند.

یا حق غیر مالی است مثل آن که نماز یا روزه از او فوت شده است می‌باید قضای

آنها را بجا آورد، و اگر کاری کرده است که خدا حدی بر آن مقرر ساخته است، مثل آن که شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد می‌خواهد توبه می‌کند میانه خود و خدای و اظهار آن نمی‌کند، و می‌خواهد نزد حاکم اقرار می‌کند که او را حد بزند، و اظهار نکردن بهتر است.

و اگر حق الناس باشد، اگر حق مالی است واجب است که به صاحب مال یا وارث او برساند، و اگر حق غیر مالی است اگر کسی را گمراه کرده است می‌باید او را ارشاد کند... و اگر حدی باشد مثل آن که فحش گفته است، پس اگر آن شخص عالم باشد به این که اهانت به او وارد شده است می‌باید تمکین کند از برای حد، و اگر نداند، خلاف است میان علما و اکثر را اعتقاد این است که گفتن به او باعث آزار و اهانت اوست و لازم نیست، و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد. (انتهی)^۱

● قصه سوم

ابن بابویه نقل کرده است که: «روزی حضرت رسول ﷺ در سایه درختی نشسته بود و در روز بسیار گرمی. ناگاه شخصی آمد و جامه‌های خود را کند و در زمین گرم می‌غلطید و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم می‌مالید و می‌گفت که: ای نفس بچش، که عذاب الهی از این عظیم‌تر است.» و حضرت رسول به او نظر می‌فرمود. پس او جامه‌های خود را پوشید. حضرت او را طلبیده و فرمود که: ای بنده خدا! کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده‌ام، چه چیز تو را باعث براین شد؟! گفت: «ترس الهی مرا باعث این شد، و به نفس خود این گرمی را چشاندیم که بداند عذاب الهی را - که از این شدیدتر است - تاب ندارد.»

پس حضرت فرمود که: از خدا ترسیده‌ای آن چه شرط ترسیدن است، و به درستی که پروردگار تو مباحات کرد به تو با ملائکه سموات.

پس به اصحاب خود فرمود که نزدیک این مرد زوید تا برای شما دعا کند. چون به نزدیک او آمدند گفت: «خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت، و تقوا را توشه ما

۲- انگیزه‌ها

۱- امالی صدوق ۲۶ - ۲۹ عنه بحار ۲۲/۶ - ۲۶ پ ۲۰ ح ۲۶.

۳- بازگشت

۱- عین الحیة ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

گردان و بازگشت ما را به سوی بهشت گردان.»^۱

● قصه چهارم

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مقتون^۲ خود ساخته بود. روزی بعضی از آن جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور، این را ببیند فریفته خواهد شد. آن زن چون این سخن را شنید گفت: «والله به خانه نروم تا او را مقتون خود کنم» پس در همان شب قصد منزل آن عابد نمود و در را کوبید و گفت: «ای عابد، مرا امشب پناه ده که در منزل تو شب را به روز آورم».

عابد ایبا^۳ نمود. آن زن گفت که: «بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته‌ام و اگر در نمی‌گشایی ایشان می‌رسند به من و فضحیت می‌رسانند به من». عابد چون این سخن را شنید در را گشود. زن به منزل عابد درآمد و جامه‌های خود را افکند. چون عابد حسن و جمال او را مشاهده کرد از شوق بی‌اختیار شد و دست به او رسانید و در حال متذکر شد و دست از او برداشت، و دیگی در بار داشت که آتش در زیر آن می‌سوخت، رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت.

زن گفت که: «چه کار می‌کنی؟!». گفت: دست خود را می‌سوزانم به جزای آن خطایی که از من صادر شد.

پس زن بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را می‌سوزاند. چون پیامند دستش تمام سوخته بود.^۴

● قصه پنجم

«ابن بابویه» از «عروة بن زبیر» روایت کرده است که گفت: روزی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه نشسته بودیم. پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر

۱- امالی صدوق ۲۰۵ عنه بحار ج ۷۰ ص ۳۷۸ ب ۵۹ ح ۲۳: ... اَللّٰهُمَّ اجْمَعْ اَمْرَنَا عَلٰى الْهُدٰى وَاجْعَلِ التَّقْوٰى زَادَنَا وَ الْجَنَّةَ مَآبِنَا.
۲- شیفته، فریفته.
۳- امتناع، نپذیرفتن.

۴- بحار ج ۷۰ ص ۳۸۸-۳۸۷ باب ۵۹ ح ۵۲.

و اهل بیعت رضوان را. «ابودرداء» گفت که: ای قوم! می‌خواهید خبر دهم شما را به کسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیادتر بود؟ گفتند: کیست آن شخص؟! گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام.

چون این را گفت، همگی رو از آن گردانیدند! پس شخصی از انصار به او گفت که: سخنی گفتی که هیچ کس با تو موافقت نکرد.

او گفت: من آنچه دیده بودم گفتم! شما نیز هرچه دیده‌اید از دیگران بگوئید: من شبی در نخلستان «بَنِي النَّجَّارِ» به خدمت آن حضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و به آواز حزین و نغمه دردناک می‌گفت: «إلهی! چه بسیار گناهان هلاک کننده‌ای که از من سر زد و تو حلم کردی از آن که در مقابل آنها عقوبت کنی مرا، و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی مرا. إلهی! اگر عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد، پس من غیر از آمرزش تو امید ندارم و به غیر خشنودی تو آرزو ندارم».

پس از پی صدا رفتم، دانستم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس در پشت درختان پنهان شدم و آن حضرت رکعات بسیار نماز گزارند، چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند؛ و از جمله آنچه می‌خواند این بود: «إلهی! چون در عفو و بخشش تو فکر می‌کنم گناه بر من آسان می‌شود، و چون عذاب عظیم تو را به یاد می‌آورم بلیه خطاها بر من عظیم می‌شود، آه اگر بخوانم در نامه‌های عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده‌ام و تو آنها را إحصا فرموده‌ای، پس بفرمائی به ملائکه که بگیرند او را، پس وای بر چنین گرفته شده‌ای و اسیری که عشیره او، او را نجات نمی‌توانند بخشید و قبیله او به فریادش نمی‌توانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم می‌کنند». پس فرمود: «آه از آتشی که جگرها و گردها را بریان می‌کند، آه از آتشی که برمی‌کند پوستهای سر را، آه از فرو گیرنده از زبانه‌های جهنم». پس بسیار گریست تا آن که دیگر صدایی از آن حضرت نشنیدم؛ با خود گفتم: البته خواب بر آن

آهَ إِنْ قَرَأْتُ فِي الصُّحُفِ سَيِّئَةً أَنَا نَاسِيهَا وَأَنْتَ مُحْصِيهَا فَتَقُولُ: خُذُوهُ؛ فَيَأْتِيهِ مِنْ مَأْخُوزٍ لَا تُنْجِيهِ عَشِيرَتُهُ وَلَا تَنْفَعُهُ قَبِيلَتُهُ.
آهَ مِنْ نَارٍ تُنْضِجُ الْأَكْبَادَ وَالْكُلَى. آهَ مِنْ نَارٍ تَزَاغِي لِلشَّوَى آهَ مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ لَهَبَاتٍ نَظَى.^۱

● قصه ششم

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح گزاردند، پس نظر کردند به سوی جوانی که او را «حارثه بن مالک» می‌گفتند، دیدند که سرش از بسیاری بی‌خوابی به زیر می‌آید و رنگ و رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته. حضرت از او پرسیدند که: به چه حال صبح کردی؟ چه حال داری ای حارثه؟
گفت: صبح کردم یا رَسُولَ اللَّهِ با یقین.

حضرت فرمود که: بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست، حقیقت و علامت یقین تو چیست؟

گفت: حقیقت یقین من یا رَسُولَ اللَّهِ این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد، و روزهای گرم مرا به روزه می‌دارد، و دل من از دنیا روی گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده، و یقین من به مرتبه‌ای رسیده که گویا می‌بینم عرش خداوند را که برای حساب در محشر نصب کرده‌اند و خلائق همه محشور شده‌اند و گویا من در میان ایشانم، و گویا می‌بینم اهل بهشت را که تنعم می‌نمایند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنایی می‌کنند و صحبت می‌دارند و تکیه کرده‌اند، و گویا می‌بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معدنند و استغاثه می‌کنند، و گویا زفیر^۲ آواز جهنم در گوش من است.

پس حضرت به اصحاب فرمود که: «این بنده‌ای است که خدا دل او را به نور ایمان

حضرت غالب شد از بسیاری بیداری نزدیک رفتم که برای نماز فجر او را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم آن جناب را حرکت نفرمود و به مثابه چوب خشک، جسد مبارکش بی‌حس افتاده بود. گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ زَاغُونَ» و دویدم به جانب خانه آن حضرت. خبر را به حضرت فاطمه صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا رسانیدم.

فرمود که: «قصه او چون بود؟» من آنچه دیده بودم عرض کردم. فرمود که: «ای ابودرداء! این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو می‌دهد». پس فرمود آبی آوردند و بر روی آن حضرت پاشیدند، به هوش باز آمد و نظر به سوی من فرمود که از چه می‌گویی ای ابودرداء؟
گفتم: از آنچه می‌بینم که تو با خود می‌کنی.

فرمود که: اگر بینی مرا که به سوی حساب بخوانند، هنگامی که گنهکاران یقین به عذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه^۱ تندخو، مرا احاطه کرده باشند، و نزد خداوند جبار مرا بدارند، و جمیع دوستان در آن حال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند، هر آینه در آن روز بر من رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست.

پس ابودرداء گفت: وَاللَّهِ که چنین عبادتی از اصحاب پیغمبر ندیدم.^۲
مؤلف گوید که: من شایسته دیدم که این مناجات از آن حضرت به همان الفاظ که خود آن جناب می‌خواندند نقل کنم، تا هر کس خواسته باشد در دل شب در وقت تهجد خود بخواند، چنان که «شَيْخُنَا الْبَهَائِيُّ رحمته الله» در کتاب «مفتاح الفلاح» چنین کرده، و آن مناجات شریف این است: «إِلَهِي كَمْ مِنْ مُوَبِّقَةٍ حُلُمْتُ عَنْ مُقَابَلَتِهَا بِنِقْمَتِكَ وَ كَمْ مِنْ جَبَرَةٍ تَكْرَمْتُ عَنْ كَشْفِهَا بِكَرَمِكَ، إِلَهِي إِنْ طَالَ فِي عَصِيَانِكَ عُمْرِي وَ عَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبِي فَمَا أَنَا مُؤَمِّلٌ غَيْرَ غُفْرَانِكَ، وَ لَا أَنَا بَرَاجٍ غَيْرَ رِضْوَانِكَ.

إِلَهِي أَفَكَّرُ فِي عَفْوِكَ فَتَهَوَّنُ عَلَيَّ خَطِيئَتِي، ثُمَّ أَذْكَرُ الْعَظِيمَ مِنْ أَخْذِكَ فَتَعْظُمُ عَلَيَّ بِلِيَّتِي.

۱- بحار ج ۴۱ ص ۱۲ - ۱۱ «بعد از قبیله این جمله را اضافه دارد: يَرْحَمُهُ الْمَلَكُ إِذَا أَدْرَنَ بِالنَّدَاءِ» و به جای «لهبات» «ملهبات» دارد؛ مفتاح الفلاح / ۲۳۸ ب ۶ ط مصر .
۲- دم برآوردن، بازدم .

۱- فرشتگان عذاب و شکنجه دوزخ .
۲- امالی صدوق ۴۸/۴۹ عنه بحار ج ۴۱ ص ۱۲ - ۱۱ ح ۱ ب ۱۰۱ .

منور گردانیده است» پس فرمود که: بر این حال که داری ثابت باش ای جوان.
گفت: یا رَسُولَ اللَّهِ! دعا کن که حق تعالی شهادت را روزی من گرداند.
حضرت دعا کرد. چند روزی که شد حضرت، او را با جناب جعفر به جهاد فرستاد و
بعد از نه نفر شهید شد.^۱

✓ در ذکر چند مثلی که موجب تنبّه مؤمنان است

● مثل اول

«بُلُوهر» گفته که: «شنیده‌ام که مردی را فیل مستی در قفا بود، او می‌گریخت و
فیل از پی او می‌شتافت تا آن که به او رسید. آن مرد مضطر شد، خود را در چاهی
آویخت و چنگ زد به دو شاخه که در کنار چاه روئیده بود. ناگاه دید که در اصل آنها دو
موش بزرگ که یکی سفید است و دیگری سیاه مشغولند به قطع کردن ریشه‌های آن
دو شاخ. پس نظر در زیر پای خود افکند دید که چهار افعی سر از سوراخهای خود
بیرون کرده‌اند، چون نظر به قعر چاه انداخت دید که اژدهایی دهان گشوده است که
چون در چاه افتد او را فرو برد. چون سر بالا کرد، دید که در سر آن دو شاخ اندکی از
عسل آلوده است، پس مشغول شد به لیسیدن آن عسل و لذت و شیرینی آن عسل او
را غافل گردانید از آن مارها که نمی‌داند چه وقت او را خواهند گزید، و از مکر آن اژدها
که نمی‌داند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او افتد.» اما این چاه دنیا است که پر
است از آفتها و بلاها و مصیبتها، و آن دو شاخ عمر آدمی، و آن دو موش سیاه و سفید
شب و روزند که عمر آدمی را پیوسته قطع می‌کنند. و آن چهار افعی اخلاط چهار
گونه‌اند که به منزلت زهرهای کشنده‌اند از سواده و صفراء و بلغم و خون که نمی‌داند
آدمی که در چه وقت به هیجان می‌آیند که صاحب خود را هلاک کنند، و آن اژدها
مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که فریفته آن
ش. ه. بود و او را از همه چیز غافل گردانیده بود، لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای
یاست.»^۲

مؤلف گوید که: از برای غفلت آدمی از مرگ و احوال بعد از آن و اشتغالش به لذات
عاجله فانیه دنیا، مثلی بهتر از این در انطباق آن با ممثل آن ذکر نشده، پس شایسته
است که خوب تأمل در آن شود تا شاید سبب تنبّه از خواب غفلت شود.
و در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل بازار بصره شد، و نظر فرمود به
مردم که مشغول بیع و شرا می‌باشند، گریست گریه سختی، پس فرمود: «ای عبید دنیا
و عمّال اهل دنیا! هرگاه شما روزها مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید، و شبها
در رختخواب و فراشهای خود در خواب باشید، و در این بینها از آخرت غافل باشید،
پس چه زمان زاد و توشه برای سفر خود مهیا می‌کنید و فکری برای معاد خود
می‌نمائید؟!».

مؤلف گوید: مناسب دیدم این چند شعر را در اینجا ذکر کنم:

ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز	تا چه داری و چه کردی غفلت کو و کدام
توشه آخرت چیست در این راه دراز	که تو را موی سفید از اجل آورد پیام
می‌توانی که فرشته شوی از علم و عمل	لیک از همت دون ساخته‌ای با دد ^۱ و دام
چون شوی همره حوران بهشتی که تو را	همه در آب و گیاه است نظر چون انعام
جهد آن کن که نمانی زسعادت محروم	کار خود ساز که اینجا دو سه روزیست مقام



و شیخ نظامی گفته است:^۲

حدیث کودکی و خودپرستی	رها کن، کان خُماری بود و مستی
چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست	نمی‌شاید دگر چون غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال	چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی	بصر گندی پذیرد پای شستی
چو شصت آمد، نشست آمد پدیدار	چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار
به هشتاد و نود چون در رسیدی	بساختی که از گیتی کشیدی
از آنجا گر به صد منزل رسانی	بود مرگی به صورت زندگانی

۱- «ذی» جانوران درنده‌اند چون شیر و پلنگ و غیر اینها، «دام» عکس آن است مانند آهو و غیر و به معنی زخارف دنیوی نیز آمده (منه).
۲- این دو شعر را مؤلف در سفینه البحار ج ۲ ص ۲۵۷ نیز آورده است.

۲- بحار الانوار ج ۷۸ ص ۴۰۰-۳۹۹.

محاسن ۲۴۶/ عنہ بحار الانوار ج ۷۰ ص ۱۷۴ ب ۵۲ ج ۲۹.

سر سیاد کاهوگیر گردد
 چه ده ماه، سر آمد سفیدی
 ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش

بگیرد آهویش چون پیر گردد
 پدید آمد نشان ناامیدی
 هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش؟!

□ ■ □

و دیگری گفته است^۱

از روش این فلک سبز فام
 در سر هر سالی از این روزگار
 باشدم از گردش دوران شگفت
 قوتم از زانو و بازو برفت
 عقد ثریای من از هم گسیخت
 آنچه بجا ماند و نیابد خلل
 زنگ رحیل آمد از این کوچگاه
 آه زبسی زادی روز معاد
 بارگران بر سر دوشم چه کوه
 ای که بر عفو عظیمت گناه
 فضل تو گر دست نگیرد مرا
 جز به جهنم نرود راه من
 بنده شرمنده نادان منم
 خالق و بخشنده احسان تویی

عمر گذشته است مرا شصت عام
 خورده‌ام افسوس خوشیهای پیر
 کانه مرا داد همه پس گرفت
 آب ز رخ، رنگ هم از مو برفت
 گوهر دندان همه یک یک بریخت
 بار گناه آمد و طول امل
 همسفران روی نهاده به راه
 زاد کم و طول مسافت زیاد
 کوه هم از بار من آمد ستوه
 در جلو سیل بهار است کاه
 عصمت ارباز گذارد مرا
 در سقز انداخته بنگاه من
 غوطه زن لجه عصیان منم
 فرد و نوازنده به غفران تویی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَبْنَاءُ الْأَرْبَعِينَ زَرْعٌ قَدْ دَنَى جِصَادُهُ، أَبْنَاءُ الْخَمْسِينَ مَازَا قَدَّمَتُمْ
 وَمَا أَخَّرْتُمْ، أَبْنَاءُ السَّبْتِينَ هَلُمُّوا إِلَى الْحِسَابِ، أَبْنَاءُ السَّبْعِينَ عُدُّوا أَنْفُسَكُمْ فِي الْمَوْتَى.^۲
 و در خبر است که خروس در ذکر خود می‌گوید که: «ذکر خدا کنید و در یاد او باشید
 ای غافلان!»^۳

۱- این دو شعر را مؤلف در سفینه البحار ج ۲ ص ۲۵۷ نیز آورده است.

۲- یعنی رسول خدا فرمود: چهل سالگان زراعتی هستند که درو کردن آن نزدیک شده است. پنجاه سالگان، چه چیزی
 پیش فرستاده‌اید و چه چیز گذاشته‌اید؟ شصت سالگان، بشتابید برای حساب، هفتاد سالگان، خود را جزء مردگان به
 شمار آرید. سفینه البحار ج ۲ ص ۲۵۷ ماده غفر.

۳- بحار ۴/۱۲۱۴ عنه سفینه البحار ۲۵۱/۲ و آیه «ذکرُوا اللَّهَ يَا غَافِلِينَ» ط آستان قدس رضوی.

هنگام سفیده دم خروس -- سر
 یعنی که نمودند در آئینه صبح

آبی -- پیرایی کند نوحه گری
 کز غمر شبی گذشت و توبی خبری

وَلَيْغَمَ مَا قَالَ الشَّيْخُ الْجَامِي:

دلا تا کی در این کاخ مجازی
 تویی آن دست پرور مرغ گستاخ
 چرا زان آشیان بیگانه گشتی
 بیفشان بال و پر زامیزش خاک
 بسین در قصر ازرق طیلسانان
 همه دور جهان روزی گرفته
 خلیل آسا در ملک یقین زن

کنی مانند طفلان خاکبازی
 که بودت آشیان بیرون از این کاخ
 چو دونان مرغ این ویرانه گشتی
 بسپر تا کنگره ایوان افلاک
 ردای نور بر عالم فشانان
 به مقصد راه فیروزی گرفته
 ندای لَا أُجِبُ إِلَّا بِاللَّيْلِ زن

● مثل دوم

(برای دنیا و اهل دنیا که فریب آن را خورده‌اند و دل به آن بسته‌اند).
 «بلوهر» گفت که: یک شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی را
 که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا می‌کردند، و بر خود یک سال پادشاه و فرمانفرما
 می‌کردند، و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان می‌برد که همیشه پادشاه
 ایشان خواهد بود، چون یک سال می‌گذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی و
 بی چیز بدر می‌کردند و به بلا و مشقتی مبتلا می‌شد که هرگز به خاطرش خطور نکرده
 بود، و پادشاهی در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او می‌گردید و مصداق این
 شعر می‌گشت:

ای کرده شراب حب دنیا مست
 هشیار نشین که چرخ سازد پست
 مغرور جهان مشو که چون مثل خنا
 بیش از دو سه روزی نبود در دست

پس در یک سال اهل آن شهر مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند. آن مرد
 به فراستی که داشت، دید که در میان ایشان بیگانه و غریب است؛ به این سبب با
 ایشان انس نگرفت و طلب کرد مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال آن
 شهر با خبر بود، در باب معامله خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد.

آن مرد گفت که: «بعد از یک سال این جماعت تو را از این شهر بیرون خواهند کرد و به فلان مکان خواهند فرستاد، صلاح تو در آن است که آنچه توانی و استطاعت داری از اسباب و اموال خود در این عرض سال بیرون فرستی به آن مکان، که تو را بعد از سال به آنجا خواهند فرستاد که چون به آنجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی.»

پس پادشاه به فرموده آن شخص عمل نمود و چون سال گذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و به عیش و نعمت، روزگار می‌گذرانید.^۱
مؤلف گوید که: حق تعالی در قرآن مجید فرموده: «وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ»^۲؛ یعنی کسانی که عمل صالح به جا می‌آورند، برای آسایش و راحت نفسهای خود می‌گسترانند.

حضرت صادق علیه السلام فرموده که: عمل صالح سبقت می‌نماید بر صاحب خود به بهشت، پس برای او تمهید^۳ مواضع او می‌کند، و هم چنان که خادم یکی از شما تمهید فراش او کند.^۴

و حضرت امیرالمؤمنین در کلمات قصار خود فرموده: يَابْنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَ اعْمَلْ فِي مَالِكَ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ یعنی: ای فرزند آدم! خودت وصی خودت باش، و عمل کن در مال خود آن چه که اختیار می‌کنی که عمل کنند در آن از پس تو.^۵
پس ای عزیز من:

برگ عیشی به گور خویش فرست	کس نیارد ز پس تو پیش فرست
خور و پوش و بخشای و راحت رسان	نگه می چه داری زبهر کسان
زر و نعمت اکنون بده کان تست	که بعد از تو بیرون زفرمان تست
تو با خود ببر توشه خویشتن	که شفقت نیاید زفرزند و زن
غم خویش در زندگی خور که خویش	به مرده نپردازد از حرص خویش
به غمخواری چون سر انگشت تو	نخارد کسی در جهان پشت تو

۳- آماده نمودن.

۱- بخارج ۷۸ ص ۴۱۰.

۲- سورة ۳۰ آیه ۴۴.

۳- سفینه البحار ۹۶/۱ وازه «امن» ط آستان قدس رضوی.

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۱۹۹ حکمت شماره ۲۴۶.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَاعْلَمُوا أَنَّ كُلَّ امْرِئٍ عَلَى مَا قَدَّمَ قَائِمٌ وَعَلَى مَا خَلَفَ نَائِمٌ.^۱

از امالی مفید نیشابوری و تاریخ بغداد نقل شده که: وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت خضر را در خواب دید، از او نصیحتی طلب فرمود. او کف دست خود را به آن حضرت نشان داد، دید به خط سبزی در آن نوشته شده:

قَدْ كُنْتَ مَيْتًا فَصِرْتَ حَيًّا وَغَنَ قَلِيلٌ تَعَوُّدُ مَيْتًا
فَإِنْ لِدَارِ الْبَقَاءِ بَيْتًا وَدَعِ لِدَارِ الْفَنَاءِ بَيْتًا^۲

● مثل سوم

نقل است که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطانت، و مهربانی داشت با رعیت، و پیوسته در اصلاح ایشان می‌کوشید و به امور ایشان می‌رسید.

آن پادشاه وزیری داشت موصوف به صدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت به او می‌نمود و محلّ اعتماد و مشورت او بود، و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمی‌داشت و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال^۳ بود، ولکن وزیر به خدمت علماء و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود، و محبت ایشان را به جان و دل قبول کرده بود، و به ترک دنیا راغب بود، و از جهت تقیّه از پادشاه و حفظ نفس خود از ضرر او هرگاه به خدمت او می‌آمد، به ظاهر سجده بتان می‌کرد و تعظیم آنها می‌نمود و از غایت اشفاق^۴ و مهربانی که به آن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود، و منتظر فرصت بود که در محلّ مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید، تا آن که شبی از شبها بعد از آن که مردم همگی به خواب رفته بودند، پادشاه به وزیر گفت که: بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چون است؟ و مشاهده نمائیم آثار بارانها را که در این ایام برایشان باریده است.

۱- بدانید و به راستی که مرد بر آنچه که پیش فرستد برسد، و بر آنچه که بنهد (و برای وارث بگذارد) پشیمان گردد. «غرر الحکم ۲۲۸/۱ ف ۹ ح ۱۳۰، ترجمه مرحوم محمد علی انصاری طاب ثراه».

۲- مناقب ۲۴۷/۲ عنه سفینه البحار ج ۱ ص ۳۹۱ ماذه خضر. ترجمه اشعار: مرده بودی زنده شدی و طولی نمی‌کشد مرده می‌شوی، برای خانه بقاء خانه‌ای بنا کن و برای خانه فنا و نیستی خانه‌ای واگذار.

۳- روش، اسلوب.

۴- دلسوزی.

وزیر گفت: ای پادشاه! این نیک است و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر می‌گشتند و در اثنای سیر، به مزبله‌ای رسیدند، نظر پادشاه به روشنائی افتاد که از طرف مزبله می‌تافت.

به وزیر گفت که: از پی این روشنائی باید رفت که خبر آن را معلوم کنیم؛ پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند به نقبی که از آن جا روشنائی می‌تافت. چون نظر کردند مرد درویش و بدقیافه‌ای دیدند که جامه‌های بسیار کهنه پوشیده، از جامه‌هایی که در مزبله‌ها می‌اندازند، و متکایی از فضل و سرگین برای خود ساخته بر آن تکیه زده است، و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته و می‌نوازد، و زنی به زشتی خلقت و بدی هیئت و کهنگی لباس شبیه به خودش در برابرش ایستاده است و هرگاه که شراب می‌طلبد آن زن ساقی او می‌شود، و هرگاه که طنبور می‌نوازد آن زن برایش رقص می‌کند و چون شراب می‌نوشد، زن او را تحیت می‌کند و ثنا می‌گوید به نوعی که پادشاهان را ستایش کنند و آن مرد نیز زن خود را تعریف می‌کند و سیده النساء می‌خواند و او را بر جمیع زنان تفضیلش می‌دهد، و آن هر دو یکدیگر را به حسن و جمال می‌ستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش می‌کنند!

پادشاه و وزیر مدتی مدید چنین برپا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر می‌کردند و از لذت و شادی ایشان از آن حال کثیف تعجب می‌کردند، بعد از آن برگشتند. پادشاه به وزیر گفت که: گمان ندارم که ما و تو را در تمام عمر این قدر لذت و سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از این حال خود دارند در این شب، و گمان دارم که هر شب در این کار باشند.

پس وزیر چون این سخنان آشنا را از پادشاه شنید فرصت شمرده گفت: ای پادشاه، می‌ترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت^۲ و سروری که به این لذت‌های دنیا داریم در نظر آن جماعتی که پادشاهی دائمی را می‌دانند مثل این مزبله و این دو شخص نماید، و خانه‌های ما که سعی در بناء و استحکامش می‌کنیم، در نظر

آن جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقیه آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما می‌نماید، و بدنهای ما نزد کسانی که پاکیزگی و نصارت و حسن و جمال معنوی را فهمیده‌اند، چنان نماید که این دو بدقیافه زشت در نظر ما می‌نمایند، و تعجب آن سعادتمندان از لذت و شادی ما به عیشهای دنیا، مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص به حال ناخوشی که دارند.

پادشاه گفت: آیا می‌شناسی جمعی را که به این صفت که بیان کردی موصوف باشند؟ وزیر گفت: بلی.

پادشاه گفت: کیستند ایشان؟

وزیر گفت که: ایشان لذت آن را دانسته‌اند و پیوسته طالب سعادت‌های آخرتند.

پادشاه گفت که: ملک آخرت کدام است؟

وزیر گفت: آن، نعیم و لذتی است که شدت و جفا بعد از آن نمی‌باشد، و غنائی است که بعد از آن فقر و احتیاج نمی‌باشد.

پس فی‌الجمله صفات ملک آخرت را بیان کرد تا آن که پادشاه گفت که: آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن به آن سعادت فرزانه راهی و وسیله‌ای می‌دانی؟

وزیر گفت: بلی، آن خانه مهیا است برای هر که آن را از راهش طلب نماید.

پادشاه گفت: چرا تو پیش از این مرا به چنین خانه راه نمی‌نمودی و اوصاف آن را برای من بیان نمی‌کردی؟

وزیر گفت: از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر می‌کردم.

پادشاه گفت: اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد، سزاوار نیست که ما او را ضایع کنیم و سعی در تحصیل آن ننمائیم، بلکه باید جهد کنیم تا خبر آن را مشخص نمائیم و به آن ظفر یابیم.

وزیر گفت: رخصت می‌فرمائی که مکزر وصف آخرت برای شما بیان کنم تا یقین شما زیاده گردد؟

پادشاه گفت: بلکه تو را امر می‌کنم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری که من به امر دیگری مشغول گردم، و دست از این سخن برداری به درستی که این امر، عجیب و غریب است که آن را سهل نمی‌توان شمرد، و از چنین امر عظیمی غافل

نمی‌توان شد، و بعد از این سخنان، وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته به سعادت ابدی فائز^۱ گردیدند.^۲

مؤلف گوید: شایسته دیدم در این مقام برای زیادتى بصیرت مؤمنان تبرک جویم به ذکر چند کلمه از یکی از خطب شریفه امیر مؤمنان^۳ قال: «إِحْذَرُوا هَذِهِ الدُّنْيَا الْخُدَاعَةَ الْغَدَارَةَ الَّتِي قَدْ تَزَيَّنَتْ بِحُلِيِّهَا، وَفَتَنْتْ بِغُرُورِهَا، وَغَرَّتْ بِأَمَالِهَا، وَتَشَوَّقَتْ لِخَطَائِبِهَا فَاصْبَحَتْ كَالْعُرُوسِ الْمَجْلُوءَةِ وَالْعُيُونُ إِلَيْهَا نَاطِرَةٌ وَالنَّفُوسُ بِهَا مَشْغُوفَةٌ وَالْقُلُوبُ إِلَيْهَا تَائِفَةٌ، وَهِيَ لِأَزْوَاجِهَا كُلِّهَا قَاتِلَةٌ فَلَا الْبَاقِيَ بِالْمَاضِي مُعْتَبِرٌ وَلَا الْآخِرُ بِسُوءِ أَثَرِهَا عَلَى الْأَوَّلِ مُرْدَجِرٌ^۴؛ ای مردم، در حذر باشید از این دنیای فریبنده مکر کننده که خود را آرایش کرده به زینتهای خود، و ربوده است دلها را به باطلهای خود و فریفته و بیهوده امیدوار کرده به امیدهای خود، و خود را آراسته و بر محلی برآمده تا بنگرد به کسانی که خواستگاری می‌کنند او را، پس گردیده است مانند عروس جلوه داده شده و چشمها به سوی او نظر افکنده‌اند و نفوس، شیفته او شده‌اند و دلها به سوی او آرزومند گشته‌اند و او تمامی شوهرهای خود را کشته است^۵؛ پس نه اشخاصی که باقی هستند از گذشته‌ها عبرت می‌گیرند و نه آنهایی که در آخر هستند به سبب بدی اثر دنیا با اشخاصی که در اوّل بودند، خود را از او باز می‌دارند».

پس حضرت بیان فرمود ذنات و پستی دنیا را به آن که خداوند تعالی دنیا را از اولیاء و دوستان خود گرفت و گسترانید برای دشمنان خود، پس گرامی داشت پیغمبر خود محمد^۶ را هنگامی که از گرسنگی سنگ بر شکم خود می‌بست، و موسی^۷ کلیم خود را که از گرسنگی گیاه بیابان می‌خورد به نحوی که سبزی آنها از زیر پوست شکمش دیده می‌شد از کثرت لاغری و کمی گوشت بدنش، پس آن حضرت به برخی از زهد انبیاء و اعراضشان از دنیا اشاره کرد.

آنگاه فرمود که: این پیغمبران دنیا را از خود به منزله مُرداری فرض کردند که حلال نیست برای آخدی که از آن خود را سیر کند مگر در حال ضرورت خورند از دنیا به مقداری که نفسی بر ایشان باقی بماند و روحشان بیرون نرود، و دنیا نزد آنها به منزله مرداری بود که بوی گند آن شدت کرده باشد که هر کس از نزد آن بگذرد دماغ و دهن خود را بگیرد؛ پس ایشان از دنیا می‌گیرند به مقداری که به تکلف ایشان را به منزل برساند، و خود را سیر نمی‌کنند از آن جهت گند آن، و تعجب کنند از کسانی که خود را سیر می‌کنند و شکم خود را پر می‌کنند از آن، و راضی می‌شوند به آن که دنیا نصیب و بهره ایشان باشد.

ای برادران! به خدا سوگند که دنیا را برای کسی که خیرخواه نفس خود باشد از مردار گندیده‌تر است و از مرده مکروه‌تر است، لیکن کسی که نشو و نما کرده در دباغخانه، بوی گند آنجا را نمی‌یابد و بوی بد آن او را اذیت نمی‌کند، چنان که اذیت می‌کند کسانی را که از آنجا عبور می‌کنند یا می‌نشینند نزد ایشان.

و نیز آن حضرت فرمود: «وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَافِ أَهْلِهَا وَ تَكَاَلُفِهِمْ عَلَيْهَا فَإِنَّهُمْ كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَ سِبَاعٌ ضَارِيَةٌ يَهْدُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، يَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَلِيلُهَا وَ كَثِيرُهَا قَلِيلُهَا^۸؛ و مبادا که فریفته شوی به آنچه می‌بینی از میل کردن اهل دنیا به دنیا و برجستن و نزاع کردن آنها با همدیگر در سر دنیا، زیرا که ایشان سگهایی باشند بانگ کننده و دزدگانی باشند پی صید دهنده، که بانگ می‌کنند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر، می‌خورد آن که عزیز است و غالب است ذلیل خود را، و آن که بسیار است قلیل خود را».

فقیر گوید: حکیم سنایی این مطلب را اخذ کرده و به نظم آورده و فرموده است:

این جهان بر مثال مرداری است	کرکسان گرد او هزار هزار
این، مر آن را همی زند مَخْلَب ^۹	آن مر این را همی زند متقار
آخر الامر بگذرند همه	وز همه باز ماند این مردار
ای سنائی ندای مرگ رسید	گوشه‌ای گیر از این جهان هموار
هان و هان تا تو را چه خود نکند	مشتی ابلیس دیده طرار ^{۱۰}

۱- نهج البلاغة فیض الاسلام ص ۹۱۸-۹۱۷ و سفینة البحار ج ۱ ص ۴۶۷. ۲- چنگال

۳- تردست، جیب‌بر

۱- رستگار، پیروز. ۲- بحار الانوار ج ۷۸ ص ۴۱۲-۴۱۰. ۳- سفینة البحار ج ۱ ص ۴۶۶ ماده دنیا.

۴- از حضرت صادق^{۱۱} منقول است که فرمود: دنیا ممثل شد برای حضرت عیسی به صورت زن کبود چشمی. پس حضرت از او پرسیدند: چند شوهر کرده‌ای؟ گفت: بسیار است عدد آنها. فرمود: همگی را طلاق گفته‌ای؟ گفت: نه، بلکه همگی را کشتم. حضرت عیسی فرمود: وای بر شوهران باقی تو که چگونه عبرت نمی‌گیرند از شوهران گذشته تو. (منه). بحار ج ۷۸ / ۳۱۱ عنه میزان الحکمة ۲ / ۳۳۲ ح ۶۰۱۰.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: وَاللَّهِ لَدُنِّيَا كُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فَبِ عَيْنِي مِنْ عِزَاقِ خَنْزِيرٍ فَبِ يَدِ
مَجْدُومٍ^۱؛ به خدا سوگند که این دنیای شما خوارتر است در دیدگان من از استخوان
بی‌گوشت خوکی که باشد در دست صاحب جذام^۲. و این نهایت تحقیر است از دنیا؛ چه
استخوان از هر چیز بی‌قدری خوارتر است خصوص اگر از خوک باشد، و خصوص اگر
در دست مجذوم باشد که در آن حال هیچ چیز از آن پلیدتر نیست.

● مثل چهارم

برای اشخاصی است که عمری به نعمت حق تعالی گذرانیده‌اند، چون مقام امتحان
و ابتلاء آنها شد کفران نعم کرده و روی از مُنعم حقیقی تافتند و به سوی غیر خدا
شتافتند و مرتکب شدند آنچه را که شایسته آنها نبود.

و این مثل را «شَيْخُنَا الْبَهَائِي» در کشکول ذکر نموده و آن را به نظم درآورده و ما
در اینجا اکتفا به همان نظم شریف نموده و آن را از کشکول نقل می‌نمائیم قَالَ^۳:

عابدی در کوه لبنان بُد مقیم	در بُن غاری چو اصحاب زَقیم
روی دل از غمیر حق بر تافته	گنج عزت را ز غُزلت یافته
روزها می‌بود مشغول صیام	یک ته نان می‌رسیدش وقت شام
نصف آن شامش بُدی نصفی سُحُور	وز قناعت داشت در دل صد سرور
بر همین منوال حالش می‌گذشت	نامدی از کوه هرگز سوی دشت
از قضا یک شب نیامد آن رغیف ^۲	شد زجوع آن پارسا زار و نحیف
کرده مغرب را ادا وانگه عشا	دل پر از وسواس و در فکر عشا
بس که بود از بهر قوتش اضطراب	نه عبادت کرد عابد شب نه خواب
صبح چون شد زانمقام دلپذیر	بهر قوتی آمد آن عابد بزیر
بود یک قریه به قرب آن جبل	اهل آن قریه همه گیر و دغل
عابد آمد بر در گبری ستاد	گیر او را یک دو نان جو بداد
عابد آن نان بستد و شکرش بگفت	وز وصول طعمه‌اش خاطر شکفت
کرد آهنگ مقام خود دلیر	تا کند افطار بر خبز شَعِیر ^۳
در سرای گبر بد گرگین ^۴ سگی	مانده از جوع استخوانی و رگی

پیش او گر خطِ پرکاری کشی
بر زبان گر بگذرد لفظ خبر
کلب در دنبال عابد پو گرفت
زان دو نان، عابد یکی پیشش فکند
سگ بخورد آن نان و از پی آمدش
عابد آن نان دگر دادش روان
کلب آن نان دگر را نیز خورد
همچو سایه از پی او می‌دوید
گفت عابد چون بدید این ماجرا
صاحبیت غیر دو نان چیزی نداد
دیگرم از پی دویدن بهر چیست؟!
سگ به نطق آمد که ای صاحب کمال
هست از وقتی که بودم من صغیر
گوسفندش را شبانی می‌کنم
که به من از لطف نانی می‌دهد
گاه از یادش رود اطعام من
روزگاری بگذرد کاین ناتوان
گاه هم باشد که این گبر کهن
چون که بر درگاه او پرورده‌ام
هست کارم بر در این پیر گبر
تو که نامد یک شبی نانت بدست
از در رزاق رو بـــــ تافتی
بهر نانی دوست را بگذاشتی
خود بده انصاف ای مرد گزین
مرد عابد زین سخن مدهوش شد
ای سگ نفس «بهایی» یاد گیر
بر تو گر از صبر نگشاید دری

شکل نان بیند بمیرد از خوشی
خبز^۱ پندارد رود هوشش ز سر
از پی او رفت و رخت او گرفت
پس روان شد تا نیاید زو گزند
تا مگر بار دگر ازاردش
تا که باشد از عذابش در امان
پس روان گردید از دنبال مرد
عف عف می‌کرد و رختش می‌درید
من سگی چون تو ندیدم بی‌حیا
وان دو را خود پشندی ای کج نهاد
وین همه رختم دریدن بهر چیست؟!
بی‌حیا من نیستم چشمت به مال
مسکنم ویرانسه این گبر پیر
خانه‌اش را پاسبانی می‌کنم
گاه مشت استخوانی می‌دهد
در مَجَاعَت^۲ تلخ گردد کام من
نه ز نان یابد نشان نه ز استخوان
نان نیابد بهر خود نه بهر من
رو به درگاه دگر ناورده‌ام
گاه شکر نعمت او گاه صبر
در بنای صبر تو آمد شکست
بر در گبری روان بشتافتی
کرده‌ای با دشمن او آشتی
بی‌حیا تر کیست من یا تو ببین؟!
دست خود بر سر زد و بیهوش شد
این قناعت از سگ آن گبر پیر
از سگ گرگین گبران کمتری^۳

مؤلف گوید: چه نیکو است در این مقام نقل این کلام از شیخ سعدی که گفته: أَجَلٌ

۲- مجاعت یعنی گرسنگی.

۱- خبز یعنی نان.

۳- کشکول شیخ بهایی (سه جلدی) ج ۱ ص ۲۲۰ و به صورت نثر عربی در ص ۱۱۴.

۲- نان

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۱۹۲ حکمت شماره ۲۲۸.

۴- گرگین با دوکاف فارسی بر وزن غمگین یعنی صاحب جرب و گری (منه).

۳- جو

کائنات از روی ظاهر آدمی است و اَدَلّ موجودات سگ، به اتفاق خردمندان سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس.

سگی را لقمه ای هرگز فراموش
وگر عمری نوازی سفله ای را
نگردد گزنی صد نوبتش سنگ
به کمتر چیزی آید با تو در جنگ

و چه قدر شایسته است در اینجا ذکر این خبر شریف که دل را نورانی و چشم را روشن می کند: روایت شده که حضرت صادق علیه السلام را غلامی بود که هرگاه آن حضرت سواره به مسجد می رفت آن غلام همراه بود، چون آن حضرت از استر پیاده می گشت و داخل مسجد می شد آن غلام استر را نگاه می داشت تا آن جناب مراجعت کند.

اتفاقاً در یکی از روزها که آن غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگهداشته بود چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند، یکی از آنها رو کرد به او و گفت: ای غلام میل داری که از آقای خود حضرت صادق علیه السلام خواهش کنی که مرا مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و به جای تو بمانم و مالم را به تو بدهم؟ و من مال بسیار از هرگونه دارم، تو برو و آن مالها را قبض کن و من به جای تو اینجا می مانم؟

غلام گفت: «از آقای خود خواهش می کنم این را» پس رفت خدمت حضرت صادق علیه السلام و گفت: «فدایت شوم، می دانی خدمت مرا نسبت به خودت و طول خدمتم را؛ پس هرگاه حق تعالی خیری را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهید کرد؟» فرمود: من آن را به تو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خود منع می کنم تو را. پس غلام قصه آن مرد خراسانی را با خویش برای آن جناب حکایت کرد. حضرت فرمود: اگر تو بی میل شده ای در خدمت ما و آن مرد رغبت کرده به خدمت ما قبول کردیم ما او را و فرستادیم تو را.

پس چون غلام پشت کرد به رفتن، حضرت او را طلبید، فرمود: به جهت طول خدمت تو در نزد ما یک نصیحتی تو را بکنم آن وقت مختاری در کار خود، و آن نصیحت این است که چون روز قیامت شود حضرت رسول آویخته و چسبیده باشد به نور «اللّه» و امیرالمؤمنین آویخته باشد به رسول خدا و ائمه علیهم السلام آویخته به امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان ما آویخته باشند به ما، پس داخل شوند در جایی که ما

داخل شویم و وارد شوند آنجائی که ما وارد شویم.

غلام چون این را شنید عرض کرد: «من از خدمت شما جایی نمی روم و در خدمت شما خواهم بود، و اختیار می کنم آخرت را بر دنیا». و بیرون رفت به سوی آن مرد. مرد خراسانی گفت: ای غلام بیرون آمدی از نزد حضرت صادق علیه السلام به غیر آن رویی که با آن خدمت آن حضرت رفتی.

غلام کلام حضرت را برای او نقل کرد و او را برد به خدمت آن جناب، حضرت قبول فرمود و لاء او را و امر فرمود که هزار اشرفی به غلام دادند.^۱

این فقیر نیز خدمت آن حضرت عرض می کنم که: ای آقای من! من تا خود را شناختم خود را بر در خانه شما دیده ام و گوشت و پوست خود را از نعمت شما پروریده ام، امید آن است که در این آخر عمر از من نگهداری فرمائید و از این در خانه مرا دور نفرمائید و من به لسان ذلت و افتقار پیوسته عرضه می دارم:

عَنْ جَمَاعَةٍ كَيْفَ أَنْصُرُ
سَيِّدِي لِأَعِشْتُ يَوْمَ أَرَى
وَهُوَ أَكْمَلُ لِي بِه شَرَفُ
فِي سَبْوِي أَنْبُؤَكُمْ أَقِفُ^۲

● مثل پنجم

برای دنائت و پستی جهل، و تحریص بر علم و هنر.

«ابوالقاسم راغب اصفهانی» در کتاب «ذریعه» آورده که: مرد حکیم دانایی وارد شد بر مردی، دید خانه ای آراسته و فرشهای ملوکانه پهن نموده و لکن صاحب منزل مردی است جاهل و نادان، عاری از حلیه علم و خالی از فضیلت، به صورت انسان. آن حکیم که چنین دید تَف افکند به صورت او.

آن مرد از این کار حکیم برآشفته و گفت: این چه سفاهت و بی خردی بود که از تو سر زد ای حکیم؟!

۱- خراج ۳۹۱/۱ - ۳۹۰ عنه بحار ۸۷/۵۰ ح ۳.

۲- یعنی از تحت عنایت و حفاظت شما چگونه برگردم در حالی که علاقه من به شما مایه شرف من است. آقای من زنده بمانم روزی که بر غیر درب خانه شما باشم.

حکیم فرمود: این سفاقت نبود بلکه حکمت بود؛ زیرا که آب دهان را در جایی که خسیس تر و پست‌ترین جاهای منزل است می‌افکنند، و من ندیدم در منزل تو پست‌تر از تو جایی را، لاجرم تو را شایسته این کار دیدم پس آب دهان خود را به صورت تو افکندم.

مؤلف گوید: تنبیه فرمود این مرد دانا بر قباح و دنائت چهل، و آن که قبیح و زشتی آن با داشتن منزل خوب و پوشیدن لباسهای فاخر زایل نخواهد شد. ولکن مخفی نماند که فضیلت برای علم وقتی است که با عمل منضم^۱ گردد و این فضیلت با آن خصلت شریفه توأم گردد.

وَلَقَدْ أَجَادَ مَنْ قَالَ:

نیست از بسهر آسمان ازل	نردبان پایه به زعلم و عمل
علم سوی درآله برد	نه سوی ملک و مال و جاه برد
هر که را علم نیست گمراه است	دست او زانسرای کوتاه است
کار بی‌علم تخم در شور است	علم بی‌کار زنده در گور است
حجت ایزدی است در گردن	خواندن علم و کار ناکردن
آنچه دانسته‌ای به کار درآر	خواندن علم جوی از پی کار
تا تو در علم با عمل نرسی	عالمی فاضلی ولی نه کسی
علم در میزبله فروناید	که قدم با حدت نمی‌پاید
چند از این ترهات ^۲ مختالی ^۳	چشمها درد و لاف ^۴ کخالی ^۵
دانش آن خوبتر زبهر بسیج	که بدانی که می‌ندانی هیچ

قال عیسی بن مریم: أَشَقَى النَّاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ؛ یعنی حضرت عیسی فرمود: شقی‌ترین مردم کسی است که معروف باشد نزد مردم به علم و مجهول باشد به عمل.^۶

حکیم سنایی فرموده:

ای هواهای تو خدا انگیز	وی خدایان تو خدا آزار
ره رها کرده‌ای از آنی گم	عز ندانسته‌ای از آنی خوار
علم کز تو تو را نه بستاند	جهل از آن علم به بود صد بار
غول باشد نه عالم آن که از او	بشنوی گفت و نشنوی کردار
عالمت غافل است و تو غافل	خفته را خفته کی کند بیدار
کی درآید فرشته تا نکنی	سگ ز در دور و صورت از دیوار
ده بود آن نه دل که اندر وی	گاو و خر باشد و ضیاع ^۱ و عقار ^۲
سائق و قانده و صراط الله	به ز قرآن مدان و به ز اخبار

□ ■ □

تمام شد آنچه مقدر شده بود ثبت آن در این رساله شریفه در نیمه شهر رمضان المبارک روز ولادت با سعادت سبط جلیل حضرت خیرالوری جناب امام حسن مجتبی^۳، سنه ۱۳۴۷. و چون رساله در این ماه شریف تمام شد مناسب است که به دو دعای شریف ختم شود:

اَوَّل

شیخ مفید در کتاب «مقنعه» روایت کرده از ثقة جلیل‌القدر، «علی بن مهزیار» از حضرت ابوجعفر جواد^۴ که مستحب است بسیار بگویی در هر وقت از شب یا روز این ماه از اول تا به آخر آن: «يَا ذَا الَّذِي كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ، ثُمَّ يَبْقَى وَيُفْنِي كُلَّ شَيْءٍ، يَا ذَا الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَيَا ذَا الَّذِي لَيْسَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَلَا فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى، وَلَا فَوْقَهُنَّ وَلَا تَحْتَهُنَّ وَلَا بَيْنَهُنَّ إِلَهٌ يُعْبَدُ غَيْرُهُ، لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهِ إِلَّا أَنْتَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَوةً يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا إِلَّا أَنْتَ».

۱- ضمیمه شده، پیوسته. ۲- سخنان پیهوده. ۳- فریبنده، حيله گر.

۴- خودستایی. ۵- سرمه کننده، چشم پزشکی.

۶- بحار ۲ ص ۵۲ عنه میزان الحکمة ۶ ص ۵۱۳ ح ۱۳۷۴۵.

۱- آبها و زمین‌های زراعتی. ۲- کالا و اسباب خانه، ملک.

شیخ کلینی و دیگران روایت کرده‌اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این دعا را تعلیم زرارة فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخواند: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۱.

بدان که علما نوشته‌اند که از تکالیف آدمی در زمان غیبت، دعا برای امام زمان علیه السلام و صدقه دادن برای آن وجود مقدس است؛ و از جمله دعاهائی که وارد شده است که همیشه بگویی بعد از تمجید حق تعالی و صلوات بر حضرت رسول و آل او علیهم السلام: «اللَّهُمَّ كُنْ لِي وَلِيَّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَخَافِظًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»^۲.
كَتَبَهُ الْعَبْدُ عَبَّاسُ الْقُمِّي فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَارْبَعِينَ بَعْدَ أَلْفٍ وَثَلَاثِمِائَةٍ فِي جَوَارِ الرُّوضَةِ الرِّضَوِيَّةِ لَا زَالَتْ مَهْبَطًا لِلْفَيُوضَاتِ الرَّبَّانِيَّةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

از خوانندگان محترم تقاضا می‌شود برای علو درجات
دانشمند بزرگ مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله
صلوات و فاتحه قرائت فرمایند.

۱- اکمال الدین ۱۱/۲- ۱۲ عنه بحار ۳۲۶/۹۵ پ ۱۱۵ ح ۱.

۲- یَقَّةُ الْأَسْلَامِ محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله در کتاب الصوم فروع کافی از محمد بن عیسیٰ به سند خود از امامان علیهم السلام آورده که فرمودند: این دعا را شب بیست و سوم ماه رمضان در حال سجده و برخاستن و نشستن، و در هر حال تکرار می‌کنی، و نیز هر قدر که می‌توانی و هرگاه به یاد آمد در دوران زندگیت، پس از حمد خدای تبارک و تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بگو: اللَّهُمَّ كُنْ لِي وَلِيَّكَ ... ترجمه مکمال المکارم ۶۶/۲.



انتشارات مرکز فرهنگی نهج مدرس

ISBN: 964-91568-8-7

شابک: ۹۶۴-۹۱۵۶۸-۸-۷